

قاعده اصلاح؛

بازخوانی ظرفیت راهبردی فقه سیاسی شیعه

دکتر اصغر افتخاری

تاریخ ارائه: ۱۳۸۴/۹/۲۶

معاونت پژوهشی پژوهشکده مطالعات راهبردی

تاریخ تأیید: ۱۳۸۴/۱۰/۱۶

چکیده

چارچوب‌های زمانی و مکانی، پیوسته منطبق با آموزه‌های دینی نیستند؛ بنابراین پرسش از تعارض بین این دو و احتمال پیدایش بی‌ثباتی درون جامعه، به مثابه سؤالی با پیشینه تاریخی زیاد مطرح است. از این منظر، دین صرفاً کارکرد امنیت‌سازانه نداشته و ابعاد تعارض‌جویانه آن نیز می‌بایست مورد توجه قرار گیرند. این نوشتار به بُعد دوم موضوع اشاره و تلاش دارد با تأمل در قواعد فقهی، به کارکردها و خدمات دین در مدیریت تعارض‌ها دست یابد. برای این منظور، نویسنده مفهوم «اصلاح» را به مثابه مفهومی سترگ و درون دینی انتخاب و عمده قواعد فقهی مربوط به چگونگی حل و فصل تعارضات را درون آن بازخوانی نموده است. نتیجه آنکه مؤلف به دو گونه اصلاح - اعم از ایجابی و سلبی - اشاره دارد که شکل ایجابی آن دلالت بر مدیریت پیشینی شرایط به منظور ممانعت از تکوین تعارض دارد؛ و گونه سلبی آن نیز شامل مدیریت پسینی تعارضات و حل آنها با حداقل میزان منازعه می‌شود. پس از این دو الگوست که الگوی مدیریت غیرمسالمت‌آمیز تعارضات مطرح می‌شود.

کلیدواژه‌ها: اصلاح، فقه سیاسی، تشیع، تعارض.

مقدمه

«وقتی که یک تئوری در حوزه‌ای پدیدار می‌شود تا... تفسیری برای [پدیده‌ها در حوزه‌ای خاص] ارائه دهد، و ما درصدد انتقال این تئوری به یک میدان کاملاً متفاوت برآئیم، ... تبدیل به مانعی معرفت‌شناختی خواهد شد که ما را از رسیدن به ذات و بنیاد این امور باز خواهد داشت...» (۱)

این واقعیت که تئوری‌ها حامل ارزشها هستند و لذا امکان گنجاندن آنها در ظرف‌های زمانی و مکانی متفاوت وجود ندارد و در صورت اقدام به چنین کاری نتیجه‌ای جز تعارض، بی‌ثباتی و آشوب حاصل نمی‌آید؛ نکته در خور توجهی است که «محمد عابد جابری» در فراز بالا به آن اشاره کرده است. البته دامنه این تعارض به عرصه معرفت‌شناختی - با همه اهمیت و اولویتی که دارد - محدود نشده و مطابق تحلیل و تجربه «علی عبدالرزاق» عرصه سیاست عملی را نیز فرامی‌گیرد که در آن صورت، کاربست قدرت و تعرض به امنیت عمومی به شاخصه بارز سیاست رسمی تبدیل می‌شود. (۲)

بر این اساس پرسش از امنیت‌سازی در عرصه سیاست و حکومت از ره‌گذر اجرای آموزه‌های دینی، به سؤالی مهم تبدیل می‌شود که عصر غیبت به دلیل محرومیت از حضور عینی حجت الهی - که توان مدیریت این وضعیت را مستند به علم لدنی و عصمت داشت - پیوسته با آن مواجه بوده است.

نگارنده در نوشتار حاضر - و در پی سلسله مقالات پیشین در محور نظریه اسلامی امنیت - تلاش دارد تا ظرفیت فقه سیاسی شیعی را جهت مدیریت این گونه از تعارضات تحلیل و تبیین نماید. لازم به ذکر است که فقه سیاسی شیعه دربردارنده ابزارهای متنوع و متعددی برای تحصیل هدف مذکور می‌باشد که پرداختن به تمامی آنها در این مجال میسر نیست. لذا در آغاز این بحث مقوله کلان «اصلاح» با هدف درک ظرفیت‌های راهبردی آن در بحث امنیت‌سازی، به بحث گذارده می‌شود. (۳)

الف. چارچوب نظری؛ قواعد سخت و نرم

«گاه مسأله‌ای متعارف که می‌بایست به کمک قواعد و رویه‌های شناخته شده، قابل حل باشد، در برابر یورش‌های مکرر تواناترین اعضای یک گروه علمی که صلاحیت رفع آن را دارند، مقاومت می‌کند... زمانی که چنین شد... تحقیقات نامتعارفی آغاز می‌شود که سرانجام، آن را به مجموعه نوینی از مواضع بنیادی رهنمون می‌شوند.»^(۴)

چنانکه توماس کوهن^۱ در «ساختار انقلاب‌های علمی» به تفصیل نشان داده، پارادایم‌های مسلط چنان نیست که با بروز اولین گونه از تعارض‌ها، راه را بر تحولات بنیادین باز و هموار سازند؛ بلکه معمولاً قواعد و اصولی وجود دارد که با کاربرد آنها تلاش می‌شود حاکمیت پارادایم مسلط همچنان حفظ و در نتیجه رویه‌های متعارف علمی استمرار یابند. بر این اساس پرسش از «تغییر» و «سطح و عمق» آن، در ذیل اصل «حفظ رویه موجود» معنا و مفهوم می‌یابد. دلیل این اقدام که از شواهد بسیار تاریخی در حوزه‌های مختلف برخوردار است، آن می‌باشد که هزینه‌های اقدام به تغییرات بنیادین بسیار و تحمل آن به سادگی میسر نیست.

با عنایت به ملاحظه روش‌شناختی بالاست که در مقام طرح و ارزیابی الگوهای مدیریتی مختلف، سوال از چگونگی روش مدیریت پدیده‌های متعارض، به مثابه پرسشی سترگ مطرح می‌شود. از این منظر مکاتب موجود را می‌توان به دو گروه اصلی تقسیم نمود:

اول. الگوهای مدیریتی سخت

این دسته از الگوهای مدیریتی دارای قابلیت انعطاف لازم نبوده و در نتیجه در مواجهه با موقعیت‌های مبتنی بر تعارض به کاربرد قدرت سخت با هدف اعمال سلطه و در نتیجه حذف یا تعدیل یک یا چند عامل متعارض، روی می‌آورند. چنانکه اندیشه‌گرانی همچون «پیتر دراکر»^۲ نشان داده‌اند؛ این الگوها به دلیل پذیرش اصل ابتدای معادلات قدرت و منافع بر الگوی بازی با حاصل جمع صفر، اصولاً «ناپایدار» بوده و در محیط خویش نیز تولید «ناپایداری»

1 . Thomas Kohn

2 . Peter Drucker

می‌نمایند. به همین دلیل است که وی کارکرد و کاربرد این الگوهای مدیریتی را در میان - و بلند - مدت همسو و منطبق با ثبات محیط تحت مدیریت الگو نمی‌داند. (۵)

دوم. الگوهای مدیریتی نرم

ویژگی بارز این دسته از الگوها - به تعبیر آلون تافلر^۱ - تعبیه سازوکارها و قواعد اجرایی درون آنهاست که امکان انطباق‌پذیری بین آنها و محیط را فراهم می‌سازد. تافلر این سیستم‌های مدیریتی را پیچیده‌تر از الگوهای نخست ارزیابی نموده و بر این اعتقاد است که سطح تغییرات مدیریت‌شده در این الگوها وسیع‌تر و هزینه آن به مراتب کمتر می‌باشد؛ و همین دلیل کافی است تا به ارزش‌مندی آنها برای جوامع پیچیده امروزی - که مملو از روندها و پدیده‌های متعارض‌اند - پی ببریم. (۶)

بدین ترتیب مشخص می‌شود که ثبات درون هر واحد سیاسی، اجتماعی و یا اقتصادی با الگوی مدیریت حاکم بر آن نیز ارتباط وثیق دارد. چراکه:

۱. تعارض منافع پدیده‌ای طبیعی درون کلیه اجتماعات اعم از سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به شمار می‌آید. لذا امکان تأسیس و یا (حتی) تعریف اجتماعات عاری از تعارض عملاً منتفی است.

۲. الگوهای (سیاسی، اجتماعی یا اقتصادی) مسلط، به دلیل بالابودن هزینه‌های ناشی از اعمال تغییرات بنیادین در محیط تحت حاکمیت خود؛ اولویت را به صیانت از اصول حاکم و مدیریت تعارض‌ها در قالب الگوهای مسالمت‌آمیز، می‌دهند. دلیل این امر آن است که اولویت بخشی به الگوهای مدیریتی سخت، در تولید بی‌ثباتی و یا تقویت میزان آنها در آینده مؤثر است.

۳. پیچیده‌شدن حیات سیاسی - اجتماعی و تنوع و تعدد پدیده‌های تعارض‌آمیز، ما را به تأمل در کارآمدی الگوهای مدیریتی سخت رهنمون می‌کند. دلیل این امر آن است که بروز تعارض در شرایط جدید، نه مقوله‌ای نادر و اندک، بلکه پدیده‌ای با فراوانی بالا ارزیابی می‌شود. در نتیجه امکان عملی کاربرد الگوهای مدیریتی سخت به دلیل تنش‌زایی که دارند،

1 . Alvin Toffler

کاهش می‌یابد. این واقعیت که بدنه جامعه نیازمند آرامش بوده و از قرارگرفتن مستمر در موقعیت‌های بحرانی احتراز دارد؛ مؤید این مدعاست.

ملاحظات از این قبیل تحلیلگران امنیتی را به آنجا رهنمون شده تا نسبت به ارزیابی ایدئولوژی‌های سیاسی مختلف از حیث میزان تصلب یا انعطاف آنها همت گمارند. برای مثال «کنت والتز»^۱ با استفاده از روش‌های رفتارگرایی در مقام بررسی تعارض‌های بین دولت‌ها، الگویی را پیشنهاد می‌دهد که در آن کاهش منازعه و خشونت از ره‌گذر اصلاح الگوهای مدیریت روابط بین‌الملل به دست می‌آید. مطابق نگرش وی هنجارها، اصول و روش‌ها باید متناسب با شرایط محیطی جدید مورد بازنگری و تقویت قرار گیرند تا بتوان زمینه و انگیزه اقبال به خشونت را کاهش داد. (۷) معنای این پیشنهاد روش‌شناسانه، در واقع تعبیه مکانیزم‌هایی درون الگوهای مدیریتی در سطح نظام بین‌الملل است که بتواند بازیگران را از قرارگرفتن در موقعیت «کیش و مات» بر روی صفحه شطرنج قدرت بازدارند و بدین وسیله، پیوسته راه‌کارهایی با هزینه‌های کمتر برای حل تعارض وجود داشته باشد. این در واقع همان انتقادی است که «پاتریک کالاهان»^۲ در مقام بررسی تأثیرات ۱۱ سپتامبر بر سیاست خارجی آمریکا، بدان اشاره می‌کند. به زعم وی «منطق سیاست خارجی آمریکا» به دلیل تأثیرپذیری از فضای پس از جنگ سرد و اقبال به الگوی «هژمونیک»، به میزان قابل توجهی ظرفیت انعطاف‌پذیری خود را از دست داده و به سوی تصلب گرایش یافته است. به همین دلیل کاربرد سیاست‌های برآمده از الگوهای مدیریتی سخت، در مقطع ۲۰۰۱ به بعد افزایش یافته است؛ و چنین به نظر می‌رسد که تا عدم تعدیل این منطق و احیاء سازوکارهای اصلاحی در الگوی سیاست خارجی آمریکا، این وضعیت استمرار یابد. (۸)

با این توضیح مشخص می‌شود که ظرفیت امنیتی هر ایدئولوژی را می‌توان از جنبه‌های مختلف به بحث و بررسی گذارد که پرسش از مکانیزم‌ها و اصول پیشنهادی آن برای مدیریت تعارض‌ها، از جمله مهمترین شاخص‌هایی است که امروزه بدان عطف توجه می‌شود. از این

1 . Kenneth N. Waltz

2 . Patrick Callahan

منظر لازم است تا نخست قواعد پیشنهادی مکتب و سپس اولویت تعریف شده برای هر یک در مقام عمل، شناسایی و به بحث گذارده شود.

فقه سیاسی شیعه به مثابه منبع اصلی برای شناخت الگوی مدیریتی پیشنهادی اسلام برای مدیریت تعارضها و تضمین ثبات درون جامعه، حاوی دو دسته از قواعد است که جامع ابعاد سخت افزاری و نرم افزاری می باشد. نکته مهم در این خصوص آن است که:

اولاً. قواعد ناظر بر ابعاد نرم افزاری الگوی مدیریت بسیار متعدد و متنوع اند.

ثانیاً. کاربرد و قابلیت این دسته از قواعد (قواعد نرم افزارانه) بیشتر و وسیع تر است.

لذا بیان این ادعا که اولویت قواعد نرم به قواعد سخت در الگوی مدیریتی شیعه پذیرفته شده است، دور از ذهن نمی نماید. به منظور تبیین این موضوع در نوشتار حاضر صرفاً ابعاد نرم افزارانه الگوی مدیریت شیعی را (که از آن به قاعده اصلاح تعبیر نموده ام) به بحث گذارده و بررسی قواعد سخت را به نوشتارهای دیگر وامی گذاریم.

ب. اصلاح ایجابی

این الگوی «اصلاح» از زمان تکوین آن تا به عصر حاضر در قالب روایت های متفاوتی از سوی بزرگان شیعه که نواندیش و پیشرو بوده اند، با عنوان «اجتهاد» مورد توجه بوده است. «اصلاح اجتهادی» قایل به روایتی است که نه فقط جنبه تحمیلی بر فقه سیاسی شیعه ندارد، بلکه اصولاً جزو مقدمات آن و عنصری ماهوی برای آن به شمار می آید. برای درک هرچه بهتر ظرفیت های این رویکرد، نخست الگوی عمومی آن را تصویر و تحلیل نموده و سپس به تبارشناسی تاریخی آن همت خواهیم گمارد.

۱. چارچوب معنایی

این رویکرد بر دو رکن معنایی استوار است که عبارتند از:

۱-۱. فقه

فقه در لغت دو کاربرد عمده دارد که بر «درک کردن» و «فهمیدن» دلالت می‌کند. (۹) اما در اصطلاح، معانی متعددی برای آن ذکر شده که شایع‌ترین آنها «علم به احکام شرعی فرعی با مراجعه به ادله تفصیلی آنها» می‌باشد. (۱۰)

آنچه در معنای اصطلاحی فقه - در حد بحث حاضر - در خور توجه می‌نماید، پذیرش وجود فاصله‌ای بین قواعد شرعی با مسایل جاری است که مجال را برای طرح «اصلاح ایجابی» باز می‌نماید. چنانکه در نمودار شماره ۱ نشان داده شده، تفکر شیعی بر این اصل استوار است که «دین در بردارنده اصول کلی برای اداره جامعه» می‌باشد؛ (۱۱) لذا مصادیق در حیطه احکام دینی بیان شده نیستند و در بستر تاریخ قابل افزایش و یا کاهش می‌باشند. در نتیجه طرح «مسایل جدید» و یا «طرح جدید همان مسایل قدیمی»، مقوله‌ای طبیعی ارزیابی می‌شود که لازم می‌آید تا این مصادیق به دین عرضه شده و احکام آنها استنتاج گردد. در این تلقی از «فقه»، اعتقاد به «جامعیت دین» ناظر بر ذکر اصول کلان حاکم بر استنتاج و اداره جامعه بوده و به هیچ وجه «جامعیت موضوعی» را نمی‌رساند. (۱۲) نفس وجود این «فاصله»، مؤید این معناست که می‌توان حسب مقتضیات زمانی و مکانی از روش‌های تازه‌ای برای انطباق اصول کلی بر مصادیق جزئی بهره جست که مؤید امکان «اعمال اصلاح» - و حتی تأییدکننده ضرورت آن - می‌باشد.

نکته دیگر به عناصر «فقاہت» باز می‌گردد. «فقه» از این منظر در بردارنده چهار عنصر اساسی است که عبارتند از: منابع (کتاب، سنت، اجماع و عقل)، مسایل (که عام بوده و مسایل قدیمی و مستحدثه را به صورت توأمان شامل می‌شود)، فقیه (عنصر انسانی تفقه) و بالاخره «قواعد» (که ابزار استنتاج است). (۱۳) حال با این تقسیم‌بندی مشخص می‌شود که «اصلاح» ماهیت فقه شیعی را شکل می‌دهد. بدین صورت که:

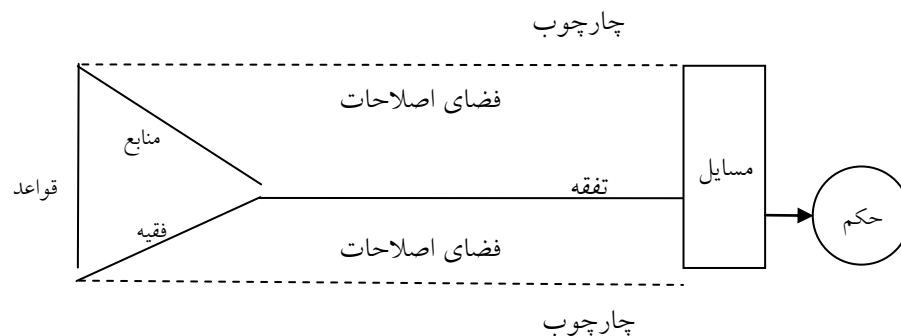
- در بحث از منابع اگرچه مرجعیت «کتاب» و «سنت» بلامعارض است و نمی‌توان از آن چارچوب فراتر رفت؛ اما تأکید بر جایگاه عقل و اجماع^{۱*} در درک معنای موردنظر «کتاب» و «سنت» گونه‌ای از اصلاح را که ما از آن به «اصلاح در چارچوب» یاد می‌نماییم، مجاز می‌شمارد. (۱۴)
- در بحث از مسایل، نواندیشی و طرح پرسش‌های نو از دین نه فقط امری نامطلوب نیست؛ بلکه اقدامی مترقیانه ارزیابی می‌شود که دین برآن تأکید دارد. در واقع از ناحیه پیشگامی در طرح سؤالات نوین است که امکان رشد اندیشه دینی فراهم می‌آید. از این منظر اصلاح باب وسیعی را شامل می‌شود که تنها حد آن «شک در ذات الهی» است. (۱۵)
- در بحث از «فقیه»، تأکید شیعه بر ضرورت تحول قابلیت‌های علمی و عملیاتی فقیه و اینکه لازم است برای پاسخ‌گویی به نیازهای زمانه خویش، در حد عصر و زمانه خود کسب علم و دانش نموده و بدین وسیله در عرصه تدبیر جامعه حضوری فعال داشته باشد؛ نشان می‌دهد که تفکر انتقادی - اصلاحی از ضرورت‌های تفقه به شمار می‌آید. به همین دلیل است که امام خمینی (ره) در مقام تعریف «فقیه» تأمل نموده و ضمن تأکید بر ابعاد نوین اجتهاد، آن را از فقه سنتی متمایز ساخته و بر فقه پویا تأکید دارند. «فقه پویا» در نظر امام خمینی (ره) در واقع از ره‌گذر حفظ اصول فقه سنتی و ترکیب آن با مقتضیات زمانی و مکانی جدید حاصل می‌آید؛ فقهی که در بطن تحولات جامعه قرار دارد و متناسب با نیازهای آن، ارتقاء یافته و ظرفیت‌های خود را آشکار می‌سازد. (۱۶)
- در بحث از قواعد، تشیع ضمن پای‌بندی به «قواعد عملیه‌ای» که کاربرد آنها به اثبات رسیده است (همچون اضطرار، عسر و حرج، اهم و مهم و مانند آن) براین اعتقاد است که «اصول عملیه» تازه‌ای را که از حیث ماهوی با اصل دین از در تعارض در نیاید، می‌توان طرح و به کار بست. اقبال به اصل مصلحت به مثابه قاعده فقهی در تفکر شیعی از همین مبنا نشأت می‌گیرد. (۱۷)

۱*. لازم به ذکر است که اجماع در فقه امامیه به معنای اتفاق جماعتی است که آن اتفاق کاشف از رای معصوم باشد. بدین ترتیب اجماع نزد امامیه برخلاف اهل سنت دارای حجیت ذاتی نیست و صرفاً طریقت دارد.

نتیجه آنکه فقه سیاسی شیعه به دلیل پذیرش وجود «فضای اصلاح» در مقام استنباط حکم، امکان و قابلیت آن را می‌یابد تا به مدیریت پیشین تعارضات احتمالی نایل آید و بدین ترتیب از تکوین و ظهور تعارض‌های ناشی از تصلب احکام و یا عدم درک محیط، جلوگیری نماید. این امکان با دو ظرفیت دینی تعریف می‌شود:

نمودار شماره (۱):

اصلاح در چارچوب فقه شیعی



۱-۲. اجتهاد

«اجتهاد» را باید از مزایای بزرگ «فقه شیعی» برشمرد که مجال فراخی را برای «اعمال اصلاح پیشینی» در مقام نظر و عمل گشوده است. اگرچه زمان شروع اجتهاد را برخی به دوره حضور برمی‌گردانند، (۱۸) که دلالت بر وجود روایت‌های متعدد و متنوعی از آن دارد، اما می‌توان چنین ادعا کرد که گوهر اجتهاد ثابت مانده است:

«اجتهاد فهم استدلالی... مرتب و منظم است از دین و مبانی احکام آن؛ به صورتی که نیازهای زندگی، انسان و عصر، یعنی حوادث واقعه را بدون هیچ تخلف یا محدودیت وفق پاسخ دهد.» (۱۹)

مقطع اول. تکوین

در پی آغاز عصر غیبت این ایده که «شیعه» لازم است به گونه‌ای خود را برای مواجهه با موضوعاتی که در زمان حضور ائمه معصومین مطرح نبوده‌اند و لذا احکام آنها مشخص نشده، آماده سازد؛ کم کم مطرح شد. لذا شاهد اقدام بزرگان شیعه برای آماده‌سازی زمینه برای انجام این مهم می‌باشیم. قرن چهارم از این حیث در خور توجه است؛ چراکه تلاش شیعه برای ورود به این فضای تازه از این زمان شکل می‌گیرد. نتیجه آنکه در این مقطع زمانی که حدوداً یک قرن را شامل می‌شود، شیعه عموماً تلاش دارد در قالب چارچوب مشخص‌شده در دوران حضور، به رفتارهای سیاسی - اجتماعی خود سمت و سو بدهد و از احتمالات مبتنی بر بیان و پذیرش تغییرات بنیادین احتراز می‌جوید. به عبارت دیگر، «اصلاح در حوزه رفتار سیاسی - اجتماعی» معمولاً با کمترین میزان تغییر و تحول مورد توجه قرار می‌گرفت و در نتیجه شاهد افزایش سطح تعارضات تا حد انزوای جریان‌های سیاسی تشیع و یا اقبال آنها به الگوهای خشونت‌آمیز می‌باشیم.

برای مثال «محقق کلینی» با اتخاذ سیاستی «روایت‌محور»، تلاش می‌نماید تا به بررسی مسایل سیاسی آن دوره همت گمارد و با استناد به روایات، تا حد امکان نیاز به مراجعه به استدلال‌های عقلی را کاهش دهد. همچنین است عملکرد «شیخ صدوق» که هر دو از بزرگان این دهه به شمار می‌آیند. با این حال ارزیابی عمومی از تلاش عالمان این دوره آن است که:

«در این کتب (مانند کتاب کافی مرحوم کلینی) ... تنها به مسایلی اقتصار شده که در نصوص به آنها تعرضی شده است. لیکن در آنها اقوال مختلف و احتجاجات، مخصوصاً احتجاجات عقلی وجود ندارد و به طور خلاصه، کتب فقهی این دوره صرفاً فروعی است که در روایات وارد شده است.» (۲۰)

معنای این ارزیابی آن است که «اصلاح» امری حاشیه‌ای تلقی می‌شود که در امور جزئی و نه ساختارها و رفتارهای سیاسی - اجتماعی کلان، قابل طرح می‌باشد.

مقطع دوم. اصلاح

میراث گرانبهای قرن چهارم که مشتمل بود بر:

- تألیف منابع اولیه حدیثی شیعی مانند «الکافی» و «من لایحضره الفقیه».
- تألیف کتب مربوط به «اصول فقه» مانند «الذریعه الی اصول الشریعه» (سیدمرتضی).
- ظهور فقهای نامدار شیعه که به تحکیم بنیاد پارادایم شیعی کمک کردند (مانند سیدمرتضی کلینی و...)، توانست زمینه مناسب برای توجه به ضرورت بازسازی «اصلاح» را فراهم سازد. بدین صورت که به دلیل وجود «منابع اولیه» و تعریف هویت «اجتهاد»، شاهد ظهور فقهایی می‌باشیم که به اصلاح «روش‌های اجتهاد» همت گماردند و در نتیجه «اصلاح»، معنا و مفهوم واقعی خود را باز یافت.
- برای مثال می‌توان به «شیخ مفید» اشاره کرد که با نگاه تازه به «عقل» و جایگاه آن در اجتهاد، در واقع توانست سنگ بنای «اصلاح» روش‌شناسانه را به معنای جدیدش بگذارد. تا قبل از زمان شیخ دو روش در عرصه تفقه و در نتیجه عمل سیاسی حضور داشت: نخست: روش اسنادی (اخباری) که منبع اجتهاد عین اخبار و روایات و عمل بر ظاهر آنها بود. دوم: روش اسناد به مدلول که در واقع تعدیل‌شده روش نخست بود و در آن اگرچه «اخباری» کامل عمل نمی‌شد، اما «مدلول صریح» روایات مبنای استنتاج حکم بود. (۲۱)
- طبیعی بود که هر دو روش (که در الکافی و المقنع به طور مثال دیده می‌شود) راه را بر حضور فعال «عقل» دشوار می‌ساخت. اما شیخ مفید با عطف توجه به قابلیت‌ها و حجیت استدلال‌های عقلی چنین اظهار داشت که:
- اولاً. روش اخباری صرف نمی‌تواند بیانگر اجتهادی پویا و فعال باشد.
- ثانیاً. ارتقاء جایگاه عقل تا حد یک منبع که می‌تواند احادیث سره از ناسره را شناسایی کند؛ ضروری است.

بدین ترتیب نگرش تازه‌ای توسط شیخ مفید مطرح شد که در حوزه عمل سیاسی تأثیرات بسزایی داشت. از آن جمله در بحث از همکاری با قدرت حاکمه، با اعمال اصلاحاتی، از «حالات تجویز همکاری» بنا به مصلحت مردم، سخن می‌گوید. برای این منظور وی دو کار می‌کند:

یک. در کتاب «المقنعه» بین «ظاهر الحال» و «الحقیقه» تفکیک قایل شده و نتیجه می‌گیرد که در صورت ضرورت و رفع مشکلات مسلمین، حضور فرد در حکومت ظلمه بلامانع است. در این حالت اگرچه حکم او به ظاهر از سوی حاکم ظالم صادر می‌شود، اما او به حقیقت بنا به جواز امام معصوم (ع) تصدی امر می‌کند. لذا تبعیت از ظالم معنا ندارد.

«کسانی از اهل حق چون بر حکومتی از سوی ایشان (ظلمه) منصوب شوند، می‌توانند این نصب را قبول کنند؛ [به شرط اینکه] بدانند که در حقیقت از سوی صاحب الامر واقعی بر این کار تکلیف شده‌اند، نه از طرف آن حاکم ستمگر» (۲۲)

دو. در کتاب «اوایل المقالات» تصریح می‌نماید که همکاری با حکومت ظالم صرفاً در صورت وجود مصلحتی برای شیعیان است و در غیر این صورت، چنین اقدامی جایز نیست. (۲۳)

بدین ترتیب اجتهاد مد نظر شیخ مفید، تولیدکننده عرصه‌های نوینی در حوزه عمل سیاسی می‌باشد که نسبت به قرن چهارم، به مراتب پیشگام‌تر و قوی‌تر عمل می‌نماید. این رویکرد نزد بزرگان دیگری چون «سیدمرتضی» تقویت شده و به مرحله‌ای از کمال می‌رسد که امکان ورود آن را به مقطع سوم در اواخر قرن پنجم مهیا می‌سازد. نتیجه این اقدام بازشدن فضای مناسب برای مدیریت تعارضات از طریق مشارکت محدود و ضابطه‌مند در ساخت قدرت سیاسی می‌باشد.

مقطع سوم. استقلال

طی قرون ششم تا دهم، الگوی اجتهاد شیعی به غایت خویش رسیده و شاهد آن هستیم که آفاق جدیدی را در عمل سیاسی برای شیعیان می‌گشاید. فقیه نامدار این دوران «شیخ طوسی» است که موفق می‌شود اجتهاد شیعی را از منابع و روش‌های متعارف و جاری متعلق به اهل سنت، مستقل سازد و بدین ترتیب توسعه فقه شیعی معنا و مفهوم می‌یابد. مهمترین اقدامات «شیخ طوسی» که توانست ایده «اصلاح» را تقویت نماید، عبارتند از:

یک. ارتقای جایگاه عقل در ادامه رویکرد تبیین‌شده از سوی شیخ مفید.

دو. پذیرش اجماع به عنوان کاشف رای معصوم که آن هم از طریق عقل تأیید می‌شود. (۲۴)

سه. تأکید بر تفکیک بین واقعیت و ظاهر چنانکه شیخ مفید بیان داشته بود. (۲۵)

بدین ترتیب شیخ طوسی راه را برای طرح این ایده که تشیع الگوی مستقلاً از «رفتار سیاسی» دارد، باز کرد و براساس آن الگوی حاکم پیشین، متحول و در قالب جدیدی مبتنی بر عقل و نقل، آن را بازسازی نمود. نتیجه آنکه الگوی رفتاری مرقی‌ای در این مقطع شکل می‌گیرد که فقه سیاسی شیعه را از وضعیت انفعال خارج ساخته و رویکردی فعال می‌بخشد؛ به گونه‌ای که تحلیل تعارض‌ها - تا برخورد سلبی با آنها - را مد نظر دارد. بررسی ساختار اجتهادی پیشنهادی بزرگانی چون ابن ادریس حلی، محقق حلی، علامه حلی و...، تماماً حکایت از آن دارد که راه‌کارهای مد نظر ایشان در مقام تجزیه و تحلیل تعارضات و نحوه مدیریت آنها، به مراتب پیچیده‌تر - و در نتیجه ارایه‌دهنده الگوهای رفتاری متنوع‌تر - می‌باشد. بدین ترتیب فقه سیاسی شیعه از «برخورد صرف» در حل تعارضات، دوری جسته و الگوی مدیریتی به مراتب کارآمدتری را عرضه می‌دارد که به واسطه بهره‌مندی از اجتهاد، توان حل و فصل مسالمت‌آمیز تعارضات را در گستره و عمق بیشتری برخوردار است.

۲. الگوی عملیاتی

مستند به تحلیل ارایه‌شده، حال می‌توان الگویی تازه از اصلاح را در فقه سیاسی شیعه ترسیم نمود که عمده‌ترین ارکان آن عبارتند از: (نگاه کنید به نمودار شماره ۲)

یک. قاعده‌مندی

اصلاح سیاسی در این الگو در بنیاد مبتنی بر اجتهاد پویای شیعی می‌باشد. به همین دلیل است که قرآن، سنت، عقل و اجماع به عنوان خاستگاه اولیه و اصیل آن مطرح هستند.

دو. درونزاد بودن

اگرچه فلسفه وجودی اصلاح از تعارض احتمالی بین اصول دینی با پارادایم حاکم در هر عصر و دوره‌ای ناشی می‌شود، اما معنای این سخن تحمیل اصلاح از ناحیه پارادایم حاکم سیاسی بر فقه سیاسی شیعه نمی‌باشد؛ بلکه بالعکس، اجتهاد به صورت فعال با این معضل برخورد نموده و راه حلی دین‌مدارانه را عرضه می‌دارد. به همین دلیل است که «اصلاح» در این معنا همچنان درون فقه سیاسی شیعه قرار دارد و در خارج از آن تعریف نمی‌شود.

سه. جهت‌مندی

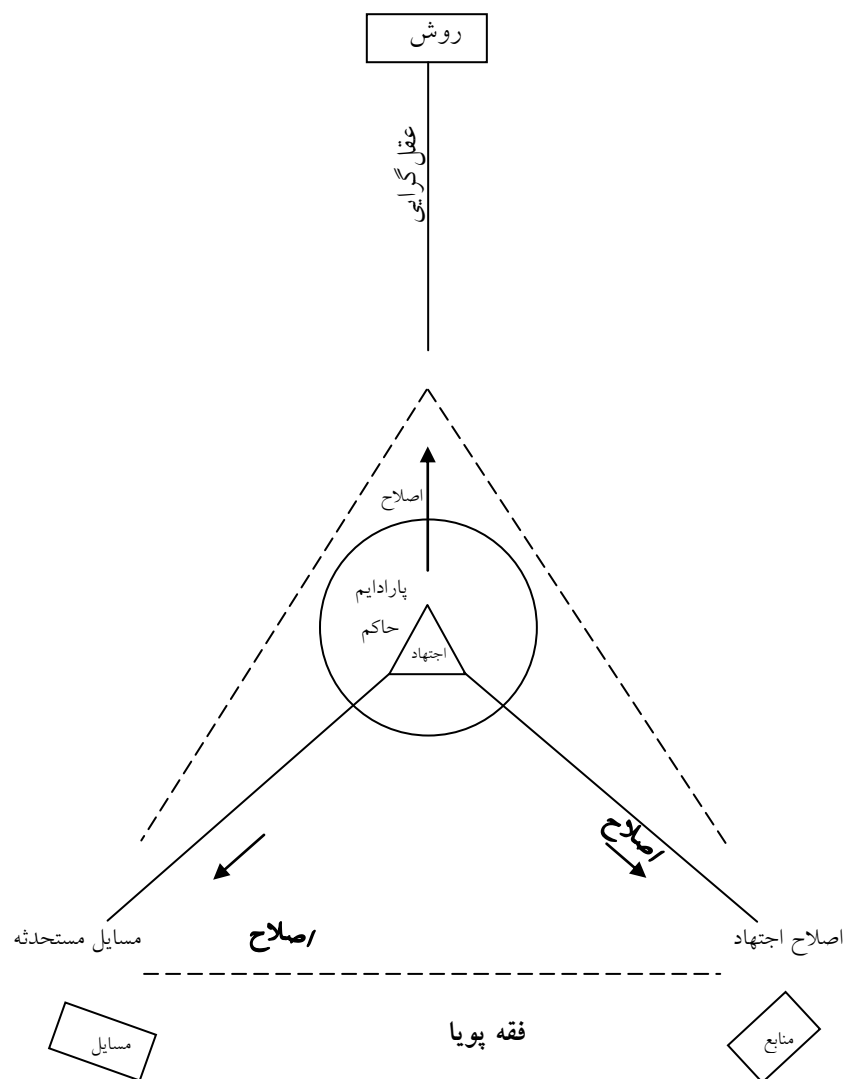
اصلاح در این رویکرد در سه سطح قابل تعریف است:

یک. اصلاح روش اجتهاد و رسیدن به نتایج نوین در چارچوب اصول دین که می‌تواند به اصلاح رفتار سیاسی کمک کند. از این اصلاح با عنوان «اصلاح روشی» یاد می‌شود. برای مثال بازتعریف بومی «تفکیک قوا» و نهادینه‌کردن آن در «جمهوری اسلامی»، به تأسیس الگوی سیاسی جدیدی می‌انجامد که مشابه آن را در نظام‌های اسلامی پادشاهی نمی‌توان سراغ گرفت. دو. اصلاح منابع اجتهاد که از طریق دستیابی به قواعد نوین و نفوذ به لایه‌های درونی دین میسر می‌شود. از این وجه «اصلاح» به «تفسیر متین و مترقیانه دین» یاد می‌شود که بنیاد اصلاح سیاسی را شکل می‌دهد. به عنوان مثال روایت جدید ارایه‌شده از سوی امام خمینی(ره)، زمینه پیدایش الگوی حکومتی «جمهوری اسلامی» را فراهم آورد. این اجتهاد سیاسی با اجتهاد مقابل که الگوی سلطنتی از آن بیرون می‌آید، متفاوت است.

سه. اصلاح حکمی که بر تنوع مسایل سیاسی و در نتیجه دریافت احکام شرعی برای موضوعات جدید، دلالت دارد. اصلاح سیاسی در این مقام، کمترین حساسیت را داراست و به طرح مسایل جدید بسنده می‌نماید. براین اساس می‌توان سه لایه برای اصلاح سیاسی در رویکرد اجتهادی سراغ گرفت که حسب اهمیت و حساسیت عبارتند از:

- لایه رویین و ظاهری ← اصلاحات در حد موضوعات
- لایه میانی و مهم ← اصلاح در تفسیر سیاسی به عمل آمده از دین (معرفت سیاسی دینی)
- هسته مرکزی ← اصلاح در روش و تولید ساختارهای نوین سیاسی

نمودار شماره (۲)
الگوی عملیاتی اصلاح ایجابی



ج. اصلاح سلبی

«اصلاح سلبی» محصول تعارض بین پارادایم‌های حاکم بر زندگی انسان با گفتمان دینی و عدم حل و فصل آنها در قالب ایجابی می‌باشد. بدین معنا که در صورت بروز تعارض و به خطر افتادن منافع اولیه و حیاتی انسان، مجالی تازه پدید می‌آید که در آن بازیگر نسبت به اعمال اصلاح متأثر از پارادایم حاکم و حک و یا اصلاح گفتمان دینی اقدام می‌نماید. این دسته از اصلاحات چون جنبه انفعالی دارند، با عنوان «اصلاح سلبی» از آنها یاد می‌شود. نکته مهم در این رویکرد، اعتباری است که شارع برای منافع بازیگر قایل شده و لذا مدیریت مسالمت‌آمیز تعارض را بر برخورد مبتنی بر نفی و خشونت، اولویت می‌بخشد.

۱. ویژگی‌ها

مهمترین ویژگی‌های اصلاح سلبی که آن را از رویکرد ایجابی متمایز می‌سازد عبارتند از:

۱-۱. تحمیلی بودن

این گونه از اصلاح رفتار بنا بر منطق دین قابل توجیه نبوده و از ناحیه ضرورت‌های برون دینی، بر بازیگر تحمیل می‌شوند. به همین خاطر است که عناوین توجیه‌کننده آنها به نوعی «ناچاری» و «اجبار» را می‌رسانند؛ مواردی از قبیل اضطرار، عسر و حرج و مانند آن. (۲۶)

۱-۲. موقتی بودن

در حالی که اصلاح ایجابی مقتضای ماهیت دین و در راستای ساختارسازی و شکل‌دهی به رفتارها برای فضای جدید می‌باشند که دلالت بر استمرار دارد؛ اصلاح سلبی موقتی و در حد وجود عامل اجبار تعریف می‌شود. به عبارت دیگر «اصالت نداشتن» این دسته از اصلاحات موجب می‌شود تا حالت ارتجاعی داشته باشند و به محض تغییر شرایط و مساعد شدن زمینه برای حاکمیت اصول اولیه گفتمان دینی، آنها نیز اعتبارشان را از دست داده و به وضعیت دیگری منتقل شوند. (۲۷)

۱-۳. محدود بودن

این گونه از اصلاح به دلیل عدم همخوانی با اصول اولیه شریعت، در حداقل ممکن اجازه داده می‌شود؛ بدین معنا که بازیگر مجاز به خروج از گستره احکام دینی در حداقل ممکن است. بدین ترتیب مشخص می‌شود که «اصلاح سلبی» حداقلی است و برخلاف «اصلاحات ایجابی» توصیه بر توسعه قلمرو آنها نیست.

نتیجه آنکه اصلاح سلبی دارای اصالت در فقه سیاسی شیعه نبوده و صرفاً از حیث کارکردش که به کاهش فشار غیرقابل تحمل بر بازیگر و یا تهدید متوجه منافع دینی - حیاتی او منجر می‌شود، توصیه و تأیید می‌گردد. لذا اگر در وضعیتی «اصلاح سلبی» نتواند به تأمین منافع مذکور کمکی بنماید، از منظر شیعی وجهی برای اجرای این گونه از اصلاح در جامعه نیست. دلیل این امر نیز آن است که اصلاح سلبی عموماً به خروج از چارچوب دینی نظر دارد.

۲. گونه‌شناسی

اصلاح سلبی در قالب چند شکل اصلی درون فقه سیاسی شیعه قابل تصور است:

۲-۱. اضطرار

در لسان العرب «اضطرار» چنین تعریف شده است:

«اضطرار عبارتست از نیاز به چیزی که فرد به آن مجبور شده است... ضرورت اسم

مصدر اضطرار است. فرد می‌گوید: ضرورت، مرا به فلان کار واداشت» (۲۸)

بر این اساس «اضطرار» با «اجبار» شناسانده می‌شود؛ چنان که «جوهرچی»

گفته است:

«فلانی به چیزی اضطرار پیدا کرد، یعنی بر انجام آن مجبور شد» (۲۹)

نکته مهم در خصوص اضطرار آن است که تا حد جواز ارتکاب «حرام» را به خاطر جلوگیری از «از بین رفتن» بازیگر، مجاز می‌سازد. در «حاشیه الحموی علی الاشباه والنظائر لابن نجیم» به این موضوع اشاره شده است:

«اضطرار بیانگر حدی از اجبار است که اگر فرد در آن وضعیت از خوردن چیز حرام

شده امتناع ورزد، در آن صورت هلاک خواهد شد.» (۳۰)

با رجوع به آیات و روایات موجود (۳۱) می‌توان منطق اضطرار را در خصوص توجیه مدیریت مسالمت‌آمیز تعارضات چنین تبیین نمود:

یک. اضطرار اعمال پاره‌ای از اصلاحات را که با اصل دین تعارض دارد و در حکم حرام است، توجیه می‌کند.

دو. اضطرار برای توجیه، نیازمند وجود ضرورت‌هایی است که با وجود و حیات بازیگر مرتبط باشد.

سه. اعمال سیاست‌های اضطراری در مقام عمل نایستی به مال، جان و منافع دیگران آسیبی وارد سازد. به عبارت دیگر نقض اصول دینی و نه حقوق دیگران، از ناحیه اضطرار قابل توجیه است. مثلاً گفته‌اند که اضطرار توجیه قتل نمی‌کند. (۳۲)

چهار. اضطرار نافی گناه و نه «ضرر» است. به دیگر «اقدامات اضطراری» می‌توانند پیامدهای منفی برای بازیگر در پی داشته باشند و تجویز شرعی مانع از «مضرات» (که دلیل حرمت آن بوده‌اند) نمی‌شود. (۳۳)

و بالاخره آنکه اضطرار اگرچه در امور فردی بیان شده، اما منطق آن با رعایت ملاحظات بالا قابل تسری به حیات جمعی نیز می‌باشد. از این وضعیت می‌توان به «اضطرار حکومتی» تعبیر نمود که فقهای چون امام خمینی (ره) قایل به آن بوده‌اند. برای مثال امام خمینی (ره) از باب اضطرار اقدام دولت به فسخ و لغو قراردادهای منعقدش با مردم را به صورت یکجانبه مجاز می‌شمارند. (۳۴)

۲-۲. عسر و حرج

«عسر و حرج» دلالت بر «ناتوانی» دارد؛ بدین معنا که بازیگر به دلیل نداشتن امکانات و توان لازم پاره‌ای از اصول و مبانی را که صحیح است، در عمل اجرا نمی‌کند. به عبارت دیگر «اصلاح به عمل آمده» از این ناحیه، جنبه عدمی دارد؛ یعنی از انجام‌دادن پاره‌ای از تکالیف و نه انجام برخی از رفتارها و اعمال جدید، ناشی می‌شود. (۳۵) براساس مؤیدات موجود (۳۶) در خصوص این‌گونه اصلاح می‌توان چنین گفت:

یک. عسر و حرج باید جنبه عمومی داشته باشد و اکثریت آن را حس کنند تا بتوان سیاست‌های اصلاحی را تأیید شرعی نمود.

دو. عسر و حرج باید معتدله و در حدی باشد که تحمل آن به صورت معمول قابل توجیه نیست. لذا با وجود کمترین سطح از سختی، اجرای سیاست‌های اصلاحی معنا نمی‌یابد. (۳۷)

سه. عسر و حرج صرفاً در امور فردی نبوده و حکومت‌ها نیز می‌توانند از آن استفاده کنند. برای مثال «محقق بجنوردی» در «القواعد الفقهیه» آن را قاعده‌ای «عام» می‌داند که حکومت‌ها نیز می‌توانند در صورت بروز آن، در امور سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از آن بهره ببرند. (۳۸)

۲-۳. تقیه

تقیه از حیث لغت به معنای «صیانت» و «حفظ» است که «تقوی» نیز از آن گرفته شده است. (۳۹) این نوع از اصلاح می‌تواند دو جنبه داشته باشد:

نخست. شکل عدمی که در آن بازیگر پاره‌ای از رفتارها را انجام نداده و از این حیث شبیه الگوی عملیاتی جاری در عصر خویش، دیده می‌شود.

«تقیه عبارتست از کتمان حق و پوشانیدن اعتقاد به آن و همراهی با عامه» (۴۰)

کارکرد این تقیه برخلاف ظاهر عدمی آن، اثبات و تأیید دیدگاه شیعه در بلندمدت است. چنانکه امام خمینی (ره) می‌گوید:

«نفس اخفای حق در زمانی که نظام سیاسی باطل حاکم است، با عنایت به ابعاد دینی سیاست، واجب می‌شود. چراکه اگر چنین تقیه‌ای وجود نمی‌داشت، تشیع در معرض زوال و انقراض بود.» (۴۱)

دوم. شکل ایجابی تقیه که در آن بازیگر گفتار و عمل را مطابق با پارادایم حاکم به منظور حفظ همراهی با عموم، بیان داشته و یا اجرا می‌کند.

«تقیه یعنی اینکه فرد چیزی را انجام دهد یا مطلبی را بگوید، حال آنکه به آن اعتقاد ندارد. تا از این طریق ضرری را که متوجه جان، مال یا آبروی اوست در برابر عامل بیرونی تهدیدزا، حفظ کند.» (۴۲)

براین اساس می‌توان منطق عملکرد تقیه را در این حوزه از اصلاحات، چنین بیان کرد:

یک. تقیه در زمان حکومت جابر و غاصب است و در حکومت اسلامی معنا ندارد. دو. تقیه در خصوص موارد مهم مد نظر شارع است. به عبارت دیگر جان و مال اگر چه مهم‌اند و صیانت آنها در اصول دیگری چون اضطرار لحاظ شده؛ اما در تقیه باید حفظ دین معیار باشد. بنابراین اصلاحات تقیه‌ای اگرچه از حیث ظاهر مخالف دین به نظر می‌رسند، اما در ماهیت باید به تقویت گفتمان دینی منجر شوند.

سه. اعمال تقیه در موارد ذکرشده، یک حکم شرعی است که نمی‌توان آن را به اجرا گذاشت. «محمدحسین فضل‌الله»، «شیخ محمد مهدی شمس‌الدین» و «امام خمینی (ره)» از جمله فقهای هستند که براین وجوه تأکید داشته‌اند.

نتیجه آنکه تقیه در سطح فردی و حکومتی قابلیت کاربرد دارد. بدین صورت که فرد در راستای صیانت از دین می‌تواند اعمال و گفتاری را اجرا کرده و یا اظهار دارد که مطابق ضوابط عامه بوده و از این حیث خارج از گفتمان سیاسی شیعه‌اند؛ ولی به خاطر اصل تشیع جواز آنها صادر شده است. همین‌طور در ساختار فراملی، می‌توان حالاتی را تصور کرد که حکومت اسلامی از باب تقیه پاره‌ای از الگوهای رفتاری را به صورت موقت به اجرا می‌گذارد تا زمینه استحکام حکومت اسلامی و سپس رجوع به الگوی عملی دینی فراهم آید. این همراهی در بردارنده پاره‌ای از اصلاحات سلبی برای دوره‌ای موقت است.

نتیجه‌گیری

آنچه در خصوص فقه سیاسی شیعه از ابتدا تا به امروز قابل توجه می‌نماید، توجه به اصل مهم «پیشگامی» و «تحول» است که به طور منطقی توجه به اصل ثبات و ایجاد جامعه‌ای فارغ از تعارض را دنبال می‌نماید. به همین دلیل است که شاهد وضع عنصر و روش سازنده «اجتهاد» درون فقه شیعه می‌باشیم که هدف از آن ارتقای کیفی فقه شیعی به اندازه‌ای است که بتواند از عهده کلیه نیازهای انسان در هر عصر و زمانه‌ای برآید. در واقع اجتهاد، کلید ورود به عرصه مدیریت مسالمت‌آمیز تعارضات احتمالی در حوزه تشیع به شمار می‌آید. این الگوی مدیریت به دلیل ضابطه‌مندی، ماهیتی دینی دارد و با استفاده از مجال‌هایی که دین تعریف نموده و از آن به منطقه الفراغ یاد می‌شود، تلاش می‌کند تا مقتضیات ناشی از پارادایم‌های

حاکم را به نحو مؤثری با اصول گفتمان دینی جمع نماید. حتی می‌توان چنین ادعا کرد که «اجتهاد» امکان آن را فراهم می‌کند تا خود دین نسبت به پارادایم‌سازی اهتمام ورزد و به این وسیله بیش از آنکه مسلمانان، «پیرو» باشند، خود «فعال» و «راهبر» ظاهر شوند. به همین دلیل است که «اصلاح ایجابی» مقوله‌ای کاملاً دینی ارزیابی می‌شود که توسعه دایره آن نه فقط «مجاز»؛ بلکه «واجب» است.

البته دشوار به نظر می‌رسد که یک تمدن و فرهنگ بتواند پیوسته پیشگام باشد. بنابراین احتمال قرارگرفتن گفتمان شیعی در مواضعی که حکایت از تعارض بین پارادایم مسلط با آموزه‌های دینی داشته باشد، وجود دارد. در این مواقع فقه شیعی چندین مکانیزم را مد نظر دارد. نخست بازاندیشی انتقادی در گزاره‌ها و اصول پارادایم حاکم با هدف درک هرچه بهتر آنها و اصلاح‌شان منطبق با اصول عقلانی است که در این صورت احتمال جمع بین آنها و اصول دینی افزایش می‌یابد. (حکم به تلازم عقل و شرع این گزینه را تجویز می‌کند)

دوم. بازاندیشی انتقادی و وفادارانه به اصول در حوزه معرفت دینی است. هدف در این مقام درک هرچه جامع‌تر و دقیق‌تر دین است. این احتمال که پاره‌ای از برداشت‌های ناصواب درون دین مایه تعارض شده باشد، توجیه‌گر «احیاء دینی» می‌باشد.

اما اگر هیچ یک از دو راه بالا پاسخ‌گو نبود، گزینه سوم مطرح می‌شود و آن تلاش برای اصلاح پارادایم بر مبنای اصول و احکام دینی است. این مقوله در ذیل عنوان کلی «جهاد» می‌آید که مشتمل بر ابعاد نرم‌افزاری (تلاش فکری و نهضت تولید علم) تا ابعاد سخت‌افزاری (مقاومت) است. با این حال گزینه سوم با توجه به مقدورات و سلسله‌مراتب اهداف معنا می‌یابد. بنابراین اگر امکانات لازم وجود نداشت و یا منافع مورد اعتبار شارع در خطر بود، می‌توان به گزینه چهارم اندیشید.

چهارمین گزینه اعمال اصلاحات سلبی از باب اضطرار، عسر و حرج و یا تقیه می‌باشد که در تمام این موارد اصول ناشی از پارادایم حاکم به صورت موقتی و غیراصیل در دستورکار قرار گرفته و بدین ترتیب تعارض مرتفع می‌گردد. این الگوی مدیریتی به خاطر ارزش کاربردی بالایی که دارد از سوی شارع مجاز شده است.

اجتماع دو رویکرد ایجابی و سلبی در الگوی مدیریتی مذکور، به شیعه امکان آن را داده تا به عنوان یک مکتب سیاسی فعال و به روز در طول تاریخ حاضر باشد و بتواند بین خلوص دینی و ضرورت‌های بیرونی جمع نماید. توجه به منطق درونی هریک از این دو رویکرد، نشان می‌دهد که چگونه اجتماع آنها درون گفتمانی واحد ممکن می‌شود.

یادداشت‌ها

۱. عابد جابری، محمد، *عقل سیاسی در اسلام*، عبدالرضا سواری، تهران، گام‌نو، ۱۹۸۴، ص ۲۷.
۲. دراین ارتباط ر.ک. عبدالرزاق، علی، *اسلام و مبانی حکومت*، محترم رحمانی و محمدتقی محمدی، تهران، سرایی، ۱۳۸۲. به ویژه: مقدمه کتاب و جریان محاکمه عبدالرزاق.
۳. نک. الزین، حسن، *الاسلام والفکر السياسي المعاصر*، بیروت، دارالفکر الحدیث، ۱۹۹۷؛ عبدالخالق، فرید، *فی الفقه الاسلامی*، القاهرة، دارالشرق، ۱۹۶۸.
۴. کوهن، توماس، *ساختار انقلابهای علمی*، عباس طاهری، تهران، قصه، ۱۳۸۳، ص ۸۸.
۵. نک. مؤمنی، هوشنگ، *چهل اندیشمند برتر مدیریت؛ اندیشمندان مدیریت*، تهران، ستاره سپهر، ۱۳۸۴، صص ۱۶۲-۶.
6. See Toffler, Alvin, *Leadership & Decision Making*, Pitsbury P.U.P., 1973.
7. See Waltz, Keneth, *Man, The State & War*, New York, Kolumbia U.P., 2001, pp. 16-41.
8. See Callahan, Patrick, *Logics of American Foreign Policy*, Pearson Edncation Inc., 2004, esp. pp. 165-181.
۹. این معنا در «تاج العروس من جواهر القاموس»، «معجم مفردات الفاظ قرآن»، «اقرّب الموارد فی فصیح العربیه و اشوارد» و... به کرات آمده است. برای مثال ر.ک. ابن منظور، *لسان العرب*، امین محمد عبدالوهاب و محمد العبیدی. (تصحیح)، بیروت، داراحیاء التراث العربی و مؤسسه التاریخی العربی، ۱۴۱۶ هـ ق، ج ۱۰، ص ۳۰۵.
۱۰. نک. شکوری، ابوالفضل، *فقه سیاسی اسلام*، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۷، ص ۳۶. همچنین نک. *موسوعه الفقه الاسلامی*، القاهرة، المجلس الاعلی للشؤون الاسلامیه، ج ۱، ۱۴۱۰ هـ ق، ص ۹۱.
۱۱. الموسوی الخمینی، روح‌الله، *سرالصلوه*، سیداحمد فهری (مقدمه، ترجمه آیات و روایات و تصحیح)، تهران، پیام آزادی، ۱۳۶۰، ص ۱۳۸.
۱۲. الفریانی، عبدالرحمن، *الحکم الشرعی بین النقل و العقل*، بیروت، دارالغرب الاسلامی، ۱۹۸۹، ص ۵-۲۸۴.
۱۳. نک. جناتی، محمدابراهیم، *ادوار فقه و کیفیت بیان آن*، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۷۴.
۱۴. نک. الحرالعاملی، محمدبن الحسن، *تفصیل وسایل الشیعه الی مسایل الشریعه*، قم، مؤسسه آل‌البتیت، ۱۴۱۶ هـ ق، ج ۳، ج ۲۷، باب ۵، صص ۴-۳۳.
۱۵. نک. الصدر، سیدمحمدباقر، *دروس فی علم الاصول*، بی‌جا، دارالهادی للمطبوعات، ۱۹۷۸، صص ۴-۸۰.
۱۶. نک. *صحیفه نور*، ج ۲۱، ص ۴۲.

۱۷. نک. *وسائل الشیعه الى تحصیل مسائل الشریعه*، پیشین، ج ۲۷، صص ۶۰-۲، محقق داماد، سیدمصطفی، قواعد فقه، تهران، سمت، ۱۳۸۰، صص ۱۲-۹.
۱۸. آیت الله محمدحسین کاشف العطاء در «اصل الشریعه و اصولها» براین اعتقاد است و برهمین سیاق آیت الله جناتی، آیت الله مکارم شیرازی و جمعی دیگر از فقهاء این ایده را تأیید کرده‌اند. در این خصوص نک. - جواهری، محمدرضا، *اجتهاد در عصر ائمه معصومین*، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۱، صص ۱۲۰-۶.
۱۹. حکیمی، محمدرضا، *الحیاه*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ج ۴، ص ۱۸۷.
۲۰. گرجی، ابوالقاسم، *تاریخ فقه و فقهاء*، تهران، سمت، ۱۳۷۹، ص ۱۳۰.
۲۱. *تاریخ فقه و فقهاء*، پیشین، صص ۱۴۳-۶.
۲۲. شیخ مفید، *المقنعه*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ هـ ق، ص ۶۷۵.
۲۳. شیخ مفید، *اوائیل المقالات*، ابراهیم انصاری (تحقیق)، بی جا، انتشارات مهر، ۱۴۱۳ هـ ق، ج ۴، ص ۱۲۰.
۲۴. دوانی، علی، «سیری در زندگی شیخ طوسی»، در: *هزاره شیخ طوسی*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲، صص ۱۵-۲۰.
۲۵. شیخ طوسی، *النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی*، قم، انتشارات قدس محمدی، بی تا، ص ۳۰۱.
۲۶. نک حلی، جعفرین، حسن، *شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، عبدالحسین محمدعلی، نجف، مقلعه دارالادب، ج ۲، ۱۳۸۹، صص ۸-۲۶۰.
۲۷. کلاتری، علی اکبر، *احکام ثانوی در تشریع اسلامی*، قم، انتشارات حوزه علمیه قم، ۱۳۷۸، ص ۳۲۴؛ *موسوعه الفقه الاسلامی*، پیشین، ج ۱۴، صص ۴-۶۳؛ *تحریرالوسیله*، پیشین، ج ۲، ص ۱۶۹.
۲۸. *لسان العرب*، پیشین، ج ۱۴، ص ۶۱.
۲۹. به نقل از: *احکام ثانوی در تشریع اسلامی*، پیشین، ص ۳۱۳.
۳۰. به نقل از: *لسان العرب*، پیشین، ج ۱۴، ص ۶۱.
۳۱. از جمله ادله و شواهد، می توان به موارد زیر اشاره داشت:
- قال الله تعالی: انما حرم علیکم المیتة و الدم و اللحم الخنزیر و ما اهل به لغیرالله. فمن اضطرغیربایغ و لاعاد فلا اثم علیه. ان الله غفور رحیم. (قرآن کریم. سوره مبارکه بقره. آیه شریفه ۱۷۳).
- قال الله تعالی: «... حرمت علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر و... فمن اضطر غیر متجانف لاثم، فان الله غفور رحیم.» (قرآن کریم. سوره مبارکه مائده آیه شریفه ۳)
- قال الصادق(ع): «من اضطرالی المیتة و لحم الخنزیر قلم یاکل شئاً من ذلک حتی یموت، فهو کافر»
۳۲. *موسوعه الفقه الاسلامی*، پیشین، ج ۱۴، ص ۶۲.
۳۳. در این خصوص ر.ک. حلی، حسن، جعفرین، *شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، عبدالحسین محمدعلی، نجف، مطبعه الاداب، ج ۲، ۱۳۸۹، صص ۹-۳۶۵؛ *موسوعه الفقه الاسلامی*، پیشین، ج ۱۴، صص ۵-۶۲.

۳۴. نک. روح‌الله الموسوی الخمینی، *تحریر الوسیله*، تهران، مکتبه الاعتماد، ج ۲، ۱۴۰۳ هـ.ق، صص ۷۰-۱۶۹، و به صورت صریح در پیام امام خمینی(ره) خطاب به ریاست جمهور این حکم آمده است (مورخه ۱۳۶۶/۱۰/۱۹ - روزنامه جمهوری اسلامی)

۳۵. *موسوعه الفقه الاسلامی*، پیشین، ج ۱۶ ص ۲۷۵

۳۶. از جمله این مؤیدات:

- قال الله تعالى: «ما جعل علیکم فی الدین من حرج...» (قرآن کریم. سوره مبارکه مؤمنون. آیه شریفه ۷۸)

- قال الله تعالى: «ما یرد الله لیجعل علیکم من حرج...» (قرآن کریم. سوره مبارکه مائده. آیه شریفه ۶)

- قال الله تعالى: «یرید الله بکم السیر و لایرد بکم العسر» (قرآن کریم. سوره مبارکه بقره. آیه شریفه ۱۸۵)

۳۷. *حکم ثانوی در تشریع اسلامی*، پیشین، صص ۲۷، ۲۵۳ و ۲۶۳.

۳۸. نک. *عواید الایام*، پیشین، صص ۹-۶۶

۳۹. فتحیه مصطفی علوی، *التقیه فی الفکر الاسلامی*، بیروت، دارالاسلامیه، ۱۹۹۳، ص ۲۲.

۴۰. همان.

۴۱. روح‌الله الموسوی الخمینی، *الرسائل*، قم، اسماعیلیان، ۱۳۸۵ هـ.ق، ص ۱۸۵.

۴۲. *التقیه فی الفکر الاسلامی*، پیشین، ص ۲۲.

روش‌شناسی مکتب نئوایدالیسم

دکتر قدیر نصری

مدیر گروه مطالعات پایه و روش‌شناسی

تاریخ ارائه: ۱۳۸۴/۵/۲۸

تاریخ تأیید: ۱۳۸۴/۷/۴

چکیده

نئوایدالیسم از مکاتب برجسته و تأثیرگذار در تحلیل امنیت و روابط بین‌الملل است. این مکتب به خاطر تأکید بر ایده دولت محدود و نگرش فرادولتی و جامعه‌محور، از نئورئالیسم جدا می‌شود و به لحاظ پختگی و جامع‌نگری، فاقد ضعف و خوش‌بینی‌های لیبرالهاست. نئوایدالیسم در جستجوی توضیح مناسبات قدرت و صدور ایده‌هایی برای تغییر آنهاست تا همه جهانیان از امنیت مناسبی برخوردار شوند. حکمرانی دموکراتیک، اصالت دستاوردهای مطلق و تبعیت امنیت از رفاه عمومی و پایدار از جمله ارکان این مکتبند. اندیشمندان نئوایدال با طرح این گزاره‌ها، امیدهایی را برانگیختند؛ اما با گذشت زمان و آشکارشدن ظرفیت‌های نئوایدالیسم، مشخص شد که این نگرش با وجود نوآوری‌های چشمگیر، ضعف‌هایی هم دارد. نئوایدالیست‌ها به واسطه عقلانیت‌گرایی، مصون از سمت‌گیری‌های ذهنی و پیش‌داوری نیستند، واقعیت دولت و قدرت سخت را در شکل‌دهی به هویت گروه‌ها و حتی ترسیم و ترمیم هنجارها دست‌کم می‌گیرند و در توضیح علل وقوع تحول، به ارائه ایده‌هایی کلی و سهل‌انگارانه اکتفا می‌کنند.

کلیدواژه‌ها: هنجارها و رژیم‌ها، دولت، حکمرانی دموکراتیک، روش‌شناسی، بین‌الملل‌گرایی، دستاوردهای مطلق.

مقدمه

نئوایدالیسم، برخلاف نئورئالیسم که در پی «گزارش و توصیف جهان» است، درصدد «ساختن جهانی متفاوت» می‌باشد. این مکتب در دهه ۱۹۹۰ و بر اساس مکتب ایده‌الیسم پایه‌گذاری شد و از این‌رو مفروضات آن همان مفروضات ایده‌الیستی است که در سالهای پس از جنگ اول جهانی بخش مهمی از متون روابط بین‌الملل را به خود اختصاص داده بود. (۱) مرور مفروضات ایده‌الیستی که «وودرو ویلسون» در دهه دوم قرن بیستم ارایه کرد، نشان می‌دهد که نئوایدالیسم ریشه در ایده‌الیسم دارد و فقط برخی دلالت‌ها و الزامات آن عوض شده است. «هنری کیسینجر» معتقد است «ایده‌الیسم ویلسونی سه فرض اساسی داشت؛ فرض اول آن این بود که آمریکا به عنوان چراغ آزادی بشریت، مأموریتی ویژه برای توسعه رفاه و آزادی همگانی دارد. براساس فرض دوم مردمان جهان ذاتاً دموکراسی را دوست دارند، پس سیاست خارجی دولت دموکراتیک، اخلاقاً محترم است. مفروض سوم این بود که چون سیاست خارجی بازتاب استانداردهای اخلاقی شهروندان است، پس دولت حق ندارد اخلاق ویژه‌ای برای خود تعریف کند. اخلاق دولت، بازتاب اخلاق شهروندانش است.» (۲)

با مرور مفروضات فوق این پرسش طرح می‌شود که مفروضات و مدعیات نئوایدالیسم کدامند و این مکتب، امنیت ملی و بین‌المللی را چگونه تبیین می‌کند؟ مقاله حاضر ضمن توضیح مفروضات و مدعیات نئوایدالیسم، بر وجوه روش‌شناختی آن متمرکز شده و رهاوردهای آن در مطالعات راهبردی را به بحث و نقد می‌گذارد.

پیش از شروع بحث این نکته لازم به ذکر است که مجموعه نئوایدالیسم و نئولیبرالیسم تشکیل‌دهنده پارادایمی مستقل در برابر نئورئالیسم می‌باشند. هر چند همه این مکاتب، عقلانیت‌گرا بوده و غالباً امنیت را به شکل پوزیتیویستی تحلیل می‌کنند، اما مفروضات نئورئالیسم متفاوت از مفروضات نئوایدالیسم است. نکته دیگر اینکه نئوایدالیسم، خاستگاهی اروپایی (قاره‌ای) داشته و محور بحث آن اقتصاد سیاسی بین‌المللی (بازارمحور) می‌باشد، یعنی هم مبدأ و هم مقصد نئولیبرالیسم، بازار است. (۳) به هر حال فعالیت اقتصادی و سیاسی آزاد، آن هم در سطح بین‌الملل، اصلی‌ترین رکن نئوایدالیسم و نئولیبرالیسم است که هم‌اکنون گفتمان مسلط در مناسبات بین‌المللی به شمار می‌آید.

الف. مفهوم نئوایدالیسم

نئوایدالیسم یا ایده‌الیسم نوین، مجموعه عقاید و برنامه‌هایی است که براساس اندیشه‌های «ژان ژاک روسو» و «ایمانوئل کانت» پی‌ریزی شده و هدف آن رهایی‌بخشی شهروندان از سلطه دولتهایی است که در قالبی ملی می‌اندیشند؛ مانند ناسیونالیسم، فاشیسم، لنینیسم و استالینیسم. مفهوم کانونی ایده‌الیسم و نئوایدالیسم، عقلانیت فرامادی انسان اخلاقی است. این علایق محدود به اینجا و اکنون نیست؛ بلکه جهانشمول و فرازمانی است. ویلسون برای توضیح مفهوم ایده‌الیسم بر وجدان اخلاقی انسانها تأکید می‌کند و با استناد به آن، همه جوامع را قابل تربیت و صلح‌طلب می‌داند. اصول پیشنهادی ویلسون در مورد تحدید دولت، تقویت نهادهای بین‌المللی، دیپلماسی آشکار، اصالت اراده همگانی و به طور کلی محورشدن جمهور، تجلی اندیشه‌های روسو و کانت در قالب بین‌المللی است. روسو معتقد بود که باید فاصله بین حکومت و شهروندان از بین برود و جمهور مردم برای دولتهایشان تعیین تکلیف کنند.^(۴) کانت هم مانند روسو نظام جمهوری را موظف می‌کند که ارزش برابر و خودمختاری عقلانی همه شهروندان را مراعات کند.

ایده‌های فوق که در سال ۱۹۱۲ توسط ویلسون تبدیل به اصول چهارده‌ماده‌ای شد، بلافاصله تحت‌الشعاع آتش جنگ جهانی اول و ایدئولوژی‌های فاشیسم، نازیسم و کمونیسم قرار گرفت. پس از آن در دو دهه آخر قرن بیستم و در پی فروپاشی شوروی، ایده‌الیسم سابق با اندکی تعدیل به عنوان مکتبی فکری، به توضیح معادلات قدرت و امنیت بین‌المللی پرداخت. نئوایدالیسم به تعبیر «فیلیپ سرنی»^۱ در فردای جنگ سرد قد علم کرد تا تحولات جهان پست‌مدرن را توضیح دهد.^(۵) ایراد نئوایدالیسم به نئورئالیسم این بود که این مکتب موفق به پیش‌بینی و نیز پیشگیری فروپاشی شوروی نشده، بنابراین از منظر این مکتب باید به ایده‌های فرازمانی و جهانی ایده‌الیسم توجهی دوباره نمود و ایده‌الیسم نوینی را طرح و توسعه کرد.^(۶) بر این اساس می‌توان ادعان داشت که نئوایدالیسم/ولگ خواهان ساختن واقعیات براساس هنجارهاست؛ ثانیاً به جای رابطه بین دولتها به مناسبات جامعه - جامعه و جامعه - دولت

1. Philip Cerney

توجه دارد؛ ثالثاً خواسته‌ها و ترجیحات دولت را بازتاب خواسته‌ها و ترجیحات افراد و گروه‌های جامعه می‌شمارد؛ رابعاً هیچ مرزی بین سیاست داخلی و سیاست خارجی قایل نیست و معتقد است که سیاست داخلی از ضمیر مسالمت‌جوی آدمی برخاسته و سیاست خارجی ادامه سیاست داخلی است، و بالاخره اینکه در نئوایدیسم ایدئولوژی فراملی، بازیگران فرادولتی و رژیم‌های بین‌المللی به ترتیب جایگزین ملی‌گرایی، دولت‌محوری و قوانین محدود داخلی می‌شوند. (۷) همانگونه که ملاحظه می‌شود، مفروضاتی که کیسینجر برای ایده‌الیسم برشمرده بود، (۸) در خصوص نئوایدیسم نیز صدق می‌کند. فرق فارق نئوایدیسم از ایده‌الیسم این است که نئوایدیسم وجود هرج و مرج در امنیت بین‌المللی را پذیرفته و به اندازه ایده‌الیست‌ها نسبت به سلامت ذات بشر و کارکرد کاملاً مثبت نهادهای بین‌المللی خوشبین نیست. (۹) این فرق به قدری مهم است که در بعضی موارد، نئوایدیسم به نئورئالیسم نزدیک می‌شود تا ایده‌الیسم، زیرا همان اندازه که نئورئالیسم از رئالیسم خشک و خشن فاصله گرفته، نئوایدیسم نیز از ایده‌الیسم تخیلی و فراواقعی دور شده است. محل تقارن این دو (نئورئالیسم و نئوایدیسم)، پارادایم عقلانیت‌گرایی (نئو - نئو) آنهاست و اینکه هر دو روش تحلیلی پوزیتیویستی دارند تا پست‌پوزیتیویستی. توضیح آنکه در شناخت پوزیتیویستی، اولاً علوم ماهیت واحدی دارند و نمی‌توان بین علوم انسانی و تجربی تفاوت قایل شد، ثانیاً امور واقع و ارزشها متفاوت از هم هستند و می‌توان امور واقع را بی‌طرف و خنثی فرض کرد، ثالثاً جهان اجتماعی همانند جهان طبیعی (عالم طبیعت) قواعد ویژه خود را دارد و این قاعده‌مندی‌ها را می‌توان همچون دانشمند علوم طبیعی که قواعد را کشف می‌کند، کشف نمود، و بالاخره اینکه روش تعیین صدق هر قضیه با اتکا به امور واقع خنثی میسر است. (۱۰) نئوایدیسم، هر چند نه به اندازه نئورئالیسم، با مفروضات فوق قرابت‌های مهمی دارد؛ مثلاً در نئوایدیسم، گونه‌ای جهانشمولی نهفته است که یادآور قانون جهانشمول پوزیتیویستی است.

ب. مفروضات کلیدی نئوایدیسم

مدعیات نئوایدیستی در زمینه قدرت و امنیت بین‌المللی، براساس برخی مفروضات کلیدی بنا شده که عبارتند از:

۱. دولت محدود

دولت در مکتب نئوایده‌اليسم، نماینده شهروندان و مجری خواسته‌های آنان است. به طور کلی دولت می‌تواند چهار نقش متفاوت ایفا کند که فقط یکی از آنها نمایندگی شهروندان است. در درجه اول ممکن است دولت از خاستگاه و شخصیت ممتازی برخوردار باشد. چنین دولتی توسط شخصیت‌های فراطبیعی تشکیل می‌شود و حاکم در قالب شاه - فیلسوف، منجی، سایه خدا، نایب حق و مانند آن رسالت یافته تا انسان‌هایی کاملاً متفاوت و طراز نوین خلق نماید. چنین دولتی به واسطه مسئولیتی که دارد، از اختیارات گسترده‌ای برخوردار است. تربیت شهروندان، مجازات خاطیان، گماردن مسئولان و به طور کلی هدایت فراگیر جامعه به سوی حقیقت، در اختیار دولت است. فیلسوف - شاه افلاطون و ابرمرد نیچه نمونه این نوع از دولتند که هیچ‌کس یا گروهی را توان یا حق مقاومت در برابر آن نیست. (۱۱)

در درجه دوم، دولت درصدد آفرینش انسان و جامعه‌ای کاملاً نوین نیست، بلکه می‌خواهد به عنوان مرجعی مصلحت‌شناس، شهروندان را نسبت به مسئولیتی که برای کسب فضیلت دارند، آگاه کند. در این مرتبه، دولت به عنوان هادی آشنا و آگاه به خیر و صلاح شهروندان، مرتب تذکر می‌دهد؛ اما هرگز دگرگون ساختن وضع موجود را حیاتی نمی‌داند. چنین دولتی مانند پدری عمل می‌کند که فرزندش را به مطالعه بیشتر در شب امتحان، توصیه می‌کند و بر این توصیه خود تأکید می‌ورزد. طبعاً ممکن است فرزند چنین پدری علاقمند باشد که به جای مطالعه یک درس دشوار، به تماشای برنامه‌های تلویزیون بپردازد. در چنین مواقعی پدر به عنوان مصلحت‌شناس و مصلحت‌سنج، فرزندش را نسبت به ضرورت مطالعه و غیرضرور بودن برنامه‌های تلویزیونی متذکر می‌شود. مشروعیت توصیه‌های پدر در این مواقع به خاطر آگاهی او از ضمیر راستین فرزندش است. دولت مصلحت‌شناس هم مانند آن پدر، شهروندان را نسبت به انحطاط و انحراف در حوزه‌های مختلف تذکر می‌دهد و بدین ترتیب خواهان اطاعت شهروندان از خیر برتر می‌شود. دولت در نگاه ارسطو و حتی در نظریه ولایت فقیه از چنین شأنی برخوردار است، برای اینکه مهمترین مسئولیت آن، هدایت شهروندان به سمت سعادت است و نه فروماندن در حیطة امیال و لذایذ شخصی. (۱۲)

در درجه سوم، وظیفه اصلی دولت نه ساختن انسانی طراز نوین است و نه مصلحت‌شناسی، بلکه دولت تشکیل شده تا «رفع تعارض» کند. توضیح اینکه، انسانها به واسطه خوی طبیعی، تربیت، اقتضای محیط و مانند آن با همدیگر تعارض دارند. این تعارضات را نه می‌توان کاملاً از میان برداشت و نه می‌توان مجاز شمرد. به عنوان مثال رذیلتی مانند حسادت را چگونه می‌توان از بین برد؟ آیا می‌توان همگان را تشویق به حسادت کرد یا آن را کاملاً ریشه‌کن نمود؟ اینجاست که تشکیلاتی به نام دستگاه دولتی تأسیس می‌شود تا تعارضات را بدون از بین بردن ریشه‌های آن مرتفع کند. (۱۳) وظیفه چنین دولتی حل اختلافاتی است که به واسطه تعارضات رخ نموده‌اند. طبیعی است که اختیارات چنین دستگاهی به رفع تنش‌های ظهوریافته، است. فراتر از آن را نه دولت می‌تواند انجام دهد و نه جامعه می‌خواهد که چنین اختیاری به دولت داده شود که او در خصوصی‌ترین عرصه‌های آنان تحقیق و تفحص کند. دولت در فلسفه سیاسی هابزی چنین مسئولیتی دارد.

در درجه چهارم، دولت نماینده شهروندان است و اراده و اخلاق مجزایی ندارد. چنین دستگاهی بنا به تشخیص و رای شهروندان «تأسیس» شده تا مطالبات جامعه را برآورده نماید. ایجاد چنین ساختاری، به دلیل پیچیدگی جامعه و تنوع استعدادها و تخصص‌هاست. اگر دولت وجود نداشته باشد، بسیاری از انرژی و استعداد انسانها صرف رتق و فتق امور خودشان خواهد شد، بسیاری از افراد جامعه به انجام کارهای تکراری خواهند پرداخت و بسیاری از کارها بدون متصدی خواهند ماند. اینجاست که دولت، نماینده جامعه می‌شود تا با استفاده از امکانات همان جامعه، استعدادهای موجود را به کار گرفته و کاستی‌ها را برطرف نماید. (۱۴) دولت در نگاه نئوایدالیستی یا نئولیبرالی، در قالب این برداشت قابل فهم است. بر این اساس دولت نئوایدالیستی صلاحیت مداخله در اقتصاد بازار و مناسبات شهروندان را نداشته و فقط مأمور به تمهید و تسهیل رفاه و حل موانع پیش روی شهروندان است. پذیرش آزادی فردی، احترام به ارزش‌های جامعه، رفع تبعیض و توزیع برابر فرصتها از جمله ویژگیهای دولت محدود است که یکی از مفروضات اساسی نگرش نئوایدالیستی به شمار می‌آید. اینکه در ادبیات نئوایدالیستی غالباً از مفهوم Governance به جای Government استفاده می‌شود، (۱۵) در راستای تأکید بر محدودیت دولت از یک سو و ضرورت اتخاذ روش یکسان و سراسری برای

حل و فصل معضلات جهانی از سوی دیگر است که ما در این مقاله آن را تحت عنوان رویکرد بین‌المللی‌گرایانه مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۲. بین‌الملل‌گرایی

انتقاد اصلی نئوایدالیست‌ها به نئورئالیست‌ها این است که دولت را همچنان به عنوان محور امنیت ملی و بین‌المللی لحاظ می‌کنند. در برداشت رئالیستی و حتی نئورئالیستی، دولت و ساختارهای دولتی به عنوان یگانه و اصلی‌ترین موضوع امنیت تعریف شده است. (۱۶) در قبال این دو نگرش، ایده‌الیست‌ها کاملاً منکر موضوعیت دولت برای مباحث امنیت ملی بوده و از آن به عنوان منشاء ناامنی و زمینه‌ساز جنگهای جهانی یاد می‌کنند؛ اما نئوایدالیست‌ها با علم به آنا‌رشی بین‌المللی از یک سو و عدم بلوغ آلت‌رناتیوهای دولت از سوی دیگر، آن (دولت) را به عنوان یکی از بازیگران امنیت بین‌الملل می‌شناسند. (۱۷) اگر مهم‌ترین خصیصه دعوی رئالیسم این بود که دولت ملی اصلی‌ترین موضوع امنیت است، در ایده‌الیسم و نئوایدالیسم از دولت مرجعیت‌زدایی شده و از آن به عنوان زمینه‌ساز ناامنی یاد می‌شود. انکار مرجعیت دولت از سوی نئوایدالیست‌ها، مربوط به رویکرد بین‌المللی آنهاست. از نگاه آنان، ضرورتها و الزامات زیر، بین‌الملل‌گرایی را ناگزیر ساخته است:

یک. بین‌المللی‌شدن عوارض ملی مانند مسایل زیست‌محیطی، سلاح‌های کشتار جمعی و جنایات سازمان‌یافته. (۱۸)

دو. بین‌المللی‌شدن رقابت، گردش سرمایه، جریانهای فکری و فعالیت‌های داوطلبانه.

سه. فروشکستن انحصار دولت در کاربرد زور که به واسطه فرسودن مرزها، توانمندشدن جامعه، بی‌معناشدن مسافت، تراکم زمان و فعالیت‌های فراملی مجامع بشردوستانه و تبهکار فراهم آمده است.

چهار. سرسام‌آوردن هزینه‌های امنیت ملی و مزیت ائتلاف با سازمان‌ها و تشکلهای امنیتی فراملی.

پنج. مقبولیت بین‌المللی رویه‌های مسالمت‌آمیز و هنجارهای فراگیر از یک سو و طرد بین‌المللی اقدامات خشونت‌آمیز و تعصبات ملی از سوی دیگر.

مجموعه گزاره‌های فوق بین‌الملل‌گرایی پیش‌رونده و صحت مفروضات نئوایدیسم را نشان می‌دهد. در چنین شرایطی، هیچ‌یک از ارزشهای اساسی نئوایدیسم در محدوده ملی، شانس بقا و بالندگی ندارند. به عنوان مثال اگر مسأله حقوق بشر یکی از ارزشهای اساسی نئوایدیسم است، چگونه می‌توان این ارزش را فقط در محدوده ملی یا منطقه‌ای تقویت کرد و به ریشه‌ها و بازتابهای بین‌المللی آن بی‌توجه بود؟ البته نباید فراموش کرد که جهان‌گرایی نئوایدیسم ریشه در نظریه رژیم‌های بین‌المللی دارد. این نظریه بر ایجاد و تحکیم قواعدی با گستره بین‌المللی تأکید دارد و موفقیت هر نظریه را در شمول بین‌المللی آن می‌داند. در نظریه رژیم‌های بین‌المللی، تدابیر صرفاً ملی برای امنیت، توسعه و مقولاتی از این دست، معمولاً به تولید ناامنی می‌انجامند. نئوایدیسم معتقدند که غالب سیاستهای بین‌المللی و ملی به محدود شدن دولت و بین‌المللی شدن مسایل ملی منتهی شده‌اند و چنین فرایندی، همگنی چشمگیری با نظریه رژیم‌های بین‌المللی دارد. به عقیده آنان، رویکرد و جهت بین‌المللی سیاستها حداقل در مواردی چون سیستم تجارت آزاد، دموکراسی جهانی، خصوصی‌سازی، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، حکومت جهانی از طریق سازمانهای بین‌المللی، امنیت دسته‌جمعی، مقررات زدایی گمرکی و مالیاتی، نظام هماهنگ و مشترک مالی، بیمه‌ای و ارتباطاتی، به چشم می‌آید. (۱۹)

همانگونه که ملاحظه می‌شود، هر دو مفروض نئوایدیسم (دولت محدود و بین‌الملل‌گرایی) در نقطه مقابل مفروضات نئورئالیستی (دولت مقتدر، امنیت هژمونیک، روابط بین‌الدولی) قرار دارند. مفروضات مشترک دو مکتب مذکور به تجربه‌های آنها در دو دهه آخر قرن بیستم مربوط است. متفکران هر دو مکتب (مثلاً کنت والتز از اردوی نئورئالیست‌ها و حتی رابرت کاگان، (۲۰) میشل کاکس (۲۱) و اشلی (۲۲)،^۱ به وضوح دیدند که برخلاف توجیهات رئالیستی، اتحاد جماهیر شوروی، با آن همه قدرت سخت‌افزاری که داشت، فرو ریخت. همچنین برخلاف توصیه‌های ایده‌آلیستی، رویکرد ملی نه فقط تضعیف نشد؛ بلکه تقویت بیشتری هم یافت. به همین خاطر، هر دو مکتب مرحله جدیدی از حیات خود را آغاز کردند. در فضای جدید، اندیشمندان نئورئالیسم و نئوایدیسم، اولاً هر دو می‌پذیرند که استفاده از

زور، نمی‌تواند مسایل بین‌المللی را به طور پایداری حل و فصل کند؛ ثانیاً هر دو، بازیگران جهانی را نه کارگزاران قدرت یا اخلاق، بلکه بیشینه‌کنندگان ارزش می‌دانند؛ ثالثاً هر دو گروه، برخلاف اسلاف‌شان که دولت و یا بازیگران غیردولتی را اصلی‌ترین بازیگر عرصه بین‌المللی می‌دانستند، برآنند که دولت هنوز هم بازیگر اولیه در سیاست بین‌الملل است؛ و بالاخره اینکه نئورئالیست‌ها و نئوایدالیست‌ها، در مورد عرصه بین‌المللی قضاوت مطلق نمی‌کنند و آن را فضایی می‌دانند که همکاری و مخاصمه را توأمان پوشش می‌دهد. (۲۳) این در حالی است که رئالیست‌ها با استناد به ذات شریر انسان، عرصه بین‌المللی را میدان منازعه می‌نامیدند و در مقابل آنها، ایده‌الیست‌ها بودند که به کارآمدی سازمانها و بازیگران غیردولتی، ایمانی استوار داشتند.

با توجه به اشتراکات چهارگانه فوق، این مسأله قابل طرح است که وجوه تمایز این دو مکتب از همدیگر کدامند و تحلیل اندیشمندان نئوایدالیست از امنیت ملی و بین‌المللی، چه تفاوتی با تحلیل اندیشمندان نئورئالیست دارد؟ یافتن پاسخ به این پرسش با توضیح ارکان و مدعیات مکتب نئوایدالیسم آشکار می‌شود.

ج. ارکان نئوایدالیسم

اندیشمندان نئوایدالیست بر مبنای دو مفروض دولت محدود و بین‌المللی‌گرایی لیبرالی، دیدگاههایی را طرح می‌کنند که آنها را می‌توان ارکان مکتب نئوایدالیسم دانست. رابرت کوهن به عنوان نئوایدالیست لیبرال، معتقد است که نظریه ثبات هژمونیک کنت والتز، جهان را فوق‌العاده قدرت‌محور^۱ و منفعت‌محور^۲ معرفی می‌کند که در آن خودخواهی و خودیاری^۳ و سواری مجانی گرفتن از دیگران، بر ارزشهایی چون شناختن^۴ و تنظیم انتظارات براساس یادگیری پیچیده^۵ و تفاهم متقابل مقدم است. (۲۴) دیدگاههای نئوایدالیستی کوهن، امیلیان

-
1. Power - based
 2. Interest - based
 3. Self - help
 4. Cognition
 5. Complex Learning

کاوالسکی، آنه ماری و سایر اندیشمندانی که با این مکتب قرابت دارند، از ارکان تغییرناپذیر نئوایدالیسم حکایت دارد. ارکان مذکور را می‌توان به قرار زیر برشمرد.

۱. حکمرانی دمکراتیک

در نگاه اندیشمندان نئوایدالیست، سالم‌ترین نوع مملکتداری، حکمرانی دمکراتیک است. آنان برای رژیم‌های دمکراتیک خصوصیات ذکر می‌کنند که این خصوصیات به صورت منطقی موجب دوری از جنگ و تخاصم می‌شود. از این منظر، حکومت‌های دمکراتیک بنا به سه دلیل با هم نمی‌جنگند. اولاً نهادهای قانونی رژیم‌های دمکراتیک، تصمیم‌گیری برای شروع جنگ را دشوار می‌سازند، ثانیاً رژیم دمکراتیک بقای خود را مرهون ارزشهایی چون آزادی، برابری و رفاه می‌داند و جنگ تهدیدکننده همه آنهاست، ثالثاً رژیم‌های دمکراتیک با همدیگر شراکت استراتژیک و وابستگی متقابل دارند. (۲۵) به تعبیر جوزف نای، به دلیل آنکه دولتها تنها بازیگران امنیت ملی و بین‌المللی نیستند و زور در مقایسه با مکانیسم‌های اقتصادی از تأثیرگذاری اندکی برخوردار است و مهم‌تر از آن به این دلیل که اصلی‌ترین هدف رژیم دمکراتیک، توسعه رفاه شهروندان آزاد و برابر است، نیاز به جنگی که زایل‌کننده رفاه و گسترش‌دهنده سیطره دولت بر سراسر جامعه است نخواهد بود. (۲۶)

حکومت دمکراتیک از آن رو در نئوایدالیسم اهمیت دارد که برای بازیگرانی مانند شخصیت‌های بین‌المللی و سازمانهای غیردولتی فرصتی فراهم می‌آورد تا با استفاده از رویه‌ها و هنجارهای جامعه بین‌المللی، اجتماعی^۱ شوند و بدین ترتیب ارزش‌ها را در بین خود و جامعه، درونی کنند. درونی‌کردن ارزشها هنگامی است که شهروندان، فارغ از اقبال و اجبار دولتی، صفات دمکراتیک را ملکه خود ساخته و در قالب فرهنگ سیاسی پرورش دهند. در چنین شرایطی است که انتظارات جامعه و دولت از همدیگر و نیز انتظار متقابل گروهها، قاعده‌مند می‌شود. کوالسکی نئوایدالیسم را قالبی می‌داند که در پرتو آن، افراد جامعه جهانی نوعی اشتراک ذهنی پیدا می‌کنند و به جای جنگ و اعتراض، نسبت به تصحیح رفتار خود و

1. Socialize

یاری به دیگران^۱ مبادرت می‌ورزند. (۲۷) از دید او توزیع دمکراتیک قدرت در جامعه، هم نقش تنظیم‌کننده^۲ دارد و هم نقش سازنده.^۳

شأن و اثربخشی حکمرانی دمکراتیک در مکتب نئوایدالیسم، هنگامی آشکار می‌شود که آن را با ساختار استبدادی مقایسه کنیم. در ساختار استبدادی، غالباً وابستگی متقابل بین دولت - ملت و دولت - جامعه بین‌المللی وجود ندارد. تأمل در میزان تعامل رژیم بعثی صدام حسین با شهروندان عراقی و جامعه بین‌الملل می‌تواند معنای این دیدگاه نئوایدالیستی را آشکار کند. علاوه بر استقلال دولت از جامعه و حتی شکاف و بی‌اعتمادی بین آن دو که در رژیم‌های استبدادی به وفور دیده می‌شود، چنین رژیم‌هایی با تصمیم‌های ضربتی و غیرقابل پیش‌بینی در نگاه شهروندان خود و جهانیان، مرموز باقی می‌مانند. در نتیجه معلوم نیست رژیم استبدادی یا اقتدارگرا چه انتظاری از بازیگران بین‌الملل دارد. به واقع، ساختارهای استبدادزده، بی‌اعتمادی متداول در دستگاه حکومتی خود را به بازیگران بین‌المللی نیز تسری داده و خیلی زود تصمیم به آغاز یا پایان حرکت‌های مهیبی چون جنگ می‌گیرند. به واسطه این قبیل خطرات بالقوه است که نئوایدالیست‌ها، برخی رژیم‌ها را خطرناک، غیرقابل پیش‌بینی و سرکش نامیده و از ضرورت تغییر آنها^۴ سخن می‌گویند. نئوایدالیست‌ها در این زمینه، همسو با ویلسون می‌اندیشند که می‌گفت:

«دمکرات‌ها رفتارشان قابل پیش‌بینی است، آنها عقلانی‌تر عمل می‌کنند، صلح را دوست دارند، معمولاً برای افزایش امنیت دسته‌جمعی کوشش می‌کنند و اگر اینگونه نکنند حاکمیت آنها دیگر ملی نیست.» (۲۸)

برخی نئوایدالیست‌ها، آنقدر به تعالیم ویلسونی ایمان دارند که برای دمکراتیک‌کردن حکومت‌ها، قایل به مداخله بشردوستانه هم هستند. این جمله جرج واکر بوش که «در مغز من نمی‌گنجد که بعضی‌ها خواهان آزادی نیستند... دیگر نمی‌توان رنج و استبداد عده زیادی را در

1. Other - helping

2. Regulatory

3. Constitutive

4. Regim Change

گوشه و کنار جهان تماشا کرد»، (۲۹) تجلی باورهای نئوایدالیستی در مورد مزایای سیاسی - اخلاقی دموکراسی است.

۲. سطح مطلق دستاوردها

به گفته استیو اسمیت، نئورئالیست‌ها بر اهمیت ستانده‌های نسبی و نئولیبرال‌ها (بخوانید نئوایدالیست‌ها) بر ستانده‌های مطلق تأکید می‌کنند. (۳۰) از نگاه نئورئالیست‌ها مسأله مهم این نیست که دولت‌ها چگونه می‌توانند مانع از کسب برخی چیزها شوند؛ بلکه این است که در مقایسه با رقبای خود چگونه عمل خواهند کرد. علاوه بر این، در نگرش نئوایدالیستی، سهم رقبا از فرصت‌های موجود بین‌المللی اهمیتی ندارد؛ بلکه آنچه مهم است نتایج کلی بدون توجه به سهم رقباست. به عبارت روشن، دغدغه اصلی نئوایدالیست‌ها افزایش اندازه کیک به گونه‌ای است که همگان بتوانند تکه‌های بزرگتری را صاحب شوند. این در حالی است که در نگاه نئورئالیست‌ها، اندازه کیک مهم نیست. مهم آن است که هر بازیگری به این توجه می‌کند که اندازه قطعه خودش در مقایسه با قطعه همسایه چه قدر است؟ اگر اندازه سهم همسایه بیشتر باشد، آنگاه رقابت برای افزایش اندازه سهم - به طرق مختلف - آغاز می‌شود. فرض کنید که همه بازیگران اینگونه فکر کنند و مراقب سهم رقیب خود باشند. در چنین محیطی آنچه حکومت می‌کند، قدرت و منفعت است و آنارشی بین‌المللی دقیقاً نتیجه اینگونه نسبی‌اندیشی بازیگران است. اما در صورتی که بازیگران نه به سهم رقیب بلکه به اندازه کلی کیک توجه کنند، نهادها و سازمانهای بین‌المللی می‌توانند با افزایش اندازه کیک، تفاهم را افزایش داده و از امنیتی‌شدن فضای بین‌المللی جلوگیری کنند.

در متون نئورئالیست‌ها (مانند والتز)، مباحث مربوط به امنیت ملی گسترده است و تهدیدات سایه به سایه فرصت‌ها رشد می‌کنند. این ویژگی ناشی از نوع تلقی بازیگران از کمپایی کالاهای ارزشمند و قصد رقیب برای تصاحب کل آنهاست. منکور/ولسون^۱ که خود نئورئالیست است، می‌گوید:

1. Mancur Olson

«در جهان لبریز از خودخواهی و چپاول، چگونه می‌توان به سطوح بالای همکاری و افزایش اندازه کیک امیدوار بود، این قدرت است که می‌تواند ثبات و امنیت را تدارک ببیند نه امید به بازیگران بین‌المللی مانند نهادها و سازمانهای غیردولتی که دستاوردشان مادیون امکانات و تسامح دولتهای ملی است.» (۳۱)

در مقابل این تلقی، رابرت کوهن از اهمیت رژیم‌های بین‌المللی یاد می‌کند. به نظر وی اهمیت رژیم بین‌المللی در جهان امروز با جهان سی سال پیش قابل مقایسه نیست. همکاری بین دولتها بر خلاف گذشته به خاطر دستاورد نسبی دولتها نیست، بلکه غالباً به دستاوردهای مطلق توجه می‌شود. (۳۲) منظور کوهن این است که دولتها می‌کوشند اندازه کیک بزرگتر شود، چرا که نهادها و رویه‌های بین‌المللی نمی‌توانند کارگزار دولتی خاص باشند. آنها نه فقط برای عده‌ای خاص بلکه برای همگان کار می‌کنند.

۳. تقدم رفاه بر امنیت

تعابیری مانند «توب در مقابل کره»، «توسعه در مقابل امنیت» و «کار در مقابل کشمکش»، در ادبیات سیاسی و مدیریت، همگی نشانگر این نکته مهم‌اند که برخی سیاستگذاران و اندیشمندان، وجود امنیت را اصل دانسته و توسعه و رفاه را نتیجه آن می‌دانند. این در حالی است که برخی دیگر امنیت را متغیری وابسته به کار و تلاش مداوم و توسعه همه‌جانبه در نظر می‌گیرند. نکته‌ای که با بحث این مقاله تناسب دارد این است که نئوایدالیست‌ها با اولویت قایل‌شدن برای اقتصاد سیاسی در برابر امنیت ملی (به‌خصوص در شکل فیزیکال آن)، از یک ایده بنیادی دفاع می‌کنند و آن اینکه در نگاه آنان، امنیت ماهیت دسته‌جمعی دارد و در غیاب عدالت و برابری در بین ملت‌ها و دولتها، نمی‌توان آن را به شکل پایدار برقرار کرد. نگرش بین‌المللی و فرادولتی نئوایدالیست‌ها در تلقی رفاه به عنوان مقدمه امنیت، تأثیر بسیار عیانی دارد. از نگاه آنها، بسیاری از جنگهای جهان به واسطه سیاست‌های دولتها برای تعقیب امنیت صورت گرفته و صلح جهانی عمدتاً هنگامی برقرار بوده که دولتها برای رفاه می‌کوشیده‌اند. نئوایدالیست‌ها با تمرکز بر اقتصاد سیاسی کشورها، هم به اصالت بازار نظر دارند و هم بر اهمیت دموکراسی تأکید می‌کنند. بر این مبنا، بازار هنگامی می‌تواند به روال درست حرکت کند

که مقررات شفاف، مالیات عادلانه، فرصتهای برابر و گردش آزاد سرمایه وجود داشته باشد و تحقق این شرایط منوط به حکمرانی دموکراتیک است. نئوایدالیست‌ها ضمن تأیید پایان تلقی کینزی از بازار، اقتصاد سیاسی بین‌المللی را از یک سو بر محوریت بازار و از سوی دیگر بر اصالت فرد (و نه جمع) استوار می‌دانند. با این تلقی، هر گاه آزادی فرد و حریم خصوصی او تحدید شود، نقش قانونی بازار نیز در معرض خطر قرار گرفته است. نگاه نئوایدالیست‌ها به مقولاتی چون تجارت اسلحه، خصوصی‌سازی امنیت، استخدام در ارتش و خدمات رفاهی نیروهای نظامی - امنیتی، کاملاً اقتصادی - سیاسی است. از این منظر مجتمع‌های بزرگ اسلحه‌سازی همچون کارخانجات تولید اتومبیل، ارزش افزوده تولید می‌کنند و در همه فعالیت‌ها، اصل بر رفاه شهروندان است نه امنیت دولت. در تعبیر نئوایدالیستی، دولت هویت مستقلی از شهروندان ندارد و فقط آراء و مطالبات شهروندان را نمایندگی می‌کند، بنابراین رفاه شهروندان مقدم بر امنیت ملی‌ای است که مرجع آن دولت است.

بر این اساس می‌توان تجلی عینی نئوایدالیسم را در قالب نظامی تصور کرد که /ولین اصل آن مملکتداری دموکراتیک است. دومین اصل به ماهیت مطلق دستاوردها مربوط می‌شود که طی آن دولت نئوایدالیسم کوشش می‌کند بدون توجه به سهم سبد دیگران، حجم خیرها و فرصت‌های کلی را توسعه دهد. سومین رکن نظام مبتنی بر آموزه‌های نئوایدالیستی نیز تقدم رفاه شهروندی بر امنیت ملی است. رفاه مورد نظر، صبغه اقتصادی - سیاسی دارد که «آزادی» (در فعالیت اقتصادی - سیاسی) اصلی‌ترین رکن آن به شمار می‌آید، و امنیت متغیری است که با توجه به میزان رفاه عمومی، تضعیف یا تقویت می‌شود.

طبیعی است که تحلیل نئوایدالیستی نیز مانند بسیاری مکاتب و رهیافتهای دیگر نقاط قوت و ضعف خود را داراست. ادامه مقاله حاضر به ارزیابی رهاوردهای (مخصوصاً روش‌شناختی) این مکتب اختصاص دارد. اما پیش از بیان کاستی‌ها باید به سه مزیت روش‌شناختی نئوایدالیسم توجه کرد: /اولاً تحلیل نئوایدالیستی، صرفاً پوزیتیویستی نیست. به بیان دیگر در عین گزارش وضعیت جهان به ساختن واقعیات نیز اهتمام می‌ورزد. در نئوایدالیسم، هم گزارش واقعیات وجود دارد و هم ایده تغییر. وقتی در این مکتب بر ضرورت فراروی از جبر رئالیستی تأکید و خلق فرصت‌های جهانی امری ممکن معرفی می‌شود،

نمی‌توان چنین نگرشی را مادی‌نگر و پوزیتویستی صرف قلمداد کرد. ثانیاً در تحلیل نئوایدالیستی مفاهیمی مانند شناخت، ذهنیت، نیت و برداشتها نقش مهمی در تدارک امنیت پایدار بین‌المللی دارند. این مکتب برخلاف نئورئالیسم که غالباً بر توانایی‌ها تأکید می‌ورزد، اصل توانمندی را صرفاً در قدرت و منفعت نمی‌بیند و ضمن برجسته‌ساختن ضعف‌های رئالیسم و نئورئالیسم تصریح می‌دارد که واقعیات، حاصل «برداشت‌های ما» هستند و به دلیل ماهیت متغیر این برداشتها، نمی‌توان از اصالت امر واقع سخن گفت. ثالثاً مهم‌ترین رهاورد نئوایدالیسم را می‌توان برجسته‌ساختن ارزش و هنجار، آن هم در سطح بین‌المللی دانست. رئالیسم و نئورئالیسم بر اصالت و مرکزیت قدرت و امنیت ملی مبتنی بر قدرت تأکید داشته و یگانه بازیگر امنیت بین‌المللی (یعنی دولت) را مأمور به تدارک و تجمع قدرت و منفعت دانسته‌اند، اما در تحلیل نئوایدالیستی، دولت به یکی از بازیگران مهم تنزل می‌یابد و نقش اصلی آن یعنی تجمع قدرت و پیگیری منافع ملی، به بیشینه‌سازی ارزش (هایی چون حقوق بشر و رفع تبعیض) آن هم در سطح فراملی تبدیل می‌شود. تغییر مرجعیت دولت و دستور کار آن، اتفاقی است که در پی بحث‌های نئوایدالیستی پدیدار شده‌اند.

د. کاستی‌های روش شناختی نئوایدالیسم

مکتب نئوایدالیسم، به‌رغم تمام دستاوردهایش، چهار کاستی اساسی در حوزه روش شناخت دارد. نئوایدالیسم از آن‌رو که درصدد کشف قواعد در مناسبات بین‌المللی است، عقلانیت‌گرا به شمار می‌آید اما به دلیل اعتقاد به تغییر وضع موجود و ابتناء مناسبات حاکم بر برداشتهای ما، با نظریه‌پردازان انعکاس‌گرا همسویی دارد. سؤال این است که چگونه می‌توان این دو روش واقعاً متضاد را در قالب یک مکتب جمع کرد و امنیت ملی و بین‌المللی را بر پایه آن استوار نمود؟ نئوایدالیسم که نگرش نئورئالیستی را به دلیل تقلیل بازیگران متعدد به دولت و فروکاستن هنجارهای دیرپا و ارزشمند به قانون، محکوم می‌کند؛ خود نیز به قواعد و هنجارهایی دل بسته است که میزان استقلال واقعی آنها از اراده دولتها مشخص نیست. چگونه می‌توان به خلوص، اصالت و مهمتر از آن دو به کارآمدی نهادهای بین‌المللی امید بست؟ خوشبینی ایده‌الیستی در سالهای پس از جنگ اول جهانی، با اضمحلال جامعه ملل به یأس

تبدیل شد. برای رفع این نقیصه، نئوایدالیست‌ها، مرجعیت دولت را قبول کرده و کوشیدند آن را به عنوان اولین بازیگر مناسبات بین‌المللی بپذیرند. سؤالی که پیش می‌آید این است که با پذیرفتن مفروضات نئورئالیسم، نئوایدالیسم چگونه می‌خواهد از رقیب قدیمی و رفیق فعلی خود انتقاد کند؟

کاستی دوم نگرش نئوایدالیستی این است که به رغم آرزوهای خیر، به محوریت قدرت و منفعت تن می‌دهد. امیلیان کاوالسکی ضمن انتقاد از این مشی، مهمترین نقیصه نگرش نئوایدالیستی را غفلت از عنصر شناخت و هویت می‌داند. (۳۳) به عقیده او، شناخت سبب اعتماد متقابل شده و امنیت را ارتقاء می‌بخشد. بازیگران از طریق ارتباطات مبتنی بر شناخت، انتظارات همدیگر را می‌فهمند، بنابراین وارد پروسه یادگیری پیچیده می‌شوند و از طریق درونی‌کردن رویه‌ها، تعامل و تفاهم را کیفی‌تر و عمیق‌تر می‌کنند. کاوالسکی پیشنهاد می‌کند که روش تحلیل کانستراکتیویستی در کنار روش تحلیل نئوایدالیستی بهتر می‌تواند معادلات بین‌المللی را توضیح دهد. از دید او عیب نگرش کانستراکتیویستی این است که به دو عنصر منفعت و قدرت کم توجه است و عیب روش نئوایدالیستی به این نکته بازمی‌گردد که اساساً هویت و دانش پایه^۱ بودن مناسبات را خروج از عقلانیت‌گرایی می‌شمارد.

ابهام روش‌شناختی سوم به مرجع و موضوع امنیت در نگرش نئوایدالیستی مربوط است. در نئورئالیسم به طور صریح و شفاف گفته می‌شود که مرجع امنیت، دولت ملی و موضوع آن قدرت است. (۳۴) در نئوایدالیسم، دولت در کنار نیروهای غیردولتی به عنوان بازیگران عرصه امنیت قلمداد می‌شوند. در این نگرش، سهم بازیگران مشخص نیست. برای مثال در ماجرای فروپاشی شوروی معلوم نیست که بالاخره سیاستهای نفس‌گیر ریگان سبب انفجار شوروی شد (همانگونه که نئورئالیست‌ها می‌گویند) یا نهادگرایی لیبرال و هنجارهای فراملی (همانگونه که نئوایدالیست‌ها معتقدند)؟ واقعیت این است که نئوایدالیسم از نئورئالیسم فاصله گرفته، اما تز کلیدی آن یعنی مرجعیت دولت را انکار نمی‌کند و همین ویژگی، تمام انتقادات معطوف به نئورئالیسم را متوجه نئوایدالیسم نیز می‌سازد. اگر دولت این قدر اصالت دارد که امنیت بین‌المللی را شکل داده و حتی بازیگران غیردولتی را کنترل می‌کند، پس هنجارها و نهادهای

بین‌المللی و میثاقهایی که شاه‌بیت متون ایده‌الیستی و نئواید‌الیستی‌اند به شدت پراکنده و نامشخص‌اند، یعنی از حاکمیت ملی تا خطرات زیست‌محیطی، همگی موضوع امنیت تلقی می‌شوند.

آخرین کاستی، معطوف به حوزه شمول نگرش نئواید‌الیستی است. این نگرش ظاهراً درصدد توضیح واقعیات جهان است ولی ایده‌هایی جهانشمول ارائه می‌دهد. تأمل اندک نشان می‌دهد که این نظریه‌پردازی‌ها بیشتر برای کشورهای پیشرفته صنعتی انجام شده و بخش اعظم کشورها و مسایل دنیا، مشمول شناخت و تجویز نئواید‌الیستی نمی‌شوند. (۳۵) برای مثال می‌توان به جایگاه واقعی و حقوقی سازمانهای بین‌المللی، امنیت دسته‌جمعی، تجارت آزاد و حکمرانی دموکراتیک در کشورهای جهان سوم اشاره نمود که تغییری در سیاست عمومی این کشورها ایجاد نمی‌کنند. ظهور بازیگران متعدد غیردولتی، امید به اصلاح را افزایش می‌دهد؛ اما همین بازیگران در مقابل اراده و سیطره دولت، معمولاً کاری از پیش نمی‌برند و نمی‌توانند عمل اجتماعی مؤثری را طراحی و کنترل نمایند. از این‌رو لازم است کشورهای غیرغربی یا غیرصنعتی را از دایره شمول نئواید‌الیسم خارج و آن مکتب را خاص کشورهای صنعتی قلمداد کنیم.

نتیجه‌گیری

نئواید‌الیسم متضمن چارچوب کلی ایده‌الیسم با اندکی تغییر است. تغییراتی که باعث شدند تا پیشوند نئو به ایده‌الیسم اضافه شود، از این‌قرارند:

یک. نئواید‌الیست‌ها برخلاف ایده‌الیست‌ها، نظام بین‌المللی را عرصه‌ای برای همکاری و منازعه به صورت توأمان معرفی کردند.

دو. نئواید‌الیست‌ها دولت را به عنوان بازیگر اول (نه یگانه بازیگر) پذیرفتند.

سه. نئواید‌الیسم، برخلاف ایده‌الیسم که صرفاً توصیه به رفتارهای شفاف، دسته‌جمعی و اخلاقی می‌کرد، مخاطب خود را توجیه علمی هم می‌کند و نسبت به سالهای اول قرن بیستم از استعداد و امکانات بیشتری برخوردار است.

طی دو دهه گذشته، نئوایدیسم به عنوان پارادایمی برجسته، با طرح چهار گزاره کلیدی، مطالعات راهبردی را متأثر ساخته است. اولین تز اساسی نئوایدیستی، وحدت سیاست داخلی و سیاست خارجی است. این تز، امنیت ملی را به امنیت بین‌المللی پیوند زده و این نگرانی را برجسته می‌کند که بعضی قدرتها هر مسأله ملی را به هنجاری بین‌المللی تبدیل نمایند. به عبارت دیگر، پتانسیل تبعیت دانش از قدرت، فزونی یافته و این امر خصلت رهایی‌بخشی علوم انسانی را تحت‌الشعاع قرار داده است. تأکید بر نظریه رژیم‌ها و هنجارهای بین‌المللی، دومین گزاره در مکتب نئوایدیسم است که در پناه آن، فرایندهای تعاملاتی و یادگیری دولتها از اهمیت بی‌نظیری برخوردار می‌شوند. رژیم‌های بین‌المللی با تأکید بر رویه‌ها و قواعدی که واضح آنها عده‌ای محدود ولی تابع آنها کثیرند، سعی می‌کنند تا ابتدا رفتار و سپس ساختار کشورهای مخالف را تغییر دهند. در پرتو این گزاره می‌توان تکوین نظم جدیدی را پیش‌بینی کرد که قاعده آن همسویی و استثنای آن تنوع و مقاومت است. تأیید هویت‌های از پیش موجود بازیگران، سومین نکته اصلی در نگرش نئوایدیسم است که طی آن منافع و هویت دولتها نه با تعامل؛ بلکه پیش از آغاز آن شکل گرفته است. گفتنی است این تز از تنگناهای اجتناب‌ناپذیر نئوایدیسم است که هم از ضرورت اقامه رژیم جهانی دفاع می‌کند و هم منافع و هویت قدرتها را، از پیش موجود می‌داند. همانگونه که در متن مقاله آمد، بر مبنای نگرش نئوایدیستی، بیشترین چالش طی دهه‌های آینده متوجه دولت است که از یک‌سو بایستی نگهبان هویت و منافع ملی باشد و از سوی دیگر همکاری در فضای پرتنازع بین‌المللی را در دستور کار خود قرار دهد. ضرورت جمع سه عنصر منفعت، قدرت و هویت، همانگونه که کاوالسکی گفته، هدیه یا عارضه نگرش نئوایدیستی برای مطالعات راهبردی است. گفتنی است که جمع این سه عنصر هنگامی میسر است که به سه نکته اساسی زیر به صورت همزمان توجه شود.

اول اینکه منفعت معنای فرامادی هم دارد؛ مانند مقبولیت بین‌المللی.

دوم اینکه قدرت بر دو نوع سخت و نرم است و این دو در قالب یک مدار همدیگر را تجهیز و تقویت می‌کنند. به بیان بهتر قدرت سخت به تکوین قدرت نرم و قدرت نرم به تراکم

قدرت سخت کمک می‌رساند. (۳۶) بالاخره اینکه هویت که مضمونی ازلی^۱ داشت، توسط رژیم‌های بین‌المللی، مضمونی قراردادی و ابزاری پیدا می‌کند. این تنش، هویت را به یکی از دستورکارهای مطالعات راهبردی مبدل نموده و این تحولی است که تصور آن در سالهای گذشته (مثلاً دهه ۱۹۷۰) واقعاً دشوار بود.

یادداشت‌ها

1. Walt, Stephen M., "International relations: one world, many theorise", *Foreign Policy*, Spring 1998, p. 31.
2. Higham, Ronald Paul, *Statecraft: Many Models, One Method*, U.S.A, National Defence Un & National War College, 2000, p. 19.
3. Cerney, Philip, *Mapping Varieties of Neoliberalism*, available at: <http://www.politicalstudiesassociation/articles>, 2004, p. 7.
- *Routledge Encyclopedia of International relations*, London & New York, Routledge Press, 2002, p. 302.
۴. روسو، ژان ژاک، *قرارداد اجتماعی؛ متن و در زمینه متن*، مرتضی کلانتریان، تهران، آگه، ۱۳۷۹، ص ۳۰۶.
5. *Mapping Varieties of Neoliberalism*, op. cit, p. 9.
۶. مارتین، لی نور جی. *چهره جدید امنیت در خاورمیانه*، قدیر نصری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳، ص ۳۶.
7. Marie, Staughter, "International law in a world of liberal states", *European Journal of International Law*, Spring 1993, p. 205.
8. *Statecraft: Many Models, One Method*, op. cit, p. 3.
9. Hay, Colin, *Political Analysis*, London, Palgrave, 2002, pp. 20 – 21.
۱۰. اسمیت، استیو، «رهیافتهای جدید بین‌المللی»، *برداشت دوم*، سال اول، شماره ۲، ص ۱۶۰.
۱۱. افلاطون، *رسائل؛ جلد دوم، رساله جمهوری: کتاب ششم*، محمدحسن لطفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۷، صص ۱۵۰-۱۴۹.
۱۲. ارسطو، *سیاست*، حمید عنایت، تهران، کتابهای جیبی، ۱۳۶۴، ص ۳۱۴.
۱۳. هابز، توماس، *لویاتان*، حسین بشیریه، تهران، نی، ۱۳۸۰، ص ۲۴۱.
۱۴. لاک، جان، *نامه‌ای در باب تساهل*، شیرزاد گلشاهی کریم، تهران، نی، ۱۳۷۷، ص ۵۷.
15. *Mapping Varieties of Neoliberalism*, op. cit, p. 19.
16. *Political Analysis*, op. cit, p. 18.
17. Ashley, R. K., "The poverty of neorealism", *International Organizations*, Vol. 38, N. 2, November 1999, p. 34.
۱۸. کاستلز، ایمانوئل، *عصر اطلاعات: قدرت هویت*، حسن چاوشیان، تهران، طرح نو، ۱۳۸۰، صص ۱۷۱-۱۷۲.
19. Henderson, Errol A, "Neoidealism and democratic peace", *Journal of Peace Research*, Vol. 36, No. 2, 1999, p. 203. Available at: <http://www.peace Research. M/articale & documents>, 2004, pp. 12 – 13.
20. Kagan, Robert, "Power and weakness", in: Held, David, & et al, *American Power in the Twenty First Century*, New York, Polity Press, 2004, p. 134.

21. Cox, Michael, "Empire? The Bush doctrine and lessons of history", in *American Power in the Twenty First Century*, op.cit, p.21.
22. "The poverty of neorealism", op. cit, p. 42.
۲۳. رهیافتهای جدید بین‌الملل، پیشین، ص ۱۶۱.
24. *Mapping Varicties of Neoliberalism*, op. cit, p. 9.
25. Soren, George, *Changes in Nationhood*, London, Palgrave, 2003, p. 13.
26. Kavalski, Emilian, "Conceptual reflections on uroatlantic accession; the security implications of the inlargment dynamic", availble at: <<http://www.ucm.es/bucm/cee/papers>>, p. 22.
27. Ibid.
28. *Statecraft: Many Models, One Method*, op. cit, p. 8.
29. *National Security Strategy of United States*, availble at: <<http://www.rend.org/Report/cio>>, 2002.
۳۰. رهیافتهای جدید بین‌الملل، پیشین، ص ۱۶۷.
31. Olson, Mancur, "Neoidealism and Idealism", *Foreign Policy*, Vol. 12, No. 3, Summer, 1991, p. 197.
32. *Mapping Vany Models, One Method*, op. cit, p. 10.
33. "Conceptual reflections on uroathantic a cession", op. cit, p. 17.
34. Linklater, A., *Beyond Realism and Marxism: Critical Theory and International Relations*, London, Macmillan, 990, pp. 97 – 98.
35. Callahax, Wiliam A, *Nationalising International Theory: Race, Class and English School*, London, University of Durham, 2001, p. 34.
36. Nye, Joseph S., "Hard power, soft power and the war on terrorism", in: *American Power in the 21th Century*, op.cit, p. 4.

امنیت، سیاست و استراتژی؛ تقارن تحول تاریخی – گفتمانی

رضا خلیلی

تاریخ ارائه: ۱۳۸۴/۶/۸

عضو هیأت علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی

تاریخ تأیید: ۱۳۸۴/۷/۱۱

چکیده

رابطه امنیت، سیاست و استراتژی همواره موضوع بحث و مجادله علمی بوده و تعیین مرزهای میان این مفاهیم و یا حدود و ثغور حوزه‌های مطالعاتی آنها، نتیجه و ماحصل این مباحثات و مجادلات علمی است. در این مقاله زمینه‌های تاریخی تحول مفاهیم مذکور بررسی شده و بر اساس چهار گفتمان سنتی، فراستی، مدرن و فرامدرن، رابطه آنها با یکدیگر مورد پردازش و تحلیل قرار می‌گیرد تا بخشی از ابهامات و پیچیدگی‌های مفهوم امنیت توضیح داده شود. در واقع وابستگی مفهوم امنیت به مفاهیم سیاست و استراتژی و تداخل حوزه مطالعات امنیتی با حوزه‌های مطالعات سیاسی و استراتژیک - به عنوان مفروض بنیادین ادبیات موجود مطالعات امنیتی - در این نوشتار به چالش گرفته می‌شود و نویسنده در پاسخ به این پرسش که رابطه مفهوم امنیت با مفاهیم سیاست و استراتژی از حیث تقدم و تأخر زمانی چگونه بوده است؟، این فرضیه را به آزمون می‌گذارد که میان مفاهیم امنیت، سیاست و استراتژی تقدم و تأخر زمانی وجود ندارد و تحول تاریخی - گفتمانی این مفاهیم حاکی از تقارن زمانی آنهاست.

کلیدواژه‌ها: امنیت، سیاست، استراتژی، مطالعات امنیتی، مطالعات سیاسی، مطالعات استراتژیک

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال هشتم • شماره چهارم • زمستان ۱۳۸۴ • شماره مسلسل ۳۰

مقدمه

امنیت، سیاست و استراتژی مفاهیمی هستند که درک هر کدام از آنها بدون فهم دیگری دشوار است. حوزه‌های مطالعات امنیتی، مطالعات سیاسی (اعم از علوم سیاسی و روابط بین‌الملل) و مطالعات استراتژیک نیز چنان در هم تنیده و متداخل بوده است که به سختی می‌توان مرز مشخصی را میان آنها ترسیم کرد. این پیوند مفهومی و تداخل حوزه مطالعاتی باعث شده تا گرایش غالب در ادبیات موجود، حکم به وابستگی مفهوم امنیت به مفاهیم دیگر و ادغام حوزه مطالعات امنیتی در حوزه‌های دیگر داده و بدین ترتیب به ابهام و پیچیدگی روزافزون مفهوم امنیت و حوزه مطالعات امنیتی دامن زند.

گرایش غالب در ادبیات موجود این است که امنیت را مفهومی وابسته به قدرت یا جنگ و صلح و حوزه مطالعات امنیتی را وابسته به حوزه مطالعات سیاسی و مطالعات استراتژیک می‌دانند. بدین ترتیب از یک سو میان مفاهیم امنیت، سیاست و استراتژی نوعی تقدم و تأخر وجودی قایل شده و امنیت را مؤخر بر سیاست و استراتژی دانسته‌اند و از سوی دیگر با یکسان فرض کردن امنیت و مطالعات امنیتی، از وابستگی مطالعات امنیتی به حوزه‌های مطالعات سیاسی و استراتژیک سخن به میان آورده‌اند.

بر اساس آنچه گفته شد، وابستگی مفهومی امنیت به سیاست و استراتژی و تداخل یا حتی ادغام حوزه مطالعات امنیتی با حوزه‌های مطالعات سیاسی و استراتژیک مسأله‌ای اساسی است که ریشه در چگونگی شکل‌گیری مطالعات امنیتی و نسبت آن با مطالعات سیاسی و استراتژیک دارد. یکسان دانستن مفهوم امنیت با مطالعات امنیتی و متأخر دانستن مفهوم امنیت نسبت به مفاهیم سیاست و استراتژی و به تبع آن وابستگی حوزه مطالعات امنیتی به حوزه‌های مطالعات سیاسی و استراتژیک که مفروض بنیادین ادبیات موجود در هر سه حوزه است، علت اصلی چنین مسأله‌ای است و تا مادامی که در این چارچوب به بررسی و مطالعه بپردازیم، نه فقط راه حلی برای این مسأله نمی‌یابیم؛ بلکه با مطالعه خود به بخشی از مسأله تبدیل می‌شویم.

یافتن راه حلی ثمربخش برای مسأله وابستگی مفهومی و مطالعاتی امنیت در گرو آن است که بیش و پیش از هر چیز مفروضات ادبیات موجود را به چالش بطلبیم و درستی یا نادرستی آنها را آشکار سازیم. آنچه باید مورد چالش و پرسش قرار گیرد، این است که اولاً رابطه مفهوم

امنیت و مطالعات امنیتی چیست؟ و ثانیاً نسبت مفهوم امنیت و حوزه مطالعات امنیتی با مفاهیم سیاست و استراتژی و حوزه‌های مطالعاتی مربوطه از حیث تقدم و تأخر زمانی چگونه است؟ طبعاً پاسخ به هر دو سؤال برای روشن‌شدن مرزهای مفهومی و مطالعاتی امنیت، سیاست و استراتژی ضروری است؛ اما به دلیل آنکه پاسخ به این پرسش‌ها از حوصله و ظرفیت یک مقاله فراتر است، پاسخ به سؤال نخست را با تمایز قایل‌شدن میان امنیت و مطالعات امنیتی مفروض دانسته (۱) و با ارائه پاسخی فرضی برای سؤال دوم، درستی یا نادرستی آن را به آزمون می‌گذاریم.

مفروض نگارنده در مقاله حاضر این است که امنیت و مطالعات امنیتی از یکدیگر متمایزند و بر این اساس، فرضیه این مقاله مدعی است که میان مفاهیم امنیت، سیاست و استراتژی تقدم و تأخر زمانی وجود ندارد و تحول تاریخی - گفتمانی این مفاهیم مقارن با یکدیگر بوده است. البته ممکن است چنین رابطه‌ای قابل تعمیم به حوزه‌های مطالعات امنیتی، سیاسی و استراتژیک نباشد؛ اما موضوع این مقاله صرفاً بر تحول تاریخی - گفتمانی مفاهیم مذکور متمرکز است، نه حوزه‌های مطالعاتی مربوط به آنها که بررسی مستقلی را می‌طلبد.

برای اینکه فرضیه مذکور مورد آزمون قرار گیرد، لازم است سیر تحول مفهومی امنیت، سیاست و استراتژی بررسی شود. این بررسی را با روش تاریخی صرف نمی‌توان انجام داد؛ زیرا این روش فقط می‌تواند روایتگر تحولات اتفاق افتاده باشد. این در حالی است که بررسی سیر تحول مفاهیم امنیت، سیاست و استراتژی جز با نگاه امروزی و در پرتو علایق حال که خصلت ویژه روش گفتمانی است، صورت نمی‌گیرد. بدین ترتیب می‌توان با استفاده از روش تاریخی - گفتمانی، ویژگی‌های پراکنده و غیرمدون مفاهیم امنیت، سیاست و استراتژی را به صورت انتظام‌یافته و مدون مورد بررسی قرار داد. (۲)

در بررسی این سیر تحول تاریخی - گفتمانی، از چهار گفتمان سنتی، فراستنی (کلاسیک)، مدرن و فرامدرن که منطبق با چهار دوره خاص تاریخی است، سخن به میان می‌آید و بر اساس آن، مفاهیم امنیت، سیاست و استراتژی و ارتباط میان آنها در هر دوره خاص تاریخی با عنایت به ویژگی‌های همان دوره؛ اما بر اساس نگاه امروزی، بررسی و مطالعه می‌شود.

الف. گفتمان سستی

هرچند اختلاف نظر دربارهٔ انواع جوامع انسانی فراتر از آن است که به سادگی بتوان تقسیم‌بندی قابل اجماعی در این زمینه ارایه کرد، اما در اینکه جوامع شکار و گردآوری خوراک نخستین نوع جوامع انسانی بوده‌اند، کمتر اختلاف نظر وجود دارد. (۳) شکار و گردآوری خوراک، نخستین سبک زندگی انسان‌ها بوده و اعضای جوامع بدوی نیازهای خود را از این طریق برطرف می‌کردند. بنابراین میان انسان‌های نخستین و طبیعت، هماهنگی بسیاری وجود داشت. این گونه جوامع، اغلب در گروه‌های کوچک خانوادگی زندگی می‌کردند و جمعیت کم، پراکندگی جغرافیایی بسیار، استفاده ناچیز از وسایل مکانیکی و کالاهای مادی، نابرابری اقتصادی اندک به دلیل فقدان نظام مالکیت و تحرک و تغییر اجتماعی محدود از مهم‌ترین ویژگی آنها محسوب می‌شد. (۴) در نتیجهٔ چنین شرایطی، مفاهیم امنیت، سیاست و استراتژی از خصایص و ویژگی‌هایی به شرح زیر برخوردار بودند:

۱. امنیت

از هنگامی که انسان پا به عرصه گیتی نهاد تا زمان حاضر، همواره پیوندی ناگسستنی میان جوهر هستی او و جستجوی امنیت وجود داشته است. البته نمی‌توان نقطه آغاز مشخصی برای حیات بشری یافت؛ اما از ابتدای خلقت انسان و پا به عرصه گیتی نهادن او، امنیت از مهم‌ترین دغدغه‌های بشر بوده است. به عبارتی، مفهوم امنیت دارای قدمتی کهن‌تر از مفهوم اجتماع و جامعه بوده و آدمی حتی آنگاه که بر هیبت و هویت اجتماعی درنیامده بود نیز به امنیت به چشم آشنایی همیشه همراه می‌نگریست. (۵)

از ابتدای پیدایش حیات بشری، حفظ بقا و موجودیت در مقابل تهدیدات طبیعی مهم‌ترین دغدغهٔ انسان‌ها بوده است. این مفهوم از امنیت در ابتدا خصلتی فردمحورانه داشت، ولی به تدریج که مناسبات گروهی جایگزین مناسبات فردی شد؛ ماهیتی اجتماعی نیز پیدا کرد. به تبع همین فرد - گروه محوربودن امنیت، جنبهٔ ذهنی و روانی آن بیش از جنبهٔ عینی و فیزیکی‌اش دارای اهمیت بود؛ به گونه‌ای که باورها و اعتقادات قبیله‌ای نقشی تعیین‌کننده در برداشت از امنیت داشت و حفظ این باورها و اعتقادات مبنای حفظ بقا و موجودیت قلمداد می‌شد. (۶)

مفهوم امنیت در این دوران در شرایطی معنادار بود که هنوز کوچکترین نشانه‌ای از روابط بین‌الملل به مفهوم امروزی به چشم نمی‌خورد و حتی جنگ و صلح که به اعتقاد اغلب صاحب‌نظران این حوزه به عنوان مهم‌ترین مسایل مورد توجه نظریات روابط بین‌الملل به حساب می‌آیند نیز صورت‌بندی مفهومی و حتی عینی نیافته بودند.

تقدم مفهومی امنیت بر مفاهیم جنگ و صلح به این دلیل بود که منطق حاکم بر کنش‌های امنیتی، منطق همکاری بود نه منازعه یا حتی رقابت. به عبارت دیگر به دلیل آنکه حفظ بقا و موجودیت در مقابل تهدیدات طبیعی، به خودی خود بالاترین و برترین هدف افراد و گروه‌های اجتماعی نخستین محسوب می‌شد، همکاری برای دستیابی به این هدف بیش از هر چیزی اهمیت داشت و عدم همکاری نمی‌توانست نتیجه‌ای جز نابودی در پی داشته باشد. (۸)

هرچند در چنین شرایطی، فقدان امنیت یا به عبارت صحیح‌تر به مخاطره افتادن بقا و موجودیت به معنی نابودی بود؛ اما نگرانی از وقوع چنین وضعیتی مهم‌ترین عامل برای ترغیب افراد و حتی گروه‌ها به همکاری قلمداد می‌شد و به همین دلیل محیط امنیتی در چنین شرایطی از ثبات نسبی برخوردار بود. البته در کنار عامل ذهنی حفظ امنیت، عوامل عینی و اجتماعی بسیاری در ایجاد محیط امنیتی باثبات مؤثر بودند. از جمله این عوامل می‌توان به فقدان مالکیت و تقسیم کار اشاره کرد. این شرایط، زمینه را برای غلبه منطق همکاری بر سلطه، منازعه و رقابت فراهم کرده بود و نقش مؤثری در حفظ ثبات ایفا می‌نمود. به همین دلیل بود که با پیدایش مالکیت و تقسیم کار به تدریج زمینه‌های ناامنی در گفتمان سستی فراهم شد و گفتمانی با خصایص و ویژگی‌های متفاوت شکل گرفت.

۲. سیاست

حتی اگر پذیرش دیدگاهی که معتقد است «سیاست فعالیتی نیست که به دولت‌های ملی محدود باشد، سیاست را در فعالیت‌های فردی و سازمانی نیز می‌توان یافت.» (۹) با تلقی رایج از این مفهوم فاصله زیادی داشته باشد و چنانچه مضمون سیاست را فقط به حدی گسترده بگیریم که «هر نوع رهبری مستقل در عمل» را شامل شود (۱۰)، پیدایش مفهوم سیاست را می‌توان به جوامع بدوی فاقد دولت نیز تعمیم داد. با پذیرش چنین مفهومی از سیاست، نه فقط

به وجود این مفهوم در جوامع بدوی پی می‌بریم، بلکه رابطه آن با امنیت را نیز با وضوح بیشتری درک خواهیم کرد.

در جوامع شکار و گردآوری خوراک به عنوان نخستین نوع جوامع انسانی نیز رابطه رهبری را در حد محدود می‌توان یافت. هرچند برخی از پژوهشگران معتقدند که روابط انسان‌های نخستین را نه در چارچوب خانواده، بلکه در قالب گروه‌ها و دسته‌های سست‌پیوند مبتنی بر روابط جنسی بی‌قاعده باید مطالعه کرد (۱۱)، اما پیدایش خانواده که بر اساس نظریات ژنتیکی و طبیعی خاستگاه دولت، مبنای شکل‌گیری چنین پدیده‌ای بوده، به اندازه‌ای قدمت دارد که بتوان از وجود رابطه رهبری در جوامع بدوی نیز سخن گفت. به عبارت دیگر حتی اگر پیدایش و گسترش خانواده مبنای شکل‌گیری رابطه رهبری تلقی شود، چنین رابطه‌ای را در جوامع بدوی فاقد دولت نیز می‌توان یافت.

بدین ترتیب، پیدایش مفهوم سیاست در گفتمان سنتی مؤخر بر پیدایش مفهوم امنیت بوده است؛ زیرا حتی در شرایطی که زیست فردی وجود داشته، امنیت معنادار بوده است. در مقابل، پیدایش مفهوم سیاست در شرایط زیست فردی عملاً فاقد معنی بوده و پس از شکل‌گیری اجتماعات و ایجاد ارتباط میان افراد انسانی معنادار شده است. در واقع تا مادامی که مناسبات گروهی جایگزین مناسبات فردی نشده بود، مفهوم سیاست شکل نگرفت؛ در حالی که در همین وضعیت، مفهوم امنیت مبتنی بر حفظ بقا و موجودیت در مقابل تهدیدات طبیعی، معنادار بود.

پیدایش نظام قبیله‌ای، نتیجه گذار از سبک زندگی شکار و گردآوری خوراک به سبک زندگی شبنی و کشاورزی اولیه بود؛ زیرا در دوران شکار و گردآوری خوراک نشانی از نظام خانواده به چشم نمی‌خورد و روابط جنسی زودگذر یا گروهی را نمی‌توان به عنوان نظام خانواده تلقی کرد (۱۲). اما با پیدایش جوامع شبنی و کشاورزی اولیه، زمینه برای ظهور شکل بسیار ابتدایی دولت در قالب واحدهای قبیله‌ای فراهم شد و بدین ترتیب مفهوم سیاست به معنی رابطه رهبری در عمل شکل گرفت.

البته واحدهای قبیله‌ای، رابطه «رهبری در عمل» یا به عبارت صحیح‌تر سیاست را به گونه واحدی اعمال نمی‌کردند. برخی قبایل فاقد رئیس یا ریش‌سفید بودند و صرفاً بر اساس

مناسبات خویشاوندی عمل می‌کردند؛ در حالی که برخی دیگر به صورت مشخص دارای رئیس یا فرمانروا بودند. (۱۳) به هر ترتیب در گفتمان سنتی نیز مفهوم سیاست همانند مفهوم امنیت معنادار بود؛ هرچند در این گفتمان نیز شکل‌گیری مفهوم امنیت بر پیدایش مفهوم سیاست مقدم بود و تا مادامی که مناسبات گروهی جایگزین مناسبات فردی نشده بود، نشانی از رابطه رهبری نیز نبود.

۳. استراتژی

ریشه لغوی استراتژی به کلمه استراتژوس^۱ یونانی برمی‌گردد و واژه استراتژوس مشتق از استراتوس^۲ به معنی ارتش است که در دوران یونان باستان به عنوان لقب رهبران ارتش به کار برده می‌شد. (۱۴) این معنا از استراتژی هم بیانگر رابطه آن با مفهوم سنتی سیاست و هم در بردارنده رابطه با جنگ است؛ زیرا در «رهبری ارتش» هم عنصر رهبری نهفته است و هم به نوع رهبری اشاره شده که مختص زمان جنگ می‌باشد. چنین معنایی از استراتژی طبعاً نمی‌تواند مقدم بر امنیت و سیاست باشد؛ زیرا رهبری ارتش بیانگر زندگی جمعی و حاکم شدن مناسبات اجتماعی به جای مناسبات فردی است. این در حالی است که از یک سو امنیت حتی پیش از شکل‌گیری مناسبات جمعی نیز معنادار بوده و از سوی دیگر بدون شکل‌گیری اصل رهبری، سخن از نوع خاصی از آن یعنی رهبری ارتش، بی‌معناست. همچنین رهبری ارتش به لحاظ تاریخی زمانی معنادار است که ارتشی شکل گرفته باشد و به دلیل آنکه شکل‌گیری ارتش (حتی در شکل ابتدایی آن) با شکل‌گیری اجتماع در ارتباط است، لذا به لحاظ زمانی، وجود رابطه سلسله‌مراتبی میان امنیت، سیاست و استراتژی غیرقابل انکار است.

البته در برداشتی موسع می‌توان از وجود استراتژی پیش از شکل‌گیری اجتماع نیز سخن گفت و همانگونه که از امنیت فردی بحث می‌شود، استراتژی فردمحور و حتی سیاست فردمحور را نیز تصور نمود. استراتژی فردمحور «ریشه در تاریخ حیات بشری دارد و در واقع می‌توان آن را ناب‌ترین و خالص‌ترین بعد امنیت‌طلبی انسان دانست» (۱۵)، اما حتی در چنین

1 . Strategos / Strategus

2 . Stratos

شرایطی هم نمی‌توان رابطه سلسله‌مراتبی امنیت، سیاست و استراتژی را نادیده گرفت؛ زیرا حتی در این شرایط نیز استراتژی وسیله‌ای برای ارضای انگیزه شخصی رهبری (سیاست) برای حفظ بقا و موجودیت (امنیت) فردی است.

به هر حال، چه قایل به سیاست و استراتژی فردمحور به تناسب امنیت فردی باشیم و چه شکل‌گیری مفهوم سیاست و استراتژی را مؤخر بر شکل‌گیری اجتماع و حاکم‌شدن مناسبات جمعی به جای مناسبات فردی تلقی کنیم، دو اصل اساسی را نمی‌توان انکار کرد: یکی تقارن تحول مفهوم امنیت، سیاست و استراتژی در گفتمان سنتی و دیگری رابطه سلسله‌مراتبی میان این مقولات، به گونه‌ای که تقدم امنیت بر سیاست و تقدم سیاست بر استراتژی کاملاً نمایان شود. بدین ترتیب خصایصی که برای گفتمان سنتی امنیت ذکر شد، قابلیت تعمیم به گفتمان سنتی سیاست و استراتژی را نیز می‌یابد و این تقارن را در گفتمان‌های بعدی هم می‌توان مشاهده کرد.

ب. گفتمان فراستنی (کلاسیک)

جوامع شکار و گردآوری خوراک نمونه کاملاً ایده‌آل جوامع ساده^۱ بودند که فرهنگ مشترک، عدم تمایز ساختارها و نقش‌ها، فقدان مالکیت و تقسیم کار، تأکید بر دودمان و نیای مشترک و پایبندی به عادات و رسوم از مهم‌ترین ویژگی‌های آنها محسوب می‌شد. (۱۶) این جوامع بنا به تعبیر امروزی نمونه‌ای از جوامع بدون دولت بودند و حتی به دلیل قاعده‌مندنبودن روابط جنسی و فقدان نظام خویشاوندی، پیوندهای قبیله‌ای نیز در میان آنها مستحکم نبود. (۱۷) اما با تغییر این شیوه زندگی و رواج سبک زندگی شبانی و کشاورزی اولیه، ساختار فرهنگی - ارزشی قبیله‌ای شکل گرفت و با تکامل در گذر زمان، مقدمه تکوین اشکال ابتدایی دولت فراهم آمد.

زندگی شبانی و کشاورزی اولیه، برخلاف زندگی مبتنی بر شکار و گردآوری خوراک، مبتنی بر تحرک جغرافیایی کمتر، انفرادی‌شدن تولید و رواج مالکیت خصوصی (۱۸) و همچنین شکل‌گیری نظام خانوادگی گسترده و عصبیت قبیله‌ای بود (۱۹) که تبدیل اصالت

1 . Simple Societies

همکاری دوره‌های پیشین به اصالت جنگ و نزاع برای کسب سرزمین بیشتر را به دنبال داشت. با تکامل این وضعیت در گذر زمان، زمینه برای اتحاد قبایل و عشایر تحت حاکمیت فرمانروایی مقتدر در قالب واحدهای اجتماعی بزرگ‌تر و دارای سازمان رسمی سیاسی و نظامی فراهم شد و بدین ترتیب الگوی بدوی مبتنی بر روابط طبیعت - انسان به الگوی مدنی مبتنی بر روابط انسان - انسان تبدیل گردید. با این تغییر که در سالیانی طولانی حاصل شد، مفهوم سنتی امنیت، سیاست و استراتژی در قالب گفتمانی جدید و با خصایص و ویژگی‌هایی شکل گرفت که از یک سو با گفتمان سنتی متفاوت بود و از سوی دیگر تعارض‌هایی با گفتمان مدرن داشت. بنابراین آن را در قالب گفتمان فراستنی یا کلاسیک (به دلیل تأثیرگذاری عمیق ویژگی‌های آن بر گفتمان‌های دیگر) مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱. امنیت

با تحول در ساخت جوامع انسانی و تبدیل جوامع بدوی فاقد دولت به جوامع مدنی مبتنی بر دولت سرزمینی، تعریف امنیت از حفظ بقا و موجودیت در گفتمان سنتی به فقدان تهدید در گفتمان فراستنی تغییر یافت. برخلاف گفتمان سنتی که طبیعت را مهم‌ترین منشأ تهدید می‌دانست، در گفتمان فراستنی تهدید انسان علیه انسان شکل گرفت و به دلیل آنکه این انسان‌ها تحت حاکمیت و فرمانروایی سیاسی مشخصی قرار داشتند که از نیروی نظامی سازمان‌دهی‌شده‌ای برای تهاجم یا دفع حملات برخوردار بود، فقدان تهدید عملاً معنایی جز فقدان تهدید نظامی خارجی نداشت و تجاوز نظامی خارج از قلمرو سرزمینی، بزرگترین منشأ تهدید قلمداد می‌شد. (۲۰)

به تبع تغییر در تعریف امنیت و منشأ تهدید، اصالت همکاری به عنوان منطق کنش‌های امنیتی در جوامع سنتی (بدوی) به اصالت نزاع و کشمکش تبدیل شد و به دلیل آنکه این منازعات و کشمکش‌ها بر سر قلمرو ارضی صورت می‌گرفت و بیش از آنکه تهاجم به فرهنگ و هویت و ارزش‌ها به عنوان نمادهای ذهنی امنیت اهمیت داشته باشد، تجاوز به قلمرو ارضی در کانون معادلات امنیتی قرار داشت؛ بعد عینی امنیت بیش از بعد ذهنی آن از اهمیت برخوردار شد. (۲۱)

چنین تحولاتی باعث شد تا مفهوم امنیت در ذیل مفاهیم جنگ و صلح معنادار شود. به عبارت دیگر با تغییر در تعریف امنیت از حفظ بقا و موجودیت در مقابل تهدیدات طبیعی که بیانگر نوعی نگرش ایجابی و دربردارنده استقلال مفهومی امنیت بود، به فقدان تهدید در مقابل تجاوز نظامی خارجی که بیانگر نوعی نگرش سلبی و حاکی از وابستگی مفهومی امنیت به جنگ و صلح بود، امنیت از هدف به وسیله‌ای برای دستیابی به هدف (صلح) تبدیل شد. این تغییر جایگاه امنیت، عامل مؤثری در وابستگی مطالعات امنیتی به مطالعات سیاسی و استراتژیک بود؛ زیرا اغلب کسانی که مطالعات امنیتی را در ذیل مطالعات سیاسی یا استراتژیک بررسی می‌کنند، به این تأخر امنیت بر جنگ و صلح توجه دارند و امنیت را زاده مفاهیم جنگ و صلح می‌دانند. (۲۲) این در حالی است که تعمیم این شرایط که با گفتمان فراستنی ایجاد شد و در گفتمان مدرن بیش از پیش مورد توجه قرار گرفت، به تمامی دوره‌های تاریخی نمی‌تواند قابل پذیرش باشد.

۲. سیاست

سیاست در گفتمان فراستنی از جهاتی در ادامه مفهوم سیاست در گفتمان سنتی و از جهاتی با آن متفاوت یا حتی متعارض است. شکل تکامل یافته رابطه رهبری را به وضوح می‌توان در دوران فراستنی شاهد بود. اگر در گفتمان سنتی رابطه رهبری در انگیزه‌های فردی یا حداکثر در قالب فرمانروایی قبیله‌ای معنادار بود که از طریق رابطه غیررسمی و ریش سفیدی اعمال می‌شد (۲۳)، در گفتمان فراستنی این رابطه، شکل کاملاً رسمی یافت و با شکل‌گیری دولت - شهرها و نظام‌های امپراتوری به «هنر حکومت‌داری» تبدیل شد، به گونه‌ای که بحث از شیوه‌های مطلوب حکومت به مهم‌ترین بحث در سیاست و فلسفه سیاسی کلاسیک مبدل گردید. (۲۴)

البته این وجه تکاملی مفهوم سیاست در گفتمان فراستنی را نمی‌توان مطلق تلقی کرد؛ زیرا نظام سیاسی دولت - شهری (در غرب باستان) و امپراتوری (در شرق باستان) اساساً در غیریت با نظام سیاسی قبیله‌ای و به دلیل ناکارآمدی الگوی مذکور در تأمین امنیت، تکوین یافتند. به عبارت دیگر، پیدایش الگوی مدنی منوط به فروپاشی و اضمحلال الگوی بدوی (قبیله‌ای) بود

و تا مادامی که قبایل از قدرت برخوردار بودند، امکان شکل‌گیری دولت‌های جدید وجود نداشت. (۲۵)

تحول مفهوم سیاست از «رابطه رهبری» به «هنر حکومت‌داری»، با تحول مفهوم امنیت از «حفظ بقا و موجودیت» به «فقدان تهدید» ارتباط وثیقی داشت؛ زیرا فقدان تهدید، برترین هنر حکومت‌داری تلقی می‌شد و حکومتی که در مقابل تهدیدات نظامی بیرونی موفق عمل می‌کرد، از ثبات بیشتری برخوردار بود. این معنا از سیاست در گرو ایجاد سازمان رسمی سیاسی - نظامی واحد در گستره سرزمینی مشخص بود. بنابراین همچنانکه رابطه میان امنیت و سیاست در این گفتمان از ارتباط وثیقی برخوردار بود، رابطه سیاست و استراتژی نیز اهمیت داشت.

۳. استراتژی

تبعیت استراتژی از سیاست، اصلی است که تقریباً مورد پذیرش همگانی می‌باشد و همه تعاریف ارائه شده از استراتژی بر این نکته تاکید دارند که استراتژی بدون وجود سیاست بی‌معناست. (۲۶) این رابطه میان سیاست و استراتژی در طول تاریخ نیز وجود داشته و تداوم آن در گرو تکامل مفهوم سیاست و استراتژی بوده است که با تحول گفتمانی مفهوم امنیت از حفظ بقا و موجودیت به فقدان تهدید در گفتمان فراستنی هم شاهد آن بوده‌ایم.

استراتژی در مفهوم فراستنی آن به معنی «هنر راهبری نظامی» بود و این معنا از استراتژی با ریشه لغوی واژه مذکور کاملاً تناسب دارد (۲۷)؛ زیرا پیدایش واژه استراتژی مربوط به دورانی است که اهمیت تصمیم‌گیری‌های نظامی افزایش یافته بود. در واقع پیدایش واژه استراتژی - به معنی هنر راهبری نظامی - مربوط به دورانی است که گفتمان فراستنی امنیت و سیاست شکل گرفته بود.

تعریف امنیت به فقدان تهدید و تعریف سیاست به هنر حکومت‌داری در گفتمان فراستنی، کاملاً مقارن با تعریف استراتژی به هنر راهبری نظامی بود و به لحاظ منطقی نیز ارتباط این تعاریف به راحتی قابل فهم است؛ زیرا آنچه در مرکز ثقل این مفهوم امنیت نهفته بود، چیزی جز تهدید از جانب نیروی نظامی خارجی نبود و مرجع مقابله با این تهدید نظامی نیز حکومت بود که از طریق فرماندهان نظامی برای دفع تهدید اقدام می‌کرد. این معنا از استراتژی تحت

تأثیر آثار کلاسیکی چون «هنر جنگ» سون‌تزو (۲۸) از چنان مبنای تئوریک برخوردار شد که هنوز هم اغلب صاحب‌نظران، معنای استراتژی را چیزی جز هنر فرماندهی یا راهبری نظامی نمی‌دانند. (۲۹)

ایجاد دولت - شهرها و نظام‌های امپراتوری نتیجه ناامنی حاصل از کشمکش‌های قبیله‌ای بود. بنابراین پس از اینکه نظام‌های جدید با ادغام قبایل و طوایف مختلف شکل گرفتند، به کارگیری نیروی نظامی در راستای تأمین امنیت مورد توجه قرار گرفت و از آن پس معنای استراتژی ارتباط وثیقی با جنگ پیدا کرد. به واسطه این ارتباط بود که با تغییر ماهیت جنگ‌ها در قرون و اعصار بعد، مفهوم استراتژی نیز دستخوش دگرگونی شد و از هنر راهبری نظامی به علم و هنر مدیریت ملی ارتقا یافت. (۳۰)

البته چنین تحولی در مفهوم استراتژی، جز با تغییر گفتمانی در مفهوم امنیت و سیاست امکان‌پذیر نشده است؛ زیرا همچنانکه در گفتمان سنتی و فراستی رابطه سلسله‌مراتبی امنیت، سیاست و استراتژی معنادار بود، در گفتمان مدرن نیز تحول این مفاهیم ارتباط وثیقی با یکدیگر داشته است.

ج. گفتمان مدرن

اهمیت سرزمین یا قلمرو ارضی در گفتمان فراستی امنیت، سیاست و استراتژی، از یک سو و تلاش حکومت‌ها برای حفظ و صیانت از آن در مقابل تجاوزهای نظامی خارجی از سوی دیگر، باعث شکل‌گیری نگرشی سلبی شد که نه فقط دستیابی به امنیت را امکان‌پذیر نساخت، بلکه خود به عامل مؤثری در ایجاد ناامنی بدل شد. با شکل‌گیری دولت - شهرها و امپراتوری‌ها، حفاظت فیزیکی از سرزمین چنان اهمیتی یافت که ناتوانی در تأمین آن معنایی جز ناامنی نداشت. این وضعیت باعث شکل‌گیری نظام فئودالیسم و ایجاد ساختاری نظامی برای محافظت از آن شد و بدین ترتیب جنگ برای دستیابی به سرزمین بیشتر به مهم‌ترین قانون نظام فئودالی تبدیل گردید. (۳۱)

جنگ و نزاع برای دستیابی به زمین که آشفته‌گی و تضعیف نظام فئودالی را در پی داشت، بار دیگر زمینه ناامنی را فراهم ساخت و رسیدن به نقطه اوج این ناامنی مقدمه‌ای شد برای تحول در گفتمان امنیتی که به تبع آن مفاهیم جدیدی از سیاست و استراتژی نیز شکل گرفتند.

۱. امنیت

تعریف امنیت در گفتمان کلاسیک مبتنی بر نگرش سلبی بود و بر فقدان تهدید دلالت می‌کرد، اما این تعریف نتیجه‌ای جز ناامنی بیشتر در پی نداشت. با رسیدن به نقطه اوج ناامنی در نتیجه حاکمیت این نگرش سلبی، مفهوم جدیدی از امنیت شکل گرفت که مبتنی بر جنبه ایجابی و تأسیسی آن بود. (۳۲) امنیت در گفتمان کلاسیک در گرو فقدان تهدید بود؛ اما در گفتمان مدرن، فقدان تهدید، خود در گرو کسب قدرت و توانایی تلقی شد. در عین حال این مفهوم از امنیت به گونه‌ای متناقض‌نما خود به منشأ اصلی تهدید نیز مبدل شد؛ زیرا کسب قدرت و توانایی برای همه دولت‌های ملی عملاً نتیجه‌ای جز ناامنی و گرفتاری مفهوم جدید امنیت در معمای قدرت - امنیت نداشته است. (۳۳)

شکل‌گیری مفهوم جدید امنیت، به مفهوم «منافع ملی» اعتبار خاصی بخشید و همین امر زمینه را برای تقویت رقابت، منازعه و حتی تبعیت به عنوان منطق کنش‌های امنیتی هموار ساخت. البته این وضعیت، نسبت به گفتمان فراستی که صرفاً بر اساس منطق منازعه شکل گرفته بود، متفاوت است؛ زیرا در گفتمان مذکور رابطه میان بازیگران صرفاً بر اساس جنگ تعریف می‌شد، اما در گفتمان مدرن در کنار جنگ و نزاع، رقابت، سلطه و - حتی با افزایش خودآگاهی دولت‌های ملی - همکاری و همگرایی نیز در کانون معادلات امنیتی قرار گرفت. (۳۴) به تبع تغییر در منطق کنش‌های امنیتی و اهمیت یافتن عناصر غیرنظامی قدرت ملی در کنار عناصر نظامی آن، مفهوم امنیت از بعد عینی فراتر رفت و به‌ویژه با اهمیت یافتن عناصری چون فرهنگ، اراده و روحیه ملی، بعد ذهنی آن نیز از اهمیت خاصی برخوردار شد. (۳۵) به رغم این تغییرات، به دلیل غلبه نگرش نظامی، وابستگی مفهومی امنیت به سیاست و به ویژه به مطالعات استراتژیک همچنان باقی ماند و تا نیمه اول قرن بیستم، امنیت معنایی جز نبود جنگ نداشت و مطالعه آن نیز عمدتاً در چارچوب مطالعات استراتژیک صورت می‌گرفت. (۳۶)

۲. سیاست

ادامه کشمکش‌ها و منازعات بر سر قلمرو ارضی در گفتمان فراستنی، باعث ظهور شکل جدیدی از رهبری در قامت دولت مطلقه مدرن شد که مرزهای ملی را به عنوان چارچوب فعالیت خود، و دستیابی به منافع ملی را به عنوان برترین هدفش قرار داد. (۳۷) همچنانکه کسب قدرت و توانایی ملی برای برتری در صحنه بین‌المللی نیز وجهه همت آن شد. چنین نگرشی از یک سو ناشی از ناکارآمدی گفتمان فراستنی و از سوی دیگر اقتضای ماهیت دولت مدرن بود؛ زیرا دولت مدرن بر اساس مفهوم حاکمیت ملی معنادار شد و حاکمیت ملی بر حق انحصاری دولت برای استفاده از زور یا قدرت مشروع در صحنه داخلی و بین‌المللی دلالت می‌کرد. (۳۸)

حاکمیت ملی از یک سو ناظر بر کسب قدرت و توانایی در چارچوب مرزهای ملی و از سوی دیگر بیانگر توانایی رقابت یا حتی منازعه و سلطه در صحنه بین‌المللی است تا از این طریق منافع و امنیت افرادی که قدرت خود را به آن تفویض کرده‌اند، تأمین شود. چنین نگرشی که سیاست را در همنشینی با قدرت تعریف می‌کند، از ابتدای شکل‌گیری دولت‌های ملی بر صحنه سیاست بین‌الملل حاکم شد، اما نه فقط به تأمین امنیت و منافع ملت‌ها منتهی نشد؛ بلکه خود به عاملی برای تضعیف امنیت در صحنه بین‌المللی بدل گردید. «دولت‌های ملی نخست در قالب اصلی بازی با حاصل جمع صفر به رقابت با یکدیگر برای تأمین منافع شهروندان‌شان پرداختند و به همین دلیل به سرعت در منطق نادرست دوره ماقبل تأسیس دولت ملی گرفتار آمدند و ناامنی را در گستره جهانی دامن زدند» (۳۹)؛ اما با پیدایش چنین شرایطی به مرحله‌ای رسیدند که باید همکاری را جایگزین رقابت، نزاع و سلطه نمایند.

این نوع نگاه نسبت به امنیت هم از درون سیاست مدرن و با قایل شدن به حفظ دولت ملی و هم از بیرون سیاست مدرن و با تلاش برای جایگزینی حاکمیت فراملی به جای حاکمیت ملی شکل گرفت و در مجموع به این نتیجه منتهی شد که کسب قدرت و توانایی نه فقط نمی‌تواند عاملی برای تأمین امنیت باشد، بلکه بیش از پیش به ایجاد ناامنی در صحنه بین‌المللی دامن می‌زند و منطق رقابت، منازعه و سلطه را جایگزین منطق همکاری می‌نماید. (۴۰) لذا همان‌گونه که مفهوم امنیت در گفتمان مدرن به معمای قدرت - امنیت منتهی شد، مفهوم

سیاست نیز تا بدان جا پیش رفت که به تضعیف یا حتی حذف حاکمیت‌های ملی به نفع حاکمیت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی یا حاکمیت واحد جهانی گرایش یافت. (۴۱) این تحول در مفهوم امنیت و سیاست با تحول در مفهوم استراتژی نیز همخوانی داشته است.

۳. استراتژی

پدیدارشدن ناامنی در نتیجه حاکمیت گفتمان فراستی، این پیام بسیار مهم و تحول‌آفرین را در پی داشت که تأمین امنیت نیازمند شکل‌گیری موجودیتی است که فراتر از علایق و منافع فردی و گروهی عمل کند تا هدف نهایی که امنیت است حاصل شود:

«هدف، غایت یا خواست نهایی آدمیان (که طبعاً دوستدار آزادی و سلطه بر دیگران‌اند) از ایجاد محدودیت بر خودشان (که همان زندگی‌کردن در درون دولت است)، دوراندیشی درباره حفظ و حراست خویشتن و به تبع آن تأمین زندگی رضایت‌بخش‌تر است؛ یعنی هدف آنها رهانیدن خویشتن از همان وضع جنگی محنت‌باری است که پیامد ضروری امیال طبیعی آدمیان در زمانی است که قدرتی مشخص و مشهود وجود نداشته باشد تا ایشان را در حال ترس و بیم نگهدارد. (۴۲)

در نتیجه چنین وضعیتی بود که دولت مطلقه مدرن به عنوان حاکمیتی برتر شکل گرفت و تأمین امنیت افراد خود را مورد توجه قرار داد. تأمین چنین خواسته‌ای جز با توانمندی و قدرت‌یابی امکان‌پذیر نبود و به دلیل آنکه که امکانات چنین دولتی از محدودیت‌های آن کمتر بود، برنامه‌ریزی برای به کارگیری عناصر قدرت ملی به منظور دستیابی به هدف مذکور (تأمین امنیت) مورد تأکید قرار گرفت و بدین ترتیب بود که مفهوم استراتژی از هنر راهبری نظامی به «علم و هنر به کارگیری امکانات ملی برای دستیابی به امنیت» (۴۳) تغییر یافت.

مفهوم کلاسیک استراتژی نیز همانند مفاهیم کلاسیک سیاست و امنیت با قدرت نظامی پیوند عملی و تاریخی داشت و تصور غالب از این مفاهیم، با مفهوم جنگ و نیروی نظامی هم‌نشین یا به عبارت صحیح‌تر جایگزین شده بود. به همین دلیل است که استراتژیست‌های بزرگی نظیر کلاوزویتس، بوفر و هارت، تأکید خاصی بر عنصر سخت‌افزار نظامی در تعریف

خود از این مفهوم داشته (۴۴) و دستیابی به اهداف سیاسی را جز از طریق به کارگیری ابزارهای نظامی ممکن نمی‌دانند.

این مفهوم از استراتژی هرچند با مفهوم کلاسیک آن متفاوت است؛ اما با مفهوم مدرن استراتژی نیز فاصله زیادی دارد. مفهوم مدرن استراتژی اگرچه بر به کارگیری امکانات ملی برای دستیابی به اهداف ملی تأکید می‌کند؛ اما دستیابی به این هدف را نه حاصل به کارگیری صرف ابزارهای نظامی، بلکه نتیجه به خدمت گرفتن تمامی امکانات بالقوه و بالفعل می‌داند و بدین ترتیب مقارن با مفهوم امنیت ملی و سیاست ملی، از «استراتژی ملی» سخن به میان می‌آید (۴۵) تا کسب قدرت و توانایی هم برترین هدف و هم در عین حال وسیله‌ای برای دستیابی به امنیت، قلمداد شود.

د. گفتمان فرامدرن

امنیت، سیاست و استراتژی ملی حاصل تفوق چهره سیاسی دولت مدرن یا «حاکمیت ملی» بود که بر اساس دیدگاهی رئالیستی و قدرت‌محورانه تعریف می‌شد. این دیدگاه به دلیل دامن زدن به رقابت، سلطه و نزاع در نهایت به ایجاد محیطی هرج و مرج گونه در روابط بین‌الملل انجامید و با دامن زدن به ناامنی بین‌المللی، زمینه‌ای برای تقویت دیدگاه اینترناسیونالیستی مبتنی بر پذیرش همکاری و همگرایی منطقه‌ای و بین‌المللی در عین حفظ دولت‌های مستقل ملی به عنوان بازیگران صحنه سیاست بین‌الملل شد. در مقابل، حاکمیت گفتمان مدرن از همان ابتدا چهره‌ای اخلاقی - هنجاری نیز داشت که در قالب دیدگاهی ایده‌آلیستی، دستیابی به صلح پایدار و تحقق حاکمیت جهانی را مطمح نظر قرار داده و امنیت ملت‌ها را در گرو همکاری می‌دانست. این برداشت ایده‌آلیستی از روابط میان انسان‌ها مبتنی بر خوش‌بینی به ذات بشر و اعتماد به عقل انسانی بود و با تعریفی متفاوت از امنیت، زمینه‌ای برای تحول در سیاست و استراتژی را نیز فراهم ساخت. (۴۶)

۱. امنیت

واحد‌های ملی به تبع تکامل چهره سیاسی و هنجاری - اخلاقی گفتمان مدرن، منازعه، رقابت و سلطه را که نتیجه‌ای جز ناامنی بین‌المللی و ایجاد آشوب و هرج و مرج در صحنه روابط بین‌الملل نداشت (۴۷)، رها کرده و همگرایی منطقه‌ای و بین‌المللی و همکاری جهانی را برای تحقق ایده امنیت فراگیر مورد توجه قرار دادند.

بر اساس چنین تحولی بود که تعریف امنیت از کسب قدرت و توانایی در گفتمان مدرن، به همکاری و همگرایی در گفتمان فرامدرن تغییر یافت و دولت مدرن که بر اساس مفهوم حاکمیت در چارچوب مرزهای ملی شکل گرفته بود (۴۸) تا ایجادکننده امنیت باشد، خود به عنوان مهم‌ترین منشأ تهدید و ناامنی تلقی شد. این امر از آن‌رو بود که با شکل‌گیری این پدیده هرچند به منازعات در چارچوب مرزهای ملی پایان داده شد، اما منازعه در میان دولت‌های ملی به حدی رسید که به منطق اصلی حاکم بر صحنه روابط بین‌الملل تبدیل شد.

تغییر در تعریف امنیت و منشأ تهدید در گفتمان فرامدرن، اصالت منازعه را به اصالت همکاری مبدل ساخت و به جای آنکه دولت‌های ملی را مبنای ایجاد امنیت قرار دهد، انسان را در کانون معادلات امنیتی قرار داده و برای رفع تهدیدات عینی و ذهنی علیه او به عنوان عضوی از جامعه بشری جهانی تلاش می‌نماید. (۴۹)

شکل‌گیری چنین نگرشی نسبت به امنیت، بار دیگر این پدیده را از وابستگی مفهومی رها کرده و استقلال آن از مفاهیمی چون جنگ، قدرت و منفعت را در پی خواهد داشت. با تکوین این تحول، امنیت به برترین هدف تبدیل می‌شود و لزوم وجود سیاست و استراتژی جهانی برای حفظ و حراست از آن اجتناب‌ناپذیر می‌گردد.

۲. سیاست

با تحولی که در مفهوم امنیت به واسطه تکوین گفتمان فرامدرن ایجاد می‌شود، این ادعا که «دولت‌های ملی متمرکز - هرچند عنصری غالب بر جوامع نوین غربی محسوب می‌شوند - به هیچ وجه محتوم نیستند.» (۵۰) بیش از پیش قابلیت پذیرش می‌یابد، اما محتوم‌نبودن این دولت‌ها را نمی‌توان به منزله پایان سیاست به معنای «رهبری» تلقی کرد؛ زیرا حتی اگر

دولت‌های ملی تضعیف یا مضمحل شوند، حفظ و صیانت از امنیت جهانی نمی‌تواند بی‌نیاز از شکل‌گیری حاکمیتی در همین سطح باشد. بدین ترتیب پایان حاکمیت دولت‌های ملی (بر اساس یک دیدگاه ایده‌آلیستی) نه به معنی پایان سیاست به طور کلی، بلکه به معنی پایان نوعی از سیاست و آغاز نوع دیگری از آن است که رابطه رهبری را نه در سطح واحدهای ملی، بلکه در سطح جهانی گسترش می‌دهد.

تحقق همکاری در سطح جهانی که نیازمند شکل‌گیری حاکمیت جهانی است، مبنایی ایده‌آلیستی دارد و طبعاً وقوع آن در کوتاه‌مدت میسر نیست. در عین حال شکل‌گیری حاکمیت‌های فراملی بر اساس دیدگاه اینترناسیونالیستی که با فرض حفظ دولت‌های ملی انجام می‌شود، واقعیتی غیرقابل انکار است که تا حد زیادی صورت تحقق به خود گرفته و مصادیق بسیاری از آن را می‌توان به وضوح در قالب نظام‌های منطقه‌ای و بین‌المللی مشاهده کرد. (۵۱)

شکل‌گیری رابطه رهبری در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی به معنای شکل‌گیری مفهومی جدید از سیاست است که ارتباط وثیقی با مفهوم جدید امنیت به معنای همکاری و همگرایی دارد و طبعاً اجرای چنین سیاستی مستلزم شکل نوینی از استراتژی با گستره فراملی نیز هست.

۳. استراتژی

رابطه استراتژی و سیاست نیز همانند رابطه سیاست و امنیت همواره برقرار بوده و در گفتمان فرامدرن نیز همانند گفتمان‌های دیگر وجود داشته است. به تبع چنین رابطه‌ای است که استراتژی در گفتمان فرامدرن در صدد است پیشبرد صلح از طریق همکاری در سطح جهانی را در دستور کار خود قرار دهد. (۵۲)

مبنای تعریف امنیت در این گفتمان، «جامعه انسانی» است و مفهوم سیاست بیانگر شکل‌گیری حاکمیت‌های فراملی (حاکمیت منطقه‌ای و بین‌المللی بر اساس تکامل دیدگاه رئالیستی و حاکمیت جهانی بر اساس دیدگاه ایده‌آلیستی) می‌باشد. بنابراین مفهوم استراتژی نیز چیزی جز «مهندسی کردن تحولات و رفتارها در گستره جهانی» (۵۳) نخواهد بود. به عبارت دیگر، همسنگ امنیت جهانی و سیاست جهانی، می‌بایست از «استراتژی جهانی» نیز سخن گفت که معنایی جز به‌کارگیری تمامی امکانات برای تحقق اهداف جهانی (انسانی) ندارد.

مفهوم استراتژی یا مهندسی جهانی، همانند تحقق حاکمیت جهانی، الگویی ایده‌آلیستی است و تا مادامی که چنین حاکمیتی شکل نگیرد، طبعاً نمی‌توان از آن سخن به میان آورد؛ اما همان‌گونه که از امنیت و سیاست منطقه‌ای و بین‌المللی به عنوان نمونه‌هایی تحقق‌یافته یاد می‌شود، از استراتژی منطقه‌ای و بین‌المللی که امروزه برای تأمین اهداف مجموعه‌هایی در این سطح به کار گرفته می‌شود نیز می‌توان سخن گفت. در واقع می‌توان تحول بنیادینی را که در مفهوم امنیت و سیاست رخ داده به عرصه استراتژی نیز تعمیم داد تا از عهده پاسخگویی به تحولات استراتژیک در عرصه بین‌المللی برآید. (۵۴)

نتیجه‌گیری

بررسی سیر تحول تاریخی - گفتمانی مفاهیم امنیت، سیاست و استراتژی نشانگر آن است که نه فقط تأخر وجودی امنیت بر سیاست و استراتژی - به عنوان مفروض بنیادین ادبیات موجود، تأیید نمی‌شود؛ بلکه با وجود مقارن‌بودن تحول تاریخی - گفتمانی مفاهیم مذکور، از تقدم شکل‌گیری مفهوم امنیت نسبت به سیاست و استراتژی در درون هر گفتمان نیز می‌توان سخن به میان آورد. به عبارت دیگر نه فقط تحول تاریخی - گفتمانی این مفاهیم مقارن با یکدیگر بوده، بلکه رابطه‌ای سلسله‌مراتبی میان امنیت، سیاست و استراتژی نیز در درون هر گفتمان وجود داشته که تقدم امنیت بر سیاست و استراتژی را معنادار می‌کند.

فرد، غیرقابل تجزیه‌ترین واحد تحلیل برای تبیین این رابطه است و چنانچه حتی سیاست و استراتژی را به این سطح تحلیل نیز تقلیل دهیم و بر این اساس از انگیزه شخصی رهبری و هنر و استعداد فردی سخن به میان آوریم، بازهم آنچه تعیین‌کننده آنهاست، چیزی جز دغدغه فردی امنیت نبوده است. امنیت در این سطح یعنی بقا و موجودیت فردی که حفظ آن نیازمند به‌کارگیری امکانات و استعدادهای موجود می‌باشد. اما به دلیل آنکه دستیابی به این هدف به صورت فردی امکان‌پذیر نبوده است، روابط بین فردی، شکل گرفته و بدین ترتیب مفهوم سیاست و استراتژی مؤخر بر شکل‌گیری چنین روابطی و لازمه تشکیل اجتماع بوده است که این خود دلیلی بر تقدم مفهوم امنیت بر مفاهیم سیاست و استراتژی می‌باشد.

رابطه مفاهیم امنیت، سیاست و استراتژی در کانونی‌ترین حلقه خود در گفتمان سنتی شکل گرفت. در این گفتمان، حفظ بقا و موجودیت فردی و گروهی (امنیت) از طریق ایجاد رابطه رهبری (سیاست) و هنر به‌کارگیری امکانات موجود (استراتژی) در دستور کار قرار گرفت تا رابطه سلسله‌مراتبی میان این مفاهیم معنادار شود. در عین حال این رابطه در حلقه‌های بعدی و در سیر تحول تاریخی خود در گفتمان‌های فراستنی، مدرن و فرامدرن دستخوش دگرگونی‌ها یا به عبارت صحیح‌تر انحراف‌هایی شده است.

به تبع جایگزینی رابطه انسان - انسان به جای رابطه انسان - طبیعت و شکل‌گیری اجتماعات یکجانشین و دارای سرزمین در اواخر دوران سنتی، حفظ بقا و موجودیت تحقق یافت؛ اما رابطه انسان‌ها با یکدیگر و شکل‌گیری و تکامل اجتماعات بشری، تهدید آنها علیه یکدیگر را در پی داشت و با تحول مفهوم امنیت به فقدان تهدید (نظامی) علیه قلمرو سرزمینی، هنر فرماندهی و راهبری نظامی برای حفظ و صیانت از آن مورد توجه قرار گرفت. در این گفتمان، مفهوم امنیت با مفاهیم جنگ و استراتژی (نظامی) درهم تنیدگی خاصی یافت؛ زیرا فقدان تهدید با جنگ مترادف شد و استراتژی به معنی هنر فرماندهی و راهبری نظامی برای تحقق آن اجتناب‌ناپذیر گشت. همین درهم‌تنیدگی برخی را به نتایج نادرستی کشانده، به گونه‌ای که امنیت را در نبود جنگ و استراتژی نظامی را محقق‌کننده آن دانسته و بدین ترتیب رابطه سلسله‌مراتبی امنیت، سیاست و استراتژی را وارونه (از استراتژی به امنیت) ترسیم می‌کنند. این در حالی است که مسأله یادشده، نه در برگزیده تمام دوره‌های تاریخی، بلکه فقط مختص دوران / گفتمان فراستنی است؛ اما کسانی که امنیت را در ذیل استراتژی و مطالعات امنیتی را در ذیل مطالعات استراتژیک قرار می‌دهند نقطه آغاز بررسی خود را همین دوران می‌دانند و به دلیل تعمیم آن به دوران‌های بعد به چنین نتیجه‌ای می‌رسند.

حلقه دوم رابطه امنیت، سیاست و استراتژی نیز به دلیل منتهی‌شدن به ناامنی، موجد شکل‌گیری مفهوم جدیدی از امنیت شد که مبتنی بر کسب قدرت و توانایی در چارچوب مرزهای ملی بود. بدین ترتیب گفتمان جدیدی تکوین یافت که این بار سیاست به معنی قدرت را به دلیل تشابه با تعریف امنیت در آن ادغام کرد. در این گفتمان به تبع تعریف امنیت که مبتنی بر کسب قدرت و توانایی بود، مفهوم سیاست با قدرت و منفعت هم‌نشین و در واقع

جایگزین گردید و استراتژی عبارت شد از هنر به کارگیری امکانات و توانایی‌های ملی برای دستیابی به امنیت (= قدرت). این جایگزینی مفهومی، بستری برای خلط مفهومی امنیت و سیاست شد و زمینه ادغام یا حداقل وابستگی امنیت به سیاست و مطالعات امنیتی به مطالعات سیاسی را فراهم ساخت. در واقع افرادی که مفاهیم امنیت و سیاست را با یکدیگر پیوند داده و حوزه‌های مطالعاتی آنها را متداخل در یکدیگر تصور می‌نمایند، بررسی‌های خود را نیز از این گفتمان شروع می‌کنند و نتایجی را که از بررسی این رابطه در گفتمان مدرن می‌گیرند به تمام تاریخ تحول مفهومی و مطالعاتی امنیت و سیاست تعمیم می‌دهند.

هرچند تعریف امنیت به کسب قدرت و توانایی در گفتمان مدرن به ایجاد امنیت در سطح ملی انجامید، اما خود موجد ناامنی بیشتر و در سطحی بالاتر شد؛ به گونه‌ای که ضرورت تحول مفهوم امنیت از کسب قدرت و توانایی به همگرایی منطقه‌ای و بین‌المللی و همکاری جهانی را اجتناب‌ناپذیر ساخت. چنین تحولی در مفهوم امنیت موجد شکل‌گیری حاکمیت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی (بر اساس دیدگاه رئالیستی) و منادی شکل‌گیری حاکمیت جهانی (بر اساس دیدگاه ایده‌آلیستی) شده و به کارگیری یا مهندسی امکانات و استعدادهای منطقه‌ای، بین‌المللی و جهانی برای دستیابی به امنیت در گستره‌ای فراملی را مورد توجه قرار می‌دهد. این مفهوم از امنیت، سیاست و استراتژی به مسأله دیگری در مطالعات امنیتی انجامیده است که همانند دو مسأله مطرح شده در گفتمانهای فراستی و مدرن نتیجه‌ای جز تقلیل مفهوم امنیت به همکاری و وابستگی مطالعات امنیتی به مطالعات منطقه‌ای و سیاست و روابط بین‌الملل در بر نداشته است. این در حالی است که چنین تعمیمی نیز نمی‌تواند به لحاظ علمی و منطقی مورد پذیرش قرار گیرد و در بررسی‌های امنیتی لازم است بر اساس توجه به متفاوت بودن سیر تحول مفهومی و مطالعاتی حوزه‌های مذکور، به این مسایل توجه شود. بر اساس آنچه گفته شد، در بررسی‌های امنیتی باید به چند نکته اساسی توجه داشت:

یک. سیر تحول مفهوم امنیت، سیاست و استراتژی با سیر تحول حوزه مطالعات امنیتی، مطالعات سیاسی و مطالعات استراتژیک متفاوت است؛ زیرا مفاهیم مذکور قدمتی به اندازه حیات آدمی داشته‌اند، در حالی که سیر تحول تاریخی مطالعات امنیتی بسیار محدودتر است و یکسان تلقی کردن این دو مقوله نتیجه‌ای جز تقلیل و در نهایت ابهام و پیچیدگی آنها ندارد.

دو. مفهوم امنیت، سیاست و استراتژی با مفهوم امنیت ملی، سیاست ملی و استراتژی ملی نیز متفاوت است؛ زیرا مفاهیم اخیر صرفاً بیانگر سیر تحول مفهومی امنیت، سیاست و استراتژی در گفتمان مدرن هستند که تعمیم آنها به کل سیر تحول تاریخی - گفتمانی مفاهیم مذکور صحیح نیست.

سه. تاریخ بشر تاریخ تکامل مفاهیم امنیت، سیاست و استراتژی بوده است. اما این تاریخ تحول سیری استمراری را طی نکرده و گسست‌ها و پیوست‌ها، پیشرفت‌ها و پسرفت‌ها و امنیت و ناامنی در کنار یکدیگر معنادار بوده‌اند.

چهار. رابطه امنیت، سیاست و استراتژی همواره رابطه‌ای سلسله‌مراتبی بوده و تحول در مفهوم امنیت، تحول در سیاست و استراتژی را نیز به دنبال داشته است.

پنج. تحول مفاهیم امنیت، سیاست و استراتژی در گفتمان‌های سنتی، فراستنی، مدرن و فرامدرن بیانگر چارچوب کلی تاریخی است و در مطالعات موردی ضمن توجه به این چشم‌انداز کلی باید به ویژگی‌های خاص هر کشور توجه داشت، همچنانکه در هر گفتمان به تقسیم‌بندی‌های جزئی‌تر نیز می‌توان قایل بود.

شش. قایل شدن به رابطه سلسله‌مراتبی میان مفاهیم امنیت، سیاست و استراتژی در هر گفتمان و قایل بودن به تقدم زمانی امنیت بر مفاهیم دیگر، نباید به امنیتی‌کردن افراطی همه چیز منتهی شود. این عارضه‌ای است که می‌بایست از آن اجتناب نمود.

یادداشت‌ها

۱. خلیلی، رضا، «تحول تاریخی - گفتمانی مفهوم امنیت»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال هفتم، شماره ۲۳، بهار ۱۳۸۳، صص ۲۹ - ۷.
۲. برای مطالعه بیشتر نک. پستر، مارک، «فوکو و نظریه عدم استمرار در تاریخ»، حسینعلی نوذری، *تاریخ معاصر ایران*، سال اول، شماره ۱، ۱۳۷۶، صص ۹۰ - ۶۴.
۳. گیدنز، آنتونی، *جامعه‌شناسی*، منوچهر صبوری، تهران، نی، چ هشتم، ۱۳۸۱، ص ۶۸؛ لنسکی، گرهارد و جین لنسکی، *سیر جوامع بشری*، تهران، علمی و فرهنگی، چ دوم، ۱۳۷۴، ص ۱۲۶.
۴. لیتون، رالف، *سیر تمدن*، پرویز مرزبان، تهران، علمی و فرهنگی، چ سوم، ۱۳۷۸، ص ۳۲۶.
۵. تاجیک، محمدرضا، «قدرت و امنیت در عصر پسادرنیسم»، *فصلنامه گفتمان*، سال اول، شماره صفر، بهار ۱۳۷۷، ص ۱۱۷.
6. Snyder, Louis, *Varieties of Nationalism: A Comparative Study*, Hinsdale, Dryden Press, 1976, p. 27.
7. Mann, Michael, "Authoritarian and Liberalmilitarism: a contribution from comparative and historical sociology", *International Theory: Positivism and Beyond*, Cambridge, Cambridge University Press, 1996, pp. 118-227.
۸. نک. «تحول تاریخی - گفتمانی مفهوم امنیت»، پیشین، صص ۱۳ - ۱۰.
۹. تانسی، استیون، *مقدمات سیاست*، هرمز همایون‌پور، تهران، نشر نی، ۱۳۸۱، ص ۶۳.
10. Weber, Max, "Political a vocation", *Essay in Sociology*, Tranlated and edited and with introduction by H.H Greth and C. Wright Mills, London, Routledge, 1970, p. 77.
۱۱. برای مطالعه بیشتر نک:
- Morgan, L.H., *Studies in Ancient Society*, New York, Free Press, 1986.
- Mclenan, J.F., *Primitive Society*, New York, Oxford University Press, 1978.
12. *Studies in Ancient Society*, op.cit, p.38.
۱۳. غرایاق زندی، داود، *مفهوم امنیت در قالب گونه‌های مختلف دولت*، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۱، ص ۹.
۱۴. لطفیان، سعیده، *استراتژی و روشهای برنامه‌ریزی استراتژیک*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چ دوم، ۱۳۸۱، ص ۱.
۱۵. افتخاری، اصغر، «جامعه شبکه‌ای؛ نسبت منفعت با امنیت در آغاز هزاره سوم»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال چهارم، شماره ۱۱ و ۱۲، ۱۳۸۰، ص ۲۶.

۱۶. *مقدمات سیاست*، پیشین، ص ۶۵.
۱۷. *سیر جوامع بشری*، پیشین، ص ۱۷۷.
۱۸. دیاکوف، ولادیمیر، *تاریخ جهان باستان*، صادق انصاری و دیگران، تهران، اندیشه، چ دوم، ۱۳۵۲، ص ۹۸.
۱۹. دورانت، ویل، *تاریخ تمدن*، جلد اول، احمد آرام، تهران، علمی و فرهنگی، چ سوم، ۱۳۷۰، ص ۲۹.
20. *Finer, S.E., The History of Government: Ancient Monarchies and Empires*, Oxford, Oxford University Press, 1997, pp. 63-66.
۲۱. نک. «تحول تاریخی - گفتمانی مفهوم امنیت»، پیشین، صص ۱۷ - ۱۶.
۲۲. برای مطالعه نمونه‌هایی از این نگرشها نک:
- تریف، تری و دیگران، *مطالعات امنیتی نوین*، علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳، فصل اول.
- هافندورن، هلگا، «معمای امنیت: نظریه‌پردازی و ایجاد رشته‌ای در زمینه امنیت بین‌المللی»، در: *ارزیابی‌های انتقادی در زمینه امنیت بین‌الملل*، علیرضا طیب، تهران، نشر نی، ۱۳۸۰، صص ۲۲۲-۲۱۹.
- Knutsen, Torbiorn, *A History of International Relations Theory*, Manchester, Manchester University Press, 1992, pp. 5 - 12.
- Booth, Ken, "International relations theory versus the future", in: Ken Booth and Steve Smith (eds), *International Relations Theory Today*, Cambridge, Polity Press, 1995, pp. 340 - 348
۲۳. *مفهوم امنیت در قالب گونه‌های مختلف دولت*، پیشین، ص ۸.
۲۴. ارسطو، *سیاست*، حمید عنایت، تهران، علمی و فرهنگی، چ چهارم، ۱۳۸۱، کتاب دوم.
۲۵. نک. احمدی، حمید، *قومیت و قوم‌گرایی در ایران: از افسانه تا واقعیت*، تهران، نشر نی، ۱۳۷۸، صص ۳۹-۴۳.
۲۶. گارنت، جان، «مطالعات استراتژیک و فرضیات آن» در: جان بلیس و دیگران، *استراتژی معاصر: نظریات و خط‌مشی‌ها*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۹، صص ۷ - ۶.
۲۷. اسنایدر، کریگ ای. *امنیت و استراتژی معاصر*، سیدحسین محمدی‌نجم، تهران، دانشکده فرماندهی و ستاد، ۱۳۸۴، صص ۳۱ - ۳۰.
28. Sun-Tzu, *The Art of War*, Ralph D. Sawyer (trans), New York, Metro Books, 1994.
29. Gary, John S., *Strategic Studies: A Critical Assessment*, London, Aldwych Press, 1982.
۳۰. افتخاری، اصغر «سیر تحول مطالعات استراتژیک؛ روندهای جهانی و تجارب ایرانی»، در: *استراتژی امنیت ملی در جمهوری اسلامی ایران*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۴، صص ۳۰ - ۲۸.
۳۱. بلوخ، مارک، *جامعه فئودالی*، بهزاد باشی، تهران، آگاه، ۱۳۶۳.
۳۲. افتخاری، اصغر، «ابعاد انتظامی امنیت ملی»، در *امنیت ملی و نقش نیروی انتظامی*، تهران، سازمان عقیدتی سیاسی ناجا، ۱۳۷۹، ص ۲۹.

۳۳. بوزان، باری، *مردم، دولتها و هراس*، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، فصل هفتم.
۳۴. «تحول تاریخی - گفتمانی مفهوم امنیت»، پیشین، ص ۲۰.
۳۵. مورگنتا، هانس. جی، *سیاست میان ملتها*، حمیرا مشیرزاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۴، صص ۲۴۰ - ۲۲۷.
36. See: Thompson, W. Scott & Kenneth Jensen (eds), *Approaches To Peace: An Intellectual Map*, Washington D.C, Institute of Peace, 1991.
37. Bull, Alan R., *Modern Politics and Government*, Fourth Editions, London: Macmillan Education LTD, 2002.
۳۸. کاظمی، علی‌اصغر، *روابط بین‌الملل در تئوری و در عمل*، تهران، قومس، ۱۳۷۲، ص ۱۲۷.
۳۹. «جامعه شبکه‌ای؛ نسبت منفعت با امنیت در آغاز هزاره سوم»، پیشین، ص ۲۷.
40. See: Skinner, Q., *The Foundations of Modern Political Thought*, Cambridge, Cambridge University Press, 1978.
41. Krause, K. & Williams, M., "The foundations of critical security studies", in *Critical Security Studies*, Minneapolis, M.N. Press, 1997.
۴۲. هابز، توماس، *لویاتان*، حسین بشیریه، تهران، نشر نی، ۱۳۸۱، ص ۱۸۹.
۴۳. کالینز، جان ام، *استراتژی بزرگ؛ اصول و رویه‌ها*، کورش بایندر، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۳، ص ۲۱.
۴۴. علی‌نقی، امیرحسین، «جایگاه امنیت در استراتژی ملی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال پنجم، شماره ۱۶، ۱۳۸۱، صص ۲۱ - ۳۲۰.
45. Paret, P.(ed), *Makers of Modern Strategy*, Princeton, Princeton University Press, 1986, p. 138.
۴۶. خلیلی، رضا «تحول تاریخی - گفتمانی مفهوم امنیت» در *استراتژی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۴، صص ۱۳۱ - ۱۲۹.
47. See: Bull, H., *The Anarchical Society: A Study of Order in World Politics*, New York, Columbia University Press, 1977.
48. Held, David, *Democracy and the Global Order*, London, Polity Press, 1995, p. 33.
49. Bretherton, Charlotte, "Security after the cold war: towards a global paradigms", in: Bretherton, Charlotte & Geoffreg Ponton (eds), *Global Politics; An Introduction*, Cambridge & Massachusetts, Blackwell, 1996, pp. 137-138.
۵۰. *مقدمات سیاست*، پیشین، ص ۹۳.
۵۱. لیک، دیوید. ای و مورگان، پاتریک. ام، *نظمهای منطقه‌ای*، سیدجلال دهقانی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱.
۵۲. «مطالعات استراتژیک و فرضیات آن»، پیشین، ص ۱۰۲.
۵۳. «سیر تحول مطالعات استراتژیک؛ روندهای جهانی و تجارب ایرانی»، پیشین، ص ۳۱.

۵۴. برای مطالعه بیشتر در این زمینه نک.

- اشمیت، هلموت، *استراتژی بزرگ*، هرمز همایون پور، تهران، علمی و فرهنگی، چ دوم، ۱۳۷۳.

- Freedman, Larence, *The Revolution in Strategic Affairs*, London, Adelphi Paper, 1998, pp. 28-42.

شناسایی مرجع امنیت در رویکرد امنیت ملی امام خمینی (ره)

دکتر علی کریمی مله

عضو هیأت علمی دانشگاه مازندران

تاریخ ارائه: ۱۳۸۴/۷/۱۵

تاریخ تأیید: ۱۳۸۴/۸/۱۱

چکیده:

این مقاله با هدف بررسی و شناسایی مرجع امنیت در آرا و اندیشه‌های امام خمینی (ره) به تحریر درآمده است. نویسنده برای فهم مرجع امنیت سه شاخص پیشنهاد می‌نماید که عبارتند از مؤلفه تهدید، عوامل تأمین امنیت و اهداف و سیاست‌گذاری‌های امنیتی. در ادبیات امنیت ملی نیز در مجموع پنج مرجع شامل فرد، رژیم، جامعه، دولت و جهان احصا شده است. با توجه به این مؤلفه‌ها، مقاله حاضر بر آن است که مرجع امنیت از منظر امام (ره) مرکب و چندگانه و مشتمل بر جامعه، دولت و رژیم می‌باشد که با یکدیگر رابطه‌ای تعاملی و دیالکتیکی دارند و در بطن مرجع جامعه دو مؤلفه «اسلام» و «مردم» از جایگاه کانونی برخوردارند. در یک جمله می‌توان گفت که بدون رضایتمندی مردم و پشتیبانی آنان از حکومت و دولت، ارکان امنیت ملی ناستوار باقی می‌مانند. بنابراین در رویکرد ایشان، مرجع جامعه با لحاظ دو مؤلفه برجسته آن یعنی اسلام و مردم، بر دو مرجع دیگر اولویت و اصالت می‌یابد.

کلیدواژه‌ها: مرجع‌شناسی، دین‌باوری، جامعه‌گرایی، امنیت ملی، امام خمینی (ره)

مقدمه

نیاز به امنیت و رفتار امنیت‌جویانه قدیمی‌ترین نیاز آدمی و انگیزه کنش او و از حیاتی‌ترین اهداف اجتماعات انسانی در اشکال مختلف خانوادگی، قبیله‌گی، امپراطوری، دولت - ملت و نظام جهانی بوده است؛ اما به رغم این نیازمندی عینی کهن و ریشه‌دار، کاوش نظری و واکاری ابعاد مختلف آن قدمت چندانی ندارد و حداکثر به آغاز جنگ سرد در دهه ۱۹۵۰ م. بازمی‌گردد. این مفهوم با پیچیدگی‌هایش پرسش‌های بسیاری را به اذهان متبادر ساخته که پاسخ‌گویی بدانها تکوین نظریات، مکاتب و رویکردهای متنوع امنیتی را موجب شده است.

از جمله پرسش‌واره‌هایی که ذاتی مفهوم امنیت بوده و پاسخ به آن به ابهام‌زدایی و ایضاح آن می‌انجامد، مفهوم «مرجع امنیت» است. زیرا اولین سوالی که به محض شنیدن واژه امنیت تصور می‌شود، «امنیت چه کسی؟ یا امنیت کدام واحد؟» می‌باشد. مکاتب و گفتمانهای مختلف امنیت ملی هر یک به فراخور مبادی معرفت‌شناسی و فلسفی خود به این پرسش پاسخ‌های متفاوتی داده‌اند که خود مستلزم بررسی توصیفی و تحلیلی جداگانه‌ای است. این مقاله در راستای بومی‌سازی ادبیات امنیت ملی و با این مفروض که امام خمینی (ره) به مثابه سیاستمدار، ایدئولوگ و فقیه هنوز از مرجعیت کافی برای فهم و اندیشه‌ورزی و طراحی سیاست‌های امنیت ملی نزد توده مردم، صاحب‌نظران و نخبگان سیاسی برخوردار است و آرای ایشان در این زمینه‌ها به اندازه کافی واکاری نشده است، درصدد پاسخ‌یابی برای این پرسش است که «مرجع امنیت» در رویکرد امنیت ملی امام خمینی چیست؟ به عبارت دیگر بقا و دوام کدام واحد آماج تهدید واقع می‌شود و یا با صیانت از کدام واحد می‌توان به امنیت ملی دست یافت؟

این پرسش اصلی مذاقه درباره سؤال‌های فرعی دیگر همانند اینکه «روش فهم مرجع امنیت در ادبیات امنیت ملی چیست و با استناد به کدامین گزاره‌ها، مفاهیم و آموزه‌ها می‌توان به درک قابل‌اعتنایی از مرجع امنیت دست یافت؟» و یا اینکه «تیپولوژی مراجع امنیت وجود چند مرجع را می‌نمایاند؟»، را ضروری می‌سازد که این نوشتار با رعایت اختصار عهده‌دار جواب‌گویی بدان‌هاست.

این نوشتار با رویکردی توصیفی و با اتکا به روش کتابخانه‌ای و اسنادی و با تأمل در گفتار و آرای امام خمینی (ره) که در کتاب صحیفه نور گردآوری شده است و نه تحلیل رفتار و

سیاست‌های امنیتی دوره حیاتشان که موضوعی مستقل و از منظری مجزا قابل مطالعه است، پس از بررسی و شناسایی مؤلفه‌های امنیت ملی و احصای عوامل تهدید آن از نگاه ایشان به این فرضیه نایل آمده که مرجع امنیت در رویکرد امنیت ملی امام خمینی (ره) مرکب و متشکل از جامعه، رژیم و دولت است که با یکدیگر رابطه‌ای تعاملی و دیالکتیکی دارند. گزاره فوق پس از شناسایی مؤلفه‌های مقوم امنیت ملی و احصای عوامل تهدید آن از نگاه امام (ره) استخراج شده است. البته بر این باورم که توصیف موضوع گام آغازین فهم آن بوده و تحلیل و تبیین گفتمانی رفتار و سیاستگذاری‌های امنیتی امام (ره) به ویژه مداخله معرفت‌شناسانه آن مستلزم پژوهش عمیق‌تر از سوی اندیشه‌ورزان و امنیت‌پژوهان است.

مقاله برای نیل به مقصود پژوهش، صورتبندی خود را با زیرساخت مفهوم‌شناسی مرجع امنیت و فهم آن آغاز نموده و پس از بیان گونه‌های مختلف مرجع امنیت ملی و تبیین مؤلفه‌های امنیت‌زا و عوامل امنیت‌زدا در آرای امام (ره)، استخراج مرجع امنیت در رویکرد ایشان را در مظان توجه خود قرار داده است.

با توجه به نکات بالا و در بررسی مقایسه‌ای رویکرد امنیت ملی امام خمینی (ره)، باید بدین پرسش‌ها پاسخ گفت که اهم عوامل قدرت ملی که سهم قابل ملاحظه‌ای در تقویت امنیت ملی دارند و به عبارت دیگر مؤلفه‌های تأمین‌کننده آن کدامند؟ و به نظر ایشان اهم تهدیداتی که پایایی و پویایی جمهوری اسلامی ایران را با خطر مواجه می‌سازد، چه عناصر و متغیرهایی است و اساساً سیاستگذاری‌ها و طرح‌ریزی‌ها باید ناظر به تأمین امنیت چه واحدی باشد؟ برای پاسخ به چنین سؤالاتی نکات زیر باید مد نظر قرار گیرند.

الف. مفهوم‌شناسی مرجع امنیت

از جمله پرسش‌واره اساسی که همراه با مفهوم «امنیت ملی» به اذهان متبادر می‌شود و سهم بسزایی در ایضاح و ابهام‌زدایی از آن و هویت‌بخشی بدان دارد، تعیین مرجع امنیت است. چه امنیت ارکان مفهومی مختلفی دارد که بدون در برداشتن تلویحی یا تصریحی آنها فهم کامل آن ناتمام و غیروافی به مقصود می‌نماید. زیرا فهم امنیت مستلزم پاسخ‌گویی به این گزاره است که امنیت برای چه و کدامین واحد مدنظر است و اساساً موضوع سیاستگذاری‌های امنیتی و

مخاطب تهدیدات کدام است و این سیاستگذاری‌ها در پی آنند که امنیت چه واحدی را تأمین نمایند و یا از منظر تجویزی^۱ تأمین امنیت پایدار کدام واحد مطلوب است؟ با این توضیح می‌توان مرجع امنیت را عبارت از واحدی دانست که موضوع سیاستگذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های امنیتی واقع شده و هدف اصلی آن سیاست‌ها تقلیل تهدیدات و تأمین امنیت پایدار آن واحد است.

مرجع امنیت مانند خود مفهوم امنیت ملی ایده‌ای برخوردار از اجماع نیست و امنیت‌پژوهان مختلف هریک به فراخور رویکرد، رهیافت و روش‌شناسی ویژه خود و نیز با توجه به تیپولوژی رژیم‌های سیاسی و ساخت قدرت سیاسی آن، مرجع خاصی را انتخاب و بر آن تمرکز نموده‌اند که در ادامه این نوشتار گونه‌شناسی مراجع امنیت مورد توجه قرار می‌گیرد؛ اما نخست باید روش فهم آن را دریافت.

ب. شاخص‌های شناسایی

نخستین پرسشی که جستجوی پاسخ آن در ادبیات امنیتی ضروری به نظر می‌رسد، به دست آوردن شاخص‌هایی است که شناسایی مرجع امنیت در رویکردها، گفتمان‌ها و مکاتب امنیت ملی مختلف را میسر می‌سازند. چگونه می‌توان دریافت که یک نظریه یا رویکرد کدامین واحد را مرجع اصلی امنیت معرفی می‌کند؟ در پاسخ باید متذکر شد که اگرچه ادبیات امنیت ملی بر شیوه فهم مرجع امنیت به صراحت دلالتی ندارد؛ اما اندکی واکاوی نظری، امنیت‌پژوه را به آموزه‌ها و مفاهیمی دلالت می‌کند که ناظر به معرفی چند شاخص اصلی برای درک مرجع امنیت می‌باشد. به نظر نگارنده، توجه امنیت‌پژوهان، رویکردها و گفتمان‌های امنیتی به گزاره‌های زیر می‌تواند حاکی از تمرکز آنها بر مرجع اصلی امنیت باشد:

یک. مؤلفه تهدید؛ یعنی آن رویکرد چه عناصر و عواملی را موجب تهدید می‌داند و رخداد یا تشدید آن وقایع را موجب تهدید بقا یا دوام واحد مورد نظر معرفی می‌کند؟ مثلاً اگر صاحب‌نظری بر این باور باشد که تخریب محیط‌زیست، امنیت کره خاکی و زیستگاه طبیعی

بشر را با خطر مواجه می‌سازد و یا جنگ تمامیت ارضی کشور را مخدوش می‌کند، در اولی جامعه جهانی و در دومی دولت را مرجع امنیت انتخاب کرده است.

دو. عوامل تأمین امنیت؛ یعنی وجود و تقویت چه مؤلفه‌هایی را مقوم امنیت آن و مستلزم قوام و دوام آن پیشنهاد می‌نماید. به عنوان مثال اگر رویکردی بر این گزاره تأکید نماید که رضایت‌مندی شهروندان از قابلیت پاسخ‌گویی حکومت و باورمندی آنها به مبانی مشروعیت نظام سیاسی ضامن امنیت آن می‌باشد و یا تشکیل نهادهای برخوردار از ضمانت اجرایی مؤثر، یا رژیم‌های بین‌المللی مؤثرترین عنصر تأمین امنیت جهانی‌اند، مرجع امنیت در گزاره نخست رژیم و در گزاره دوم جامعه جهانی است.

سه. اهداف و سیاست‌های امنیت ملی؛ تبیین اهداف امنیت ملی و سیاستگذاری‌های ناظر به آن می‌تواند به درک بهتری از مرجع امنیت بیانجامد. مثلاً در هدف حفظ تمامیت ارضی، ارتقای کیفیت زیست مردم یا تحقق صلح و ثبات جهانی، مرجع امنیت به ترتیب دولت، مردم و جامعه جهانی می‌باشد.

بنابراین با توجه به سه متغیر تهدید یا آسیب‌پذیری، مبانی و عوامل قدرت و تأمین امنیت و اهداف و سیاستگذاری‌های امنیت ملی می‌توان به فهم درست مرجع امنیت نایل آمد.

ج. گونه‌شناسی مراجع امنیت

به رغم اذعان به فقدان اجماع و اتفاق نظر بین امنیت‌پژوهان در خصوص مرجع امنیت، مرور اجمالی کتابشناختی بر ادبیات موضوع و لحاظ عقلی چنین می‌نمایاند که مراجع پنج‌گانه زیر را می‌توان برای امنیت قابل احصاء دانست: فرد^۱، رژیم^۲، جامعه^۳، دولت^۴ و جامعه جهانی^۵.

1 . Individual
2 . Regime
3 . Society
4 . State
5 . World Society

۱. دولت

مکتب واقع‌گرایی که بازتابنده رویکرد سخت‌افزاری^۱ در فضای پس از جنگ جهانی دوم و مبین وضعیت امنیتی کشورهای توسعه‌یافته غربی به ویژه ایالات متحده آمریکا بود، با تأکید بر ماهیت آنارشیک نظام بین‌الملل و در نتیجه ضرورت کنش‌گری دولت، آن را به عنوان بازیگر اصلی تعیین و معرفی می‌کند.^(۲)

باری بوزان^۲ که از جمله مبرزترین نمایندگان این دیدگاه است، ضمن تأکید بر مرجعیت دولت در امنیت؛ در مقام شمارش و گونه‌شناسی تهدیدات امنیتی، سه دسته را برمی‌شمارد: تهدیدهایی که متوجه ایده دولت (ناسیونالیسم) هستند، تهدیدهایی که متوجه وجود فیزیکی و مادی دولت (جمعیت و منابع) می‌شوند و بالاخره تهدیدهایی که سازمان دولت (سیستم سیاسی) را هدف قرار می‌دهند.^(۳) چنانکه از این تقسیم‌بندی پیداست، تهدیدات امنیتی در نسبتی که با موضوع محوری یعنی دولت برقرار می‌کنند، قابل شناسایی و فهم می‌شوند.

بوزان به رغم اعتقاد به سطوح مختلف امنیت فردی و ملی، اذعان می‌کند که بین این سطوح چنان رابطه‌ای وجود دارد که تغییرات ایجادشده در امنیت فردی نمی‌تواند به ایجاد تغییرات فوری و بی‌ثبات‌کننده در دولت بیانجامد. به نظر وی امنیت فردی رابطه‌ای تبعی نسبت به ساختارهای عالی‌تر دولت دارد؛ لذا در درجه‌ای نازل‌تر از آن قرار داشته و با آن همسنگ نیست.

ناگفته نماند که دیدگاه بوزان از جهات مختلف و از سوی صاحب‌نظران و امنیت‌پژوهان گوناگون مورد نقد واقع شده است. برای مثال بندیک اندرسون^۳، بوث^۴ و اسمیت^۵ با تأکید بر عواملی مانند وجود کارویژه‌های غیرامنیتی برای دولت، شأن‌ابزاری دولت‌ها در مقام امنیت‌سازی و تنوع مفهوم دولت، دیدگاه دولت‌محور او در مطالعات امنیتی را مورد نقد قرار داده و مراجع بدیل دیگری را به جای دولت که شمول مفهومی و کاربرستی عملیاتی بیشتری داشته باشد، معرفی کرده‌اند.^(۴)

1 . Hard Ware approach

2 . Barry Buzan

3 . Benedict Anderson

4 . Booth

5 . Smith

۲. رژیم

از دیدگاه برخی امنیت‌پژوهان، رژیم سیاسی^۱ به معنی صاحبان قدرت و نخبگان ایزاری^۲، قدرتمندترین مرجع امنیت به شمار می‌رود. در این برداشت هدف محوری طرح‌ها، الگوها و رژیم‌های امنیتی، صیانت از رژیم حاکم و تأمین امنیت آن و نه حمایت و حفاظت از شهروندان است. به بیان دیگر ماهیت تهدیدزایی یک پدیده در نسبت آن با موجودیت رژیم حاکم و تضعیف مبانی و عوامل قدرت آن سنجش می‌شود. چنین تلقی‌ای به ویژه در دوران پیشادولت^۳ که تأمین امنیت فرد حاکم مثل رئیس قبیله، پادشاه یا امپراطور یا گروه حاکم مثل حکومت طبقه اشراف و یا در دوران دولت طبقاتی^۴، حمایت از امنیت و منفعت طبقه حاکم را در قانون توجه قرار می‌داد، صادق است که با گذار به دوران دولت ملی^۵، این مرجع دچار جابه‌جایی شد. ناگفته نماند که امروزه چنین رویکردی در رابطه با آن دسته از نظام‌های سیاسی غیردموکراتیک که با بحران مشروعیت مزمن مواجهند، صادق است؛ زیرا در اینگونه رژیم‌ها به دلیل فقدان پایگاه گسترده مقبولیت اجتماعی، فاصله عمیقی بین شهروندان و حکومت وجود دارد و به دلیل تقابل و قطبی‌شدن^۶ خواست و اراده مردم و حکومت، امنیت رژیم و شهروندان نه فقط متمایز از هم، بلکه در مقابل هم قرار می‌گیرد. رژیم‌های توتالیتر و دیکتاتوری‌های مطلقه در این دسته قرار می‌گیرند.

نیکول بال^۷ از زمره قایلین به این دیدگاه است. وی با توجه به تفاوت‌های عمیق ساخت قدرت سیاسی در اغلب کشورهای جهان سوم و کشورهای توسعه‌یافته بر این باور است که سیاست برخی از این کشورها آشکارا نه امنیت مردم بلکه تأمین اجبارآمیز امنیت الیت سیاسی است. (۵)

دیویس بی‌بارو و استیو چن نیز با اشاره به تفاوت مختصات محیط امنیتی کشورهای جهان سوم و توسعه‌یافته به طور مشابه، معتقدند که در جهان سوم امنیت رژیم از امنیت جامعه و

1 . Political regime
2 . Instrumenta elite
3 . Pre - state
4 . Class State
5 . Nation - State
6 . Polarization
7 . Nikole Ball

امنیت ملی متمایز است و تهدید امنیت ملی فقط آن دسته تهدیدات را شامل می‌شود که علیه صاحبان مقام و قدرت صورت گیرد.^(۶)

آنچه حایز توجه است اینکه در اینگونه رژیم‌ها، حکومت‌کنندگان با معادل‌سازی امنیت ملی با امنیت رژیم به دنبال بیشینه‌سازی قدرت کنترل و مانور خود بر سیاست‌های داخلی، افزایش قدرت بر علیه مخالفان و مشروعیت‌بخشی استفاده از روش‌ها و ابزارهای قهرآمیز علیه مخالفان داخلی به بهانه تهدید امنیت ملی هستند.

۳. جامعه

در دیدگاه جامعه‌محور که در تاریخ تحول امنیت‌پژوهی، متأخر به نظر می‌رسد، مرجع اصلی امنیت، نه فرد، دولت یا رژیم بلکه جامعه عنوان می‌شود. این دیدگاه به جای تکیه بر اقتدار یا قدرت، امنیت اجتماعی و هویت را جانشین آن می‌سازد و تحصیل امنیت را در گرو تثبیت و تقویت عقاید، هنجارها و ارزش‌های اجتماعی و حفاظت از صورت‌بندی الگوهای سنتی، زبان، گویش، فرهنگ، مذهب، آداب و رسوم، تشکیلات و ساختارهای اجتماعی و به طور خلاصه حفظ ممیزه‌های هویت ملی جامعه و تداوم آن می‌داند و تهدید امنیت ملی نیز زمانی رخ می‌دهد که عوامل درونی یا اقتضائات محیط بیرونی حفظ الگوها، ساختارها و هویت‌های یاد شده را در معرض مخاطره قرار دهد.

از منظر جامعه‌گرایان تأمین رضایت مردم، تحقق عدالت و برابری اجتماعی صرف نظر از تمایزات جنسیتی، طبقاتی و اقتصادی، شرط لازم نیل به صلح و ثبات و دستیابی به امنیت پایدار تصور می‌شود و هرگونه سیاست و فعالیتی که جنسیت‌محور یا طبقه‌مدار بوده و نتیجه آن تقلیل رضایتمندی همه‌جانبه مردم باشد، تهدید امنیت ملی قلمداد می‌شود.

کن‌بوث^۱ که از مبلغین این دیدگاه به شمار می‌رود با نقد دیدگاه‌های جنسیت‌پایه^۲ و مردم‌سالار امنیت ملی و تأکید بر مردم‌محوری در مطالعات امنیتی، یادآور می‌شود که مفهوم

1 . Ken Booth

2 . Robert Mandel

نوظهور امنیت بر این نگرش استوار است که تحقق عدالت اجتماعی - که برابری جنسی را نیز شامل می‌شود - برای نیل به صلح پایدار کاملاً ضروری است. (۷)

به نظر می‌رسد رابرت ماندل را نیز می‌توان در این دسته قرار داد؛ زیرا وی وقتی به ابعاد و متغیرهای امنیت فرهنگی اشاره می‌کند، در واقع به توسعه ابعاد امنیت می‌اندیشد؛ به گونه‌ای که حفظ هویت مردم و بالطبع جامعه محوری در مرکز اندیشه وی قرار می‌گیرد. (۸)

۴. فرد

در طیف‌هایی از مطالعات امنیتی به‌ویژه در مکتب انتقادی، فرد به عنوان مرجع اصلی امنیت معرفی شده و تهدیداتی که امنیت افراد را با خطر مواجه می‌سازند و یا شرایطی که به تأمین امنیت وی می‌انجامند، مورد توجه قرار گرفته‌اند. این مکتب برای جایگزین کردن فرد به جای دولت در مطالعات امنیتی و فهم شرایط امن و ناایمن، بر دو مفهوم کلیدی یعنی رهایی و رضایت تکیه می‌کند. در این مکتب رهایی عبارت است از آزاد کردن افراد از عوامل بازدارنده اجتماعی، فیزیکی، اقتصادی و سیاسی. بوث که خود از مبلغین و معتقدین این برداشت است، رهایی را برخورداری از اختیار و حق‌گزینش در چارچوب فرصت‌های برابر و به حداقل رساندن مقاومت و محدودیت در راه نیل به نیازهای بشری تعریف نموده است. از نظر او «رهایی از سلطه» یعنی آزادگشتن مردم (افراد و گروه‌ها) از فشارها و محدودیت‌های فیزیکی و رسانه‌ای که انسان‌ها را از دستیابی به اهدافشان باز می‌دارد، راه تأمین امنیت است. (۹)

در بعد «رضایت» نیز فردگرایان برآنند که نیل به شرایط ایمن و تقویت و تحکیم آن مرهون مقابله و فائق آمدن انسان بر حس نومیدی است که از شکاف بین وضعیت موجود و مطلوب ناشی می‌شود. مفهوم مخالف گزاره فوق این است که کاهش و حذف شکاف بین دو وضعیت یادشده به ارتقای سطح رضایتمندی شهروندان و در نتیجه افزایش ضریب امنیتی می‌انجامد.

۵. جامعه جهانی

تشدید وابستگی متقابل جهانی از اواخر دهه ۱۹۷۰م و نیز تسریع و تصعید فرایند جهانی‌شدن، فشارهای مختلف زیست‌محیطی که مرزهای قابل تقدیس حاکمیت ملی را به

آسانی درمی‌نوردند و تغییر زیست‌گاه طبیعی انسان در اثر گرم‌شدن کره زمین ناشی از اثرات گلخانه‌ای، تخریب لایه اوزون و از بین رفتن جنگل‌ها^۱ و کویری‌شدن فزاینده زمین و نیز مواجهه انسان با آلودگی‌های مختلف شامل باران‌های اسیدی، ضایعات سمی و تغییراتی که در فیزیولوژی اساسی کره خاک و چرخه مواد شیمیایی حیاتی در حال وقوع است، باورمندی به یکپارچگی سرنوشت بشر را تقویت نموده؛ به گونه‌ای که مهار و مدیریت عوامل برهم‌زننده امنیت یا بقای جامعه بشری و تلاش برای تمهید شرایط زیست‌ایمن در سطح جهانی را به موضوع نوین مطالعات امنیتی مبدل ساخته است. (۱۰)

در همین راستا امنیت‌پژوهانی چون کلودزیچ به جست‌وجوی مرجع امنیت در ورای دولت پرداخته و بر این باورند که تهدیداتی در حال تکوین است که فراتر از بقا و امنیت کشور یا جامعه و رژیم معین، بقا و امنیت بشریت را تهدید می‌کند. بنابراین سیاست‌ها و طرح‌های امنیتی باید به گونه‌ای ترسیم و اجرا گردد تا کمینه‌سازی تهدیدات متوجه زیست‌گاه بشر را هدف قرار دهد. به اعتقاد او سیاست امنیتی را می‌توان چنان تصویر کرد که تلاش گروه‌ها و دولت‌ها برای نفوذ به گستره جهانی و تأسیس سیستم امنیتی بین‌المللی را شامل شود. (۱۱)

د. مرجع‌شناسی امنیت در آرای امام‌خمینی(ره)

مقوله امنیت ملی در آرای امام(ره) با الهام از مبادی معرفت‌شناسی، جهان‌شناسی و انسان‌شناسی دینی از نظر رویکردی تلفیقی و مرکب از آرمان‌گرایی و واقع‌نگری بوده و توأمان از درون‌مایه‌های بسط‌محوری و حفظ‌پایگی برخوردار است (۱۲) و از نظر گفتمانی به گفتمان مدرن و نرم‌افزاری تعلق دارد.

با این توضیح که آرمان‌گرایی، امام(ره) را بدین گزاره رهنمون می‌شود که جست‌وجوی امنیت پایدار و اطمینان‌بخش، حکومت اسلامی را در پیوند ناگسستنی با امنیت امت اسلامی و حتی جهان مستضعفین ببیند و عوامل تهدیدزا و امنیت‌سوز فراملی را تهدید امنیت ملی نیز قلمداد نماید. از دیگر سو واقع‌گرایی با حفظ «اصالت‌های» ایدئولوژیک و اعتقادی، توجه به «ضرورت‌ها» را در سرلوحه توجه وی قرار می‌دهد و بیشتر بر فرصت‌ها و مقدورات امنیت‌ساز

برای واحد ملی و یا تهدیدات و مخاطراتی که متوجه آن است و اولویت‌بخشی به دفع و تقلیل آن تأکید می‌کند.

به علاوه، گفتمان مدرن امنیت با اجتماعی‌کردن امنیت یا تأکید بر امنیت اجتماعی‌شده، جامعه را جانشین دولت - نقطه ثقل امنیت در گفتمان سنتی - می‌کند. این گفتمان با پذیرش این پیش‌فرض که حکومت نمایندگی جامعه را بر عهده دارد و حکومت‌کنندگان، نمایندگان جامعه به شمار می‌روند و دیگر آنکه امنیت پدیده‌ای چندبعدی و مرکب از ابعاد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و نظامی است، امنیت پایدار را در گرو حفظ ارزش‌ها، هنجارها، و سنت‌ها و در یک کلمه «هویت» جامعه می‌داند و بر تهدیدات داخلی و ابعاد غیرنظامی تهدیدات تأکید زیادی می‌گذارد. (۱۳)

به عبارت دیگر، نگاه گفتمان مدرن و نرم‌افزاری به امنیت، نگاهی مرکب و چندبعدی است که بر اساس آن، مؤلفه‌ها و متغیرهای متنوعی هم در طیف عوامل امنیت‌زا و هم در بخش عوامل امنیت‌زدا اثرگذار می‌باشند. بنابراین با توجه به این گزاره مقدماتی و در نگاهی مقایسه‌ای می‌توان گفت که مروری اجمالی بر گفتارهای امام خمینی (ره) بر مدرن و نرم‌افزارگونگی گفتمانی و تلفیقی‌بودن رویکرد ایشان دلالت می‌کند و این واقعیت را از احصای مؤلفه‌های تأمین‌کننده امنیت و عوامل تهدیدکننده آن از نگاه ایشان می‌توان استنباط نمود. در این قسمت از مقاله نه به قصد استخراج و برشماری کامل عوامل مختلف تأمین یا تهدید امنیت ملی، بلکه به هدف ایضاح بهتر فرضیه، اهم تهدیدات امنیت ملی مورد اشاره قرار می‌گیرد:

اگر امنیت سیاسی را توانایی جامعه برای تداوم‌بخشی به ویژگی سیاسی - بنیادی خود تحت شرایط متحول و در مقابل تهدیدات احتمالی یا واقعی (۱۴) تعریف می‌کنیم، مؤلفه‌های تأمین‌کننده امنیت سیاسی از دیدگاه امام (ره) عبارتند از:

استقلال‌طلبی و ناوابستگی به قطب‌های قدرت (۱۵)؛ قانون‌مداری (۱۶)؛ انسجام و یکپارچگی سیاسی (۱۷)؛ مشارکت سیاسی و پشتوانه مردمی (۱۸)؛ پاسخگویی به مطالبات مردم و نمایش کارآمدی (۱۹)؛ گزینش نخبگان سیاسی مردمی و متعهد به مبانی انقلاب و نظام (۲۰)؛ هماهنگی نهادها و ساختارهای حکومت (۲۱)؛ خودباوری ملی (۲۲) و خدامحوری سیاست‌ها (۲۳).

در طیف تهدیدات سیاسی امنیت ملی نیز عوامل زیر به عنوان عوامل تهدیدزا مورد توجه امام(ره) واقع شده‌اند:

برون‌گرایی و وابستگی به بیگانگان(۲۴)؛ خوش‌بینی به ابرقدرت‌ها و هراس از آنها(۲۵)؛ جایگزینی قدرت با اقتدار(۲۶)؛ فاصله‌گیری از طبقات پایین و محروم جامعه(۲۷)؛ تعارض گفتاری و رفتاری نخبگان سیاسی(۲۸)؛ انزواگزینی، غفلت و بی‌تفاوتی نسبت به مسایل سیاسی(۲۹)؛ تفرقه و تعارض بین اقشار اجتماعی و گروه‌های سیاسی(۳۰)؛ قانون‌گریزی، ناستواری و بی‌ثباتی سیاسی(۳۱)؛ ضعف یا تضعیف نهادها و دستگاه‌های دولتی(۳۲)؛ توطئه‌چینی قدرت‌های خارجی به ویژه آمریکا(۳۳)؛ ناکارآمدی سازمان‌ها، رژیم‌ها و مجامع بین‌المللی(۳۴)؛ بی‌اهتمامی در فرایند گزینش‌گری سیاسی(۳۵) و فقدان اجماع ذهنی و عملی نخبگان سیاسی(۳۶).

در بعد امنیت فرهنگی - اجتماعی به عنوان کانونی‌ترین مسأله در منظومه اندیشه امنیتی امام(ره)، موضوعاتی در طول حیات سیاسی ایشان مورد عنایت قرار گرفته‌اند که بر جامعه‌پایگی مرجع امنیت در آرای ایشان دلالت دارد. از جمله مؤلفه‌ها و عوامل تأمین امنیت در این بعد عبارتند از:

۱. حاکمیت فرهنگ و ارزش‌های اسلامی در عرصه عمومی(۳۷)
۲. نظارت و مشارکت همگانی در کار دولت(۳۸)
۳. پویایی، زایش و بازتولید همیشگی فرهنگی مراکز مولد اندیشه (دانشگاه‌ها، مدارس و حوزه‌های علمیه)(۳۹)
۴. استقلال فکری(۴۰)
۵. تقویت اعتماد و امیدواری ملی(۴۱)
۶. خشونت‌گریزی و مهرورزی به مردم(۴۲)
۷. تقویت گروه‌ها و نهادهای مرجع(۴۳)
۸. رضایتمندی فزاینده مردم(۴۴)
۹. سلامت و تعهد رسانه‌های جمعی(۴۵)
۱۰. افزایش روحیه پایداری و ایستادگی ملی(۴۶)

امام خمینی (ره) علاوه بر توجه به عوامل امنیت‌زا در گفتارها و مواضعشان، عوامل و مؤلفه‌های امنیت‌زدا را نیز مورد اشاره قرار دارند که مهمترین آنها به شرح زیر است:

۱. ضعف انسجام ملی (۴۷)
 ۲. ضعف هویت دینی و ملی (۴۸)
 ۳. وابستگی فکری - فرهنگی نهادها و مراکز هویت‌بخش و اندیشه‌ساز (۴۹)
 ۴. اخلاق‌گریزی و اخلاق‌زدایی از سپهر عمومی جامعه (۵۰)
 ۵. کاهش قابلیت، بازتولید فرهنگی و ناتوانی اندیشه‌ورزی (۵۱)
 ۶. ضعف تبلیغاتی (۵۲)
 ۷. ناکارآمدی و بدکارکردی گروه‌های مرجع (روحانیون و روشنفکران) (۵۳)
 ۸. بی‌اعتمادی و نومیدی مردم (۵۴)
- مؤلفه‌های اقتصادی تأمین‌کننده امنیت ملی در رویکرد چندبعدی امنیتی امام (ره)، به صورت زیر برآورده شده است:
۱. خوداتکایی در نیازمندی‌های استراتژیک به ویژه در بخش کشاورزی (۵۵)
 ۲. پرهیز از مصرف‌گرایی و واردات محوری (۵۶)
 ۳. اتکا به متخصصین بومی (بومی‌سازی تولید، دانش و فناوری مربوطه) (۵۷)
 ۴. زمینه‌سازی برای واردات کالاهای مصنوع داخلی (۵۸)
 ۵. حمایت همه‌جانبه از اقشار مولد و تحقق مطالبات آنان (مثل کارگران و کشاورزان) (۵۹)
 ۶. مشارکت مردم در امور اقتصادی و سرمایه‌گذاری و اجتناب از دولت‌گرایی (۶۰)
 ۷. آرامش و رفاه اقتصادی و معیشتی مردم (۶۱)
- توجه به مؤلفه‌های فوق چنین می‌نمایاند که رویکرد امام (ره) در این حوزه درون‌گرایانه و معطوف به کاربست توانمندی‌ها و ظرفیت‌های موجود در داخل کشور بوده و متکی به حمایت مالی، اقتصادی و اعتباری بیگانگان نمی‌باشد. درون‌گرایی مردم‌محور چنان در آرای امام (ره) از قوت برخوردار است که حتی تهدیدات و فشارها و تحریم‌های اقتصادی را نه فقط تهدید امنیت ملی، بلکه زمینه‌ساز تقویت آن برمی‌شمارد. چنانکه فرمود:

«این محاصره اقتصادی را که خیلی از آن می‌ترسند من یک هدیه‌ای می‌دانم برای کشور خودمان، برای اینکه محاصره اقتصادی معنایش این است که مایحتاج ما را به ما نمی‌دهند. وقتی که مایحتاج را به ما ندادند خودمان می‌رویم دنبالش» (۶۲)

تهدیدات اقتصادی امنیت ملی از نگاه امام (ره) شامل عناصر زیر است:

۱. وابستگی اقتصادی (۶۳)
 ۲. بی‌کاری و کم‌کاری نیروهای مولد (۶۴)
 ۳. غفلت از نیازهای استراتژیک کشور مثل کشاورزی (۶۵)
 ۴. مصرف‌زدگی و واردات بی‌رویه کالاهای خارجی (۶۶)
 ۵. طمع‌ورزی و دست‌اندازی بیگانگان بر ذخایر و منابع استراتژیک کشور (۶۷)
 ۶. بی‌توجهی به اقتصاد و معیشت مردم (۶۸)
- امام (ره) در بخش امنیت نظامی نیز عناصر زیر را به عنوان مؤلفه‌های تأمین امنیت مورد توجه قرار داده‌اند:

۱. اسلام‌گرایی و معنویت‌جویی نیروهای مسلح (۶۹)
 ۲. توده‌ای کردن قوای مسلح از راه نهادسازی نظامی - مردمی (۷۰)
 ۳. وحدت، همکاری و هماهنگی بین نیروهای مسلح (۷۱)
 ۴. خوداتکایی در تولید تجهیزات نظامی (۷۲)
 ۵. پشتیبانی همیشگی مردم و دولت از نیروهای مسلح (۹۹/۱۵، ۲۶/۱۵) (۷۳)
- برجسته‌ترین تهدیدات نظامی امنیت ملی از دیدگاه امام (ره) به شرح زیراند:
۱. سیاسی‌شدن نیروهای مسلح (۷۴)
 ۲. اختلاف بین بخش‌های مختلف نیروهای مسلح (۷۵)
 ۳. ناهمراهی ملت با نیروهای مسلح (۷۶)
 ۴. فاصله‌گیری نیروهای مسلح از دیانت و معنویت (۷۷)
 ۵. ضعف روحی و خودناباوری نیروهای مسلح (۷۸)
 ۶. عدم مراعات اخلاق حرفه‌ای و بی‌انضباطی نیروهای مسلح (۷۹)
 ۷. مداخله و حمله نظامی دولت‌های بیگانه (۸۰)

۱. تحلیل یافته‌ها

احصای عوامل مقوم امنیت ملی و عناصر آسیب‌رسان و تهدیدزا نسبت به آن در آرا و گفتار امام(ره) بر گزاره‌های زیر دلالت می‌کند:

یک. نگاه امام(ره) به امنیت و ناامنی مرکب و چندبعدی است و از این منظر گفتمان امنیت ملی ایشان را می‌توان در زمره گفتمان مدرن و نرم‌افزاری جایابی نمود؛ زیرا اولاً هم‌نوا با هواداران رویکرد نرم‌افزاری، تهدیدات امنیت ملی صرفاً بعد نظامی ندارد؛ بلکه جامع‌نگری اقتضا می‌نماید که علاوه بر بعد نظامی، ابعاد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و حتی ابعاد نوظهوری چون بعد زیست‌محیطی را نیز شامل شود. ثانیاً تهدیدات فقط خاستگاه خارجی ندارند، بلکه مقدورات یا مخدورات و آسیب‌پذیری‌های داخلی، سهمی برجسته در تأمین یا تضعیف امنیت ملی ایفا می‌کنند؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت آسیب‌شناسی امنیتی بر تهدیدشناسی آن، اولویت زمانی و رتبی پیدا می‌کند.

دو. نفس کثرت‌انگاری در مؤلفه‌های امنیت‌زا و تهدیدات امنیت‌زدا بدین نکته رهنمون می‌شود که مرجع امنیت سویه‌ای جامعه‌گرایانه و مردم‌محور بیاید زیرا بسیاری از تهدیدات امنیت ملی ریشه داخلی داشته و متوجه موجودیت و بقای جامعه یا ارزش و مختصات هویتی آن می‌باشد. به علاوه استحکام و انسجام اجتماعی، رضایتمندی مردم، ارزشمندی و دین‌گرایی جامعه، قوام و پایایی امنیت ملی را به همراه دارد.

سه. امنیت‌شناسی امام(ره) سویه‌ای دین‌گرایانه دارد و صرفاً از خاستگاه سیاسی قدرت‌محور نشأت نمی‌گیرد. دین‌گرایی از دو جهت با تعیین و شناسایی مرجع امنیت پیوند می‌یابد. از یک سو با وسعت‌بخشیدن به جغرافیای کارکردی دولت اسلامی، امنیت و ناامنی آن را با امنیت و ناامنی امت اسلامی و حتی جهان محرومین گره می‌زند و از سوی دیگر موجب می‌شود جامعه را به طور عام، امنیت فرهنگی را به طور خاص و ممیزه‌های دینی را به طور اخص در مرکز ثقل مرجع‌شناسی امام(ره) قرار دهد. بنابراین، تهدیدات امنیتی و عوامل مقوم امنیت در نسبتی که با دین و نقشی که در تقویت دین‌باوری و التزام جامعه به آموزه‌های دینی یا تضعیف اعتقادی - التزامی بدان بازی می‌کند، فهم و سنجش می‌شود. به بیان دیگر صرف

دین‌باوری یا دینی‌نگری امنیت، جامعه‌محوری در مرجع امنیت را در پی دارد. در همین ارتباط امام(ره) اظهار داشتند:

«اینک که به توفیق و تأیید خداوند، جمهوری اسلامی با دست توانای ملت متعهد پایه‌ریزی شده است و آنچه در این حکومت اسلامی مطرح است و احکام حقوقی آن است، بر ملت عظیم‌الشأن ایران است که در تحقق محتوای آن به جمیع ابعاد و حفظ و حراست آن بکوشند که حفظ اسلام در رأس تمام واجبات است.» (۸۱)

چهار. مرجع امنیت که در این نوشتار از راه مطالعه مؤلفه‌ها و تهدیدات امنیت ملی استنباط می‌شود، در آرا و اندیشه امام(ره) وجهه‌ای ترکیبی و چندگانه دارد و جامعه، نظام و دولت را شامل می‌شود.

این مراجع رابطه‌ای تعاملی و دیالکتیکی با یکدیگر دارند. دولت به عنوان یکی از مراجع امنیت در آرای امام(ره)، همان جایگاه اصیل و محوری مکتب واقع‌گرایی را ندارد؛ زیرا مطابق مبانی معرفت‌شناسانه امام خمینی(ره)، موضوعاتی چون رباط یا مرزداري در فقه اسلامی، اصل استقلال‌طلبی و نفی سبیل در قرآن کریم، پذیرش اصل دیپلماسی در اسلام و قواعد عقل‌پایه اجتهاد شیعی، همانند اصل اهم و مهم، قلمرو ترخیص، احکام مصلحت‌پایه حکومتی و بسیاری قواعد دیگر، بر پذیرش ایده دولت - ملت، مفهوم سرزمین، وطن، کشور در منظومه فکری امام(ره) دلالت دارد که بالطبع توجه به مفاهیمی همچون امنیت، منفعت و مصلحت ملی را در افکار ایشان معنادار می‌نماید. (۸۲)

دلالت‌های قواعد و اصول فوق چنین می‌نمایند که تأمین امنیت دولت اسلامی و پرهیز از اختلال در ارکان آن و تقلیل و تهدید آسیب‌ها و تهدیدات متوجه آن، دولت را در اندیشه امنیتی امام(ره) به عنوان یکی از مراجع امنیت معرفی می‌نماید.

مرجع دیگر امنیت در آرای امام(ره) جامعه است که از نظر رتبی بر سایر مراجع تقدم و ارجحیت دارد و از میان ابعاد فرهنگی - اجتماعی امنیت ملی، نقش محوری به دین و شناسه‌های هویتی، ارزشی و مختصات اعتقادی و میزان التزام عملی به هنجارهای دینی تعلق می‌گیرد و اساساً اسلام هم توان‌افزا و در نتیجه امنیت‌ساز تلقی شده و هم آماج اصلی و نخستین تهدیدکنندگان امنیت جامعه به شمار می‌رود. به علاوه تضعیف و استحاله اسلام

جدی‌ترین تهدید هویت جامعه اسلامی ارزیابی شده و فرصت‌سازی، قدرت‌آفرینی و امنیت‌زایی و یا متقابلاً فرصت‌سوزی و امنیت‌زدایی سایر مؤلفه‌ها در نسبت آن با اسلام مورد سنجش قرار می‌گیرد. به عنوان مثال اسلام با انسجام‌بخشی و یکپارچه‌سازی نیروهای اجتماعی و افزایش قابلیت بسیج سیاسی شهروندان و ارتقای روحیه ملی، سهم بسزایی در بالابردن ضریب امنیتی جامعه ایفا می‌کند و فاصله‌گزینی جامعه از ارزش‌های اسلامی به جدی‌ترین آسیب و تهدیدات امنیت ملی منجر می‌شود. در همین راستا امام خمینی (ره) اذعان داشتند:

- تکلیف ما این است که از اسلام صیانت کنیم و حفظ کنیم اسلام را. (۸۳)

- وقتی می‌توانیم با قدرت‌های بزرگ مقابله کنیم و آسیب‌پذیر نباشیم که متعهد به اسلام، متعهد به احکام اسلام باشیم. (۸۴)

- من اطمینان دارم که تا این ملت توجه به خدا دارد، هیچ قدرتی نمی‌تواند به این آسیب برساند. (۸۵)

علاوه بر آن در رویکرد امنیتی جامعه‌محور امام (ره)، «مردم» از موقعیتی کلیدی برخوردارند و تجمع و ترکیب آن با دین‌باوری، قوی‌ترین عامل امنیت ملی و ناهمراهی آن با دیانت، دولت و حکومت، جدی‌ترین آسیب و تهدید امنیتی ارزیابی می‌شود. پاسخگویی به مطالبات چندلایه مردم و در نهایت تأمین رضایتمندی آنان، هدف اصلی سیاستگذاری‌های امنیتی و مشارکت توأم با بصیرت آنان در امور اجتماع و سیاست، حمایت پیوسته از ارکان حکومت و دولت و نظارت مستمر آنان بر عملکرد کارگزاران، از اساسی‌ترین راهکارهای تأمین امنیت ملی به حساب می‌آید؛ به گونه‌ای که بدون حمایت و پشتیبانی ملت از حکومت و دولت، ارکان امنیت ملی ناستوار می‌نماید. نظر به نقش تعیین‌کننده مردم در امنیت‌سازی است که امام (ره) به کرات و در مناسبت‌های مختلف همگان را بدان توجه داده و بیان داشتند:

- یک کشوری وقتی آسیب می‌بیند که ملتش بی‌تفاوت باشد راجع به آسیب‌ها. (۸۶)

- شما وقتی قدرت دارید که ملت دنبال شما باشد. (۸۷)

- تا این مردم را دارید خوف اینکه بتوانند به شما آسیب برسانند هیچ نداشته باشید. (۸۸)

- مردم هم که در صحنه حاضر و ناظرند دیگر هیچ ترسی نیست. (۸۹)

- اگر مردم کنار بروند همه شکست می‌خوریم. (۹۰)

- اگر با ملت خوش رفتاری کردید و جهات اسلامی را رعایت کردید، این ملت‌ها همراه شما هستند. آن وقت آسیب‌ناپذیر هستید. (۹۱)

یکی دیگر از مراجع امنیت که در سپهر آرای امام (ره) به سهولت قابل کشف و فهم می‌باشد، رژیم یا نظام است. اگرچه از نظر مفهومی در قاموس علم سیاست بین آن دو تفاوت‌هایی وجود دارد، اما با اندکی تأمل می‌توان گفت که مقصود امام (ره) از ضرورت حفظ نظام جمهوری اسلامی همان رژیم به معنای مصطلح آن است نه چیزی غیر از آن. بقا و دوام نظام جمهوری اسلامی از منظر امام (ره) از چنان اهمیت و مرکزی برخوردار است که می‌توان برای حفاظت از آن احکام اولیه شرعیه را نیز تعطیل نمود. شایان ذکر است که دلیل انتخاب رژیم به عنوان مرجع امنیت از سوی امام (ره) به خاطر نسبت ابزاری است که با اسلام برقرار می‌کند. رژیم جمهوری اسلامی به مثابه اولین تجربه استقرار نظام سیاسی دینی در عصر غیبت (عج)، ابزاری برای عملیاتی کردن آموزه‌های شریعت و دیانت به شمار می‌رود و تلاش برای تأمین امنیت آن به منزله فعالیت برای تقویت بنیادهای دین و متقابلاً اقدام برای تضعیف یا تهدید امنیت آن به عنوان تهدید ارکان شریعت می‌باشد. ایشان با اشاره به این نکته بیان کردند:

«اگر این جمهوری اسلامی از بین برود، اسلام آنچنان منزوی خواهد شد

که تا ابد مگر در زمان حضور حضرت نتواند سرش را بلند کند.» (۹۲)

پنج. سه مرجع امنیت در نظرگاه امام (ره)، با یکدیگر همپوشانی داشته و مکمل هم به شمار می‌روند. از دیدگاه امام (ره) چون حکومت از مقبولیت وسیع مردمی و پایگاه گسترده اجتماعی برخوردار است، تفکیک بین امنیت رژیم و امنیت جامعه به گونه‌ای که در رژیم‌های غیردموکراتیک به اذهان متبادر می‌شود، امکان‌ناپذیر است؛ بلکه آن دو رابطه‌ای التزامی با یکدیگر دارند. بدین معنی که فقدان یا تضعیف پشتوانه مردمی حکومت و میزان مقبولیت مردمی آن جدی‌ترین تهدیدات امنیت ملی را در پی دارد. از سوی دیگر حکومت نقش ابزاری نسبت به جامعه، دیانت اسلام و تحقق منویات آن ایفا می‌کند؛ بدین مفهوم که اتصاف هرچه بیشتر حکومت به صفت دینی و التزام همه‌جانبه‌تر به تعالیم و احکام آن، ضامن امنیت و عاری شدن آن از وصف دینی، اساسی‌ترین تهدید امنیتی فرض می‌شود. به علاوه «دولت» نیز

با وصف اسلامی در زمره دارالاسلام قرار می‌گیرد؛ لذا حفظ امنیت آن در مقابل تهدیدات اغیار ضروری و حتمی می‌شود. با این توضیح و در مقام استنتاج می‌توان گفت ضمن پذیرش رابطه دیالکتیکی بین سه مرجع اصلی امنیت یعنی جامعه، دولت و رژیم، مرجع جامعه با لحاظ دو مؤلفه برجسته آن یعنی «دین و مردم» از لحاظ رتبی بر دو مرجع دیگر یعنی دولت و رژیم اولویت و اصالت دارد و با آن دو رابطه‌ای غایی - آلی برقرار می‌کند. در این منطق جامعه قوی، منسجم، مشارکت‌جو، ناظر، هوشمند، اصیل و هویت‌دار، رضایتمند و دین‌باور، ضامن امنیت خود، دولت و رژیم شناخته می‌شود.

شش. جامعه‌محوری امام(ره) در تحلیل و تعیین مرجع امنیت، آرای وی را به مکتب جامعه‌گرایی نزدیک و مشترکاتی را بین آنها به نمایش می‌گذارد. چه هر دوی آنها برخلاف گفتمان سنتی امنیت ملی از دولت مرکزیت‌زدایی نموده و جامعه را جانشین آن می‌کنند. اگرچه دولت اهمیتش را به کلی از دست نمی‌دهد؛ اما مرجع محوری و اصلی امنیت تلقی نمی‌شود. از سوی دیگر برخلاف گفتمان سنتی، هم جامعه‌گرایان و هم امام(ره)، بر این باورند که عوامل و متغیرهای داخلی در امنیت‌زایی یا امنیت‌زدایی بیش از تهدیدات خارجی اثرگذارند و تقویت انسجام ملی و صیانت از اصالت‌های سنتی هویتی و دینی را مؤثرترین راه نیل به امنیت پایدار و اطمینان‌بخش؛ و تعمیق و اوج‌گیری اختلافات داخلی و فاصله‌گزینی از اصالت‌های ملی را قوی‌ترین عامل تهدیدات و آسیب‌پذیری‌های امنیتی ارزیابی می‌کنند و بر متغیرهایی چون تساهل، شناسایی و التزام به مراعات حقوق شهروندی، بیشینه‌سازی سرمایه اجتماعی، اعتمادسازی ملی، رضایت‌مندی عمومی و در یک کلمه حفظ هویت جامعه به مثابه متغیرهای ضروری برای نیل به امنیت پایدار صحنه گذاشته و تأکید می‌نمایند. گذشته از آنکه در هر دو دیدگاه دولت نه در نقش ناظر بی‌طرف، بلکه در جایگاه حافظ و ضامن پاسداری از ارزش‌های اخلاقی و اصالت‌های بومی جامعه ایفای نقش می‌کند.

نتیجه‌گیری

این مقاله با هدف شناسایی و تأمل درباره مرجع امنیت ملی در اندیشه امنیتی امام(ره) به رشته تحریر درآمده و پس از بیان شاخص‌های فهم و تعیین مرجع امنیت با تکیه بر سه مؤلفه

تأمین امنیت ملی، عوامل تهدید آن و اهداف و سیاست‌های امنیت ملی، در مجموع پنج مرجع امنیت ملی شامل فرد، جامعه، دولت، رژیم و جامعه جهانی را احصا و پس از مذاقه در عوامل تأمین و تهدید امنیت ملی در آرای امام خمینی(ره)، با تکیه محوری بر گفتارهای مضبوط در کتاب صحیفه نور به نتایج زیر رسیده است:

یک. رویکرد امام(ره) در مسأله امنیت ملی نه کلاسیک و سنتی بلکه مدرن و نرم‌افزاری است که تهدیدات را چندلایه و مرکب و از نظر خاستگاه نه فقط ریشه‌دار در محیط خارجی با صبغه نظامی بلکه بیشتر نهفته در محیط داخلی به تصویر می‌کشد.

دو. نرم‌افزارگونگی رویکردی و کثرت‌انگاری تهدیدات، به مرجع‌شناسی امام(ره) سوبه‌ای جامعه‌گرایانه می‌بخشد. در نتیجه امام(ره) امنیت اطمینان‌بخش و پایدار را به صیانت و تقویت شناسه‌های هویتی جامعه مشروط می‌کند.

سه. مرجعیت‌یافتگی جامعه در رویکرد امام(ره)، بر دو رکن دین‌مداری و مردم‌گرایی استوار است و اساساً اسلام هم امنیت‌افزا تلقی شده و هم اصلی‌ترین آماج تهدید ارزیابی می‌شود و نقش عوامل قوام‌بخش یا تضعیف‌کننده امنیت ملی در نسبتشان با دین مورد سنجش و داوری قرار می‌گیرد.

چهار. اندیشه امنیتی امام(ره) مرجعیت رژیم، جامعه و دولت را حکایت می‌کند که با همدیگر رابطه‌ای تعاملی دارند؛ اما از نظر رتبی، مرجع جامعه با اشمال بر دو مؤلفه «دین و مردم» بر دو مرجع دیگر یعنی دولت و رژیم ارجحیت یافته و با آن دو رابطه‌ای غایی - آلی برقرار می‌کند. در این منطق جامعه منسجم، دین‌باور، اصیل، باهویت و رضایتمند، ضامن امنیت خود، دولت و رژیم شناخته می‌شود و امنیت رژیم نیز در گرو پاسداری همه‌جانبه از تعالیم عالیه اسلام و تحقق رضایتمندی مردم است.

یادداشت‌ها

۱. ربیعی، علی، *مطالعات امنیت ملی، مقدمه‌ای بر نظریه‌های امنیت ملی در جهان سوم*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۳، صص ۱۲۸ - ۱۱۷.
۲. عبدالله خانی، علی، *نظریه‌های امنیت، مقدمه‌ای بر طرح‌ریزی دکترین امنیت ملی*، جلد اول، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، ۱۳۸۲، ص ۸۸.
3. Buzan, Barry, **People, State and Fear: An Agenda for International Security Study in the Post Cold War Era**, Second Edition, Boulder Co, Lynne Reinner, 1991, p.65.
۴. افتخاری، اصغر، و قدیر، نصری، *روش و نظریه در امنیت پژوهی*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳، ص ۳۵.
5. Terrif, Terry, et.al, **Security Studies Today**, Cambridge, Polity Press, 1999, pp. 10 - 20.
۶. آذر، ادوارد ای و چونگ این‌مون، *امنیت ملی در جهان سوم*، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹، ص ۸۳.
۷. افتخاری، اصغر، *مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱، ص ۴۷.
۸. ماندل، رابرت، *چهره متغیر امنیت ملی*، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۷، صص ۱۴۶ - ۱۴۵.
9. Booth, Ken, "Security and emancipatin", **Review of International Studies**, 17 October, 1991, p. 324.
۱۰. طیب، علیرضا، *ارزیابی‌های انتقادی در زمینه امنیت بین‌المللی*، تهران، نشر نی، ۱۳۸۰، صص ۶۱ - ۵۹.
۱۱. *مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی*، پیشین، صص ۴۴.
۱۲. کریمی، علی، «تأملی معرفت‌شناسانه در مسئله امنیت ملی از نگاه امام خمینی(ره)»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال هفتم، شماره ۲۶، زمستان ۱۳۸۳، صص ۷۱۸ - ۶۹۷.
۱۳. هورو، جوکو، «به سوی امنیت کثرت‌گرا و گسترده»، *موسی موسوی زنوز، فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال هفتم، شماره ۲۳، بهار ۱۳۸۳، صص ۱۱۸ - ۱۱۰.
۱۴. *چهره متغیر امنیت ملی*، پیشین، ص ۱۴۹.
۱۵. خمینی، روح‌الله، *صحیفه نور*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۱، ج ۱۲، ص ۳۶۳.
۱۶. همانجا، ج ۱۴، ص ۴۱۴.

۱۷. همانجا، ج ۱۵، ص ۱۲۵.
۱۸. همانجا، ج ۱۵، ص ۳۵۶.
۱۹. همانجا، ج ۱۵، ص ۱۲۰.
۲۰. همانجا، ج ۱۸، ص ۴۷۱.
۲۱. همانجا، ج ۱۷، ص ۲۴۶.
۲۲. همانجا، ج ۱۴، ص ۳۰۷.
۲۳. وصیت‌نامه، ص ۲۶.
۲۴. صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۱۷.
۲۵. همانجا، ج ۱۳، ص ۳۰۱.
۲۶. همانجا، ج ۱۴، ص ۱۷۹.
۲۷. همانجا، ج ۱۶، ص ۶۲۴.
۲۸. همانجا، ج ۱۳، ص ۴۸۸.
۲۹. همانجا، ج ۱۸، ص ۲۸۶.
۳۰. همانجا، ج ۱۸، ص ۴۷۸.
۳۱. همانجا، ج ۱۸، ص ۱۴۶.
۳۲. همانجا، ج ۱۸، ص ۳۲۵.
۳۳. همانجا، ج ۱۳، ص ۲۱.
۳۴. همانجا، ج ۱۸، ص ۴۸.
۳۵. همانجا، ج ۱۳، ص ۵۱.
۳۶. همانجا، ج ۱۸، ص ۳۸.
۳۷. همانجا، ج ۱۹، ص ۱۹۳.
۳۸. همانجا، ج ۱۳، ص ۴۷۰.
۳۹. همانجا، ج ۱۹، ص ۲۵۳.
۴۰. همانجا، ج ۱۵، ص ۳۱۰.
۴۱. همانجا، ج ۱۳، ص ۵۳۷.
۴۲. همانجا، ج ۱۸، ص ۲۰۲.
۴۳. همانجا، ج ۱۳، ص ۲۰.
۴۴. همانجا، ج ۱۸، ص ۲۸۰.
۴۵. همانجا، ج ۱۴، ص ۳۸۴.
۴۶. همانجا، ج ۱۹، ص ۲۰۳.

۴۷. همانجا، ج ۱۴، ص ۱۹۳.
۴۸. همانجا، ج ۱۷، ص ۲۰۳.
۴۹. همانجا، ج ۱۷، ص ۳.
۵۰. همانجا، ج ۱۷، ص ۲۶۷.
۵۱. همانجا، ج ۱۲، ص ۴۴۰.
۵۲. همانجا، ج ۱۴، ص ۵۶.
۵۳. همانجا، ج ۱۵، ص ۴۸۳.
۵۴. همانجا، ج ۱۸، ص ۲۸۲.
۵۵. همانجا، ج ۱۷، ص ۳۳.
۵۶. همانجا، ج ۱۴، ص ۱۱۴.
۵۷. همانجا، ج ۱۲، ص ۴۷۴.
۵۸. همانجا، ج ۱۲، ص ۲.
۵۹. همانجا، ج ۱۴، ص ۳۲۸.
۶۰. همانجا، ج ۱۹، ص ۱۰۹.
۶۱. همانجا، ج ۱۴، ص ۱۴۹.
۶۲. همانجا، ج ۱۴، ص ۱۱۶.
۶۳. همانجا، ج ۱۲، ص ۴۱.
۶۴. همانجا، ج ۱۲، ص ۱۰.
۶۵. همانجا، ج ۱۸، ص ۲۸۲.
۶۶. وصیت‌نامه، ص ۳۹.
۶۷. صحیفه‌نور، ج ۱۴، ص ۳۱۴.
۶۸. همانجا، ج ۱۳، ص ۲۰۲.
۶۹. همانجا، ج ۱۲، ص ۴۰۲.
۷۰. همانجا، ج ۱۲، ص ۱۶۰.
۷۱. همانجا، ج ۱۹، ص ۱۰۲.
۷۲. همانجا، ج ۲۱، ص ۱۱۹.
۷۳. همانجا، ج ۱۵، ص ۹۹.
۷۴. همانجا، ج ۱۴، ص ۷۴.
۷۵. همانجا، ج ۱۵، ص ۳۸۰.
۷۶. همانجا، ج ۱۴، ص ۱۴۰.

۷۷. همانجا، ج ۱۳، ص ۳۹.
۷۸. همانجا، ج ۱۴، ص ۳۰۶.
۷۹. همانجا، ج ۱۳، ص ۵۴۱.
۸۰. همانجا، ج ۱۴، ص ۱۱۹.
۸۱. همان، ج ۲۱، ص ۱۷۶.
۸۲. «تأملی معرفت‌شناسانه در مسأله امنیت ملی از نگاه امام خمینی(ره)»، پیشین، صص ۷۱۳ - ۷۰۹.
۸۳. *صحیفه نور*، ج ۱۳، ص ۲۵۱.
۸۴. همانجا، ج ۹، ص ۱۹۳.
۸۵. همانجا، ج ۱۵، ص ۲۱.
۸۶. همانجا، ج ۱۳، ص ۱۶۰.
۸۷. همانجا، ج ۱۴، ص ۴۴۴.
۸۸. همانجا، ج ۱۵، ص ۳۵۶.
۸۹. همانجا، ج ۱۶، ص ۱۵۶.
۹۰. همانجا، ج ۱۸، ص ۲۱۳.
۹۱. همانجا، ج ۱۸، ص ۵۹.
۹۲. همانجا، ج ۱۳، ص ۹۵.

مبانی استراتژیک اصلاح سیاستهای توسعه اقتصادی و اولویتهای دولت در ایران

دکتر حسین پوراحمدی

عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی

تاریخ ارائه: ۱۳۸۴/۷/۸

تاریخ تأیید: ۱۳۸۴/۸/۱۶

چکیده:

دستیابی به عدالت اجتماعی به عنوان بزرگترین هدف و شعار کابینه جدید در جمهوری اسلامی ایران که متأثر از آرمانهای انقلاب شکوهمند اسلامی است، در تعامل سازنده با اقتصاد جهانی و همسو با سند چشم‌انداز بیست‌ساله کشور منوط به انجام اصلاحات و تغییرات بنیادین در بسیاری از سیاست‌ها و راهکارهای اجرایی اقتصادی از جمله در نقش و کارکرد دولت به منظور تسریع، گسترش و نهادینه‌نمودن توسعه پایدار اقتصادی است. مقاله حاضر به حوزه‌های تجاری، تولیدی و سرمایه‌گذاری در بخش تولید و خدمات از یک سو و اصلاح سیاستها، نقش و جایگاه دولت در حوزه اقتصادی از سوی دیگر، به عنوان مبانی استراتژیک اصلاح سیاست‌های توسعه اقتصادی پرداخته و به برخی چالش‌ها در حوزه اجتماعی و تبعات سیاست‌های توسعه اقتصادی اشاره نموده است. رویکرد توضیحی - تحلیلی این نوشتار مبتنی بر اقتصاد سیاسی بین‌الملل و معطوف به تعامل متقابل اقتصاد و سیاست در حوزه‌های داخلی و جهانی می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: عدالت اجتماعی، توسعه پایدار، تعدیل اقتصادی، سرمایه‌گذاری خارجی، دولت

مقدمه

در جهان امروز، اصلاح سیاستهای توسعه اقتصادی بر اساس ضرورتها و مبانی متحول و جدید اقتصاد جهانی به عنوان یکی از مهمترین اهداف استراتژیک دولتهای در حال توسعه، فارغ از نوع و چگونگی ساختارهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی آنها و دغدغه‌های خرد و کلانی که هر کدام از آنها دنبال می‌کنند، شناخته می‌شود. در این راستا، شناخت دقیق و نقش مؤثر جهانی‌شدن اقتصاد و منابع اصلی آن یعنی تکنولوژی‌های پیشرفته تولیدی و صنعتی، سرمایه، مقررات‌زدایی تجاری و بالاخره تکنولوژی‌های اطلاعاتی و ارتباطاتی، عامل بسیار مهمی در جهت هدایت امکانات، توانمندی‌ها و اصلاح ساختار اقتصاد ملی به عنوان ضرورت استراتژیک و مدیریت آن برای نیل به اهداف و فرصت‌های مثبت جهانی‌شدن اقتصاد و دورماندن از تبعات منفی آن، به ایفای نقش می‌پردازند. بنابراین، تمامی سرمایه‌های تولیدی، پولی و انسانی و مواد خام اولیه به همراه توانایی‌های فرهنگی و قدرت سیاسی این کشورها به عنوان زیرساخت‌های ضروری در این روند به کار برده می‌شوند. چنین زیرساخت‌هایی می‌توانند پشتیبانی مؤثری برای فعالیتهای تجاری به حساب آیند و رشد مهمترین عامل تولید، یعنی نیروی انسانی و سرمایه را به دنبال داشته باشند. اهمیت اینگونه زیرساخت‌های اقتصادی، صنعتی و اطلاعاتی - ارتباطاتی به اندازه‌ای مهم و استراتژیک است که کشورهای بزرگ رقابت‌پذیر در جهان، مانند سنگاپور، دانمارک، فنلاند و هنگ‌کنگ همگی نه فقط از اینگونه زیرساخت‌ها برخوردارند؛ بلکه هر روز در ارتقای آن می‌کوشند و در نتیجه در این کشورها تولید، تجارت و سرمایه‌گذاری به بهترین وجه ممکن تسهیل می‌شود. (۱) دولت جمهوری اسلامی ایران به معنای عام و کابینه جدید به ریاست آقای احمدی‌نژاد که اجرای برنامه توسعه اقتصادی چهارم و تلاش در جهت دستیابی به اصول و چشم اندازهای برنامه بیست‌ساله کشور را در پیش دارد، می‌بایستی علی‌الخصوص در چارچوب توسعه اقتصادی کشور در حوزه‌های تولید، تجارت و بازارهای سرمایه‌گذاری اقدامات و حمایت‌های جدی به عمل آورد و برنامه‌های کارآمدی را تعریف و به اجرا گذارد. دستیابی به عدالت اجتماعی و رفاه مردم ایران و در نتیجه ارتقاء معنویت در جامعه که همگی از اصول انقلاب شکوهمند

اسلامی و البته از جمله اهداف اعلام شده دولت جدید می‌باشند، بدون اصلاح و تسریع در روند توسعه اقتصادی کشور محقق نخواهند شد.

در «چشم‌انداز بیست‌ساله کشور» که در سال ۱۳۸۲ توسط رهبر انقلاب به عنوان اهداف کلان و دستیافتنی نظام جمهوری اسلامی ایران ابلاغ گردید، تعامل سازنده با اقتصاد جهانی و بهره‌بردن از فرصت‌هایی که در اختیار کشور برای توسعه پایدار قرار می‌دهد و به وسیله آن می‌توان ضمن بهره‌مندی از رفاه و عدالت اجتماعی به قدرت اول منطقه تبدیل شد، نیازمند اصلاح سیاست‌های توسعه اقتصادی در کشور، به عنوان ضرورت استراتژیک دولت محسوب می‌شود. این امر، بازنگری، تدوین و اجرای سیاست‌های اصلاحات ساختاری اقتصادی و سیاسی در راستای ضرورت‌های تعریف شده تعامل سازنده با اقتصاد جهانی را طلب می‌کند. حال باید پرسید با توجه به اینکه ماهیت و ویژگی‌های جهانی شدن اقتصاد و بهره‌مندی از آن مستلزم طی مسیر تعاملی سازنده است، چه موانعی در راستای دستیابی به اهداف توسعه اقتصادی پایدار به عنوان چشم‌انداز ایده‌ال و مثبت نظام جمهوری اسلامی که در چشم‌انداز بیست‌ساله کشور مورد تأکید واقع شده، وجود دارند که می‌بایستی پیشاپیش رفع شوند؟ (۲) فرصت‌هایی را که تعامل با اقتصاد جهانی و فرایند جهانی شدن اقتصاد برای بهبود وضعیت توسعه اقتصادی ملی ایجاد می‌کند، چگونه و از طریق کدام اصلاحات می‌توان به دست آورد؟ در کشور جمهوری اسلامی ایران، با توجه به ویژگی‌ها و ساختارهای تاریخی، اقتصادی و سیاسی آن، چگونه راه برای دستیابی به اثرات مثبت توسعه اقتصادی پایدار و دورماندن از تبعات منفی عدم توسعه اقتصادی با توجه به نظام حاکم بر اقتصاد سیاسی جهانی هموار می‌گردد؟

در پاسخ به پرسش‌های فوق، شایسته است به طور خلاصه به مبانی استراتژیک اصلاح سیاست‌های توسعه اقتصادی به عنوان اولویت‌های اقتصادی - سیاسی دولت اشاره کنیم. یقیناً تبیین جامع و کامل این مبانی و نیز اولویت‌های مربوطه نیازمند پژوهش‌های گسترده و متنوع و نیز در نظر گرفتن ابعاد گوناگون بحث می‌باشد که از حوصله این نوشتار کوتاه خارج است. فرضیه این نوشتار، این است که رابطه‌ای ضروری و متقابل بین اصلاح سیاست‌های توسعه اقتصادی و اصلاح (نقش، جایگاه و کارکرد اقتصادی) دولت در کشورهای در حال توسعه و از جمله جمهوری اسلامی ایران وجود دارد به طوری که بدون رعایت این رابطه، دستیابی به

منافع حاصل از توسعه اقتصادی پایدار به ویژه در راستای اهداف عدالت اجتماعی ناممکن است. همچنین، با بهره‌مندی از رویکرد اقتصاد سیاسی بین‌الملل که بر تعامل حوزه‌های قدرت و اقتصاد در روند تحولات ملی و جهانی تأکید می‌ورزد و با علم به اینکه تعامل با اقتصاد جهانی در بسیاری از موارد موجب پدیده‌ها و تغییرات غیرقابل کنترل به ویژه در سطح ملی می‌باشد، نوشتار حاضر در سه قسمت ارائه می‌گردد. ابتدا به اصول اصلاحات اقتصادی در چارچوب سیاستهای تعدیل اعلام‌شده از سوی بانک جهانی به عنوان قدرتمندترین نهاد اقتصاد جهانی که تلاش می‌کند روند تحولات اقتصادی کشورهای در حال توسعه را به ویژه در جهت جذب سرمایه‌گذاری خارجی و انتقال تکنولوژی با مبانی اقتصاد آزاد همسو کند، می‌پردازیم و چشم‌انداز اصلاحات انجام‌شده در کشور را مورد ملاحظه قرار داده و ضرورت بازنگری در روند جذب سرمایه‌ها از طریق تجدید نظر در سیاستهای کشور در این راستا را به بحث می‌گذاریم. قسمت دوم این نوشتار نیز ضرورت ملاحظه اصلاحات اقتصادی در کنار اصلاح کارکرد دولت و سیاستهای آن در روند تحولات اقتصاد ملی را مورد توجه قرار می‌دهد و در نهایت برخی راهکارهای عملی برای بهبود وضعیت فعلی تعامل با اقتصاد جهانی و جذب هر چه بیشتر منابع و فرصت‌های آن که نتیجه اصلاح ساختارهای اقتصادی و سیاسی داخلی است و تلاش در راستای همسویی رشد و توسعه اقتصادی با اهداف انسانی عدالت و رفاه مردم را در پی دارد، به منزله راهکارهایی در راستای پیوستن به سازمان تجارت جهانی ارایه می‌شود.

الف. سیاست‌های تعدیل و جذب سرمایه‌گذاری خارجی

مهمترین سرفصل استراتژی اصلاحات اقتصادی کشورهای در حال توسعه به منظور بهره‌مندی از فرصت‌های اقتصاد جهانی و از جمله جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در چارچوب سیاست‌های تعدیل و از سوی صندوق بین‌المللی پول به این کشورها ابلاغ شده است. این سیاست‌ها که انطباق و همسویی هرچه بیشتر اقتصاد کشورهای مذکور را با اصول اقتصاد لیبرال و نظام بازار آزاد جهانی به منظور ادغام نهایی آنها در اقتصاد جهانی دنبال می‌کنند، سبب چالش‌های جدی اجتماعی در بسیاری از کشورهای مورد بحث و بحرانهای سیاسی و اقتصادی شده‌اند. در عین حال، تنها راهکار کشورهای در حال توسعه برای

برون‌رفت از مشکلات ساختاری اقتصادی، تولیدی و تجارت جهانی نیز درپیش‌گرفتن این سیاست‌ها اعلام شده است. استراتژی اصلاح سیاست‌های توسعه اقتصادی دولت جمهوری اسلامی ایران باید ضمن پیشبرد اصول سیاست‌های تعدیل، به کاهش هزینه‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی این سیاست‌ها نیز اهتمام ورزد.

«استراتژی تعدیل»^۱ تلاش دارد با افزایش عرضه کل و به کمک اصلاحات ساختاری، مخصوصاً تغییر ساختار اقتصادی دولت‌سالار، کم‌کردن هزینه‌های عمومی، حذف سوبسیدها، حذف کنترل قیمت و حتی تقلیل دستمزدها، بازکردن بازار، کاهش محدودیت‌های سرمایه‌گذاری‌های خارجی و تنزیل پیاپی ارزش پولی ملی به منظور افزایش رقابت برای صادرات، به تعادل کل دست یابد. برنامه و راهکار اصلی صندوق بین‌المللی پول برای اصلاح روند توسعه، کاهش بدهی‌ها و ورود در نظام اقتصاد آزاد و بازار جهانی برای کشورهای در حال توسعه است. بدین ترتیب، پس از بحران بدهی کشورهای در حال توسعه در سالهای ۸۳-۱۹۸۲ و دخالت بیشتر صندوق بین‌المللی پول در عرصه اقتصاد جهانی، اجرای سیاست‌های تعدیل در دستور کار این کشورها قرار گرفت. این سیاست‌ها می‌کوشید بر مبنای مکانیزم بازار بتواند تکلیف شاخص‌های عمده اقتصادی در اقتصاد ملی کشور مورد نظر را مشخص کند و قیمت‌ها بتوانند در بازار آزاد و به موجب قوانین عرضه و تقاضا شکل بگیرند و سرمایه‌گذاری‌های بین‌المللی آزادانه در آن اقتصاد راه پیدا کنند. در واقع، هدف از استراتژی تعدیل کاهش هزینه‌ها، تغییر هزینه‌ها و آزادی سرمایه‌گذاری خارجی است.^(۳) این استراتژی شامل برنامه‌هایی از قبیل تثبیت اقتصادی؛ آزادسازی^۲ مقررات‌زدایی^۳ و خصوصی‌سازی^۴ می‌باشد. سیاست‌های قیمت‌گذاری مالی، پولی، بازرگانی، اصلاح اداری و سیاست‌های ارزی نیز این برنامه‌ها را محقق می‌کنند.

آزادسازی نرخ ارز از محورهای مهم برنامه تعدیل اقتصادی و یکی از مسأله‌سازترین برنامه‌های دولت در راستای آزادسازی اقتصادی به شمار می‌رود. در واقع، مجموعه

1 . Adjustment Strategy

2 . Liberalization

3 . Deregulation

4 . Privatization

سیاست‌های ارزی دولت جمهوری اسلامی ایران طی برنامه‌های پنج ساله توسعه، ارزش افزوده را در صنایع تولیدی کاهش داده و لذا با ادامه سیاست تک‌نرخی کردن ارز، بخشی از صنایع که وابستگی شدیدی به واردات کالاهای سرمایه‌ای و واسطه‌ای دارند، دچار رکود فعالیت تولیدی گردیده‌اند. با تک‌نرخ شدن ارز، صنایع داخلی که وابستگی زیادی به تأمین مواد اولیه، کالاهای واسطه‌ای و تکنولوژی خارجی دارند، با افزایش شدید هزینه ریالی تأمین این نیازها روبرو و به علت عدم دسترسی به نقدینگی لازم، ناچار به پائین آوردن سطح تولید یا توقف کار خود می‌شوند. برخی از آنها نیز به سفارش دولت به بانکها روی می‌آورند و بدهکار می‌گردند. این همان وقایعی است که طی سالهای تعدیل اقتصادی در نظام اقتصاد کشورمان رخ داد. هر چند اجرای سیاستهای تعدیل اقتصادی هدفی چون رشد و توسعه اقتصادی در ایران را دنبال می‌کرد؛ اما بدون تردید افزایش فقر را نیز به وجود آورد.

فوری‌ترین و آشکارترین پیامد سیاستهای تعدیل چیزی جز افزایش شتابان قیمتها نیست. طبیعی است در چنین وضعی خانوارهایی که از خود سرمایه‌ای ندارند، به دلیل عدم تعدیل درآمدهایشان متناسب با سطح تورم ایجادشده ناشی از رهاسازی قیمتها، متضرر و مالکان سرمایه متنفع خواهند شد. از یک سو میزان مصرف بسیاری از خانوارها کاهش می‌یابد و از سوی دیگر امکان افزایش سود و تبدیل آن به انباشت سرمایه برای بنگاههای تولیدی فراهم می‌شود. بنابراین دست کم در کوتاه‌مدت، رشد اقتصادی به بهای کاهش وضعیت رفاهی بسیاری از خانوارهای کم‌درآمد و نامناسب‌تر شدن توزیع درآمدها به دست می‌آید و تا هنگامی که آثار این رشد انتشار نیافته، بهبودی حاصل نمی‌شود. (۴)

برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول به عنوان نسخه یکطرفه به اعضا تحمیل می‌شود و کشورها موظفند برای بهره‌گرفتن از منابع مالی صندوق، برنامه تعدیل اقتصادی را اجرا نمایند. جمهوری اسلامی ایران نیز به عنوان عضوی از صندوق بین‌المللی پول، از سال ۱۳۶۸ این سیاستها را مورد توجه قرار داد و با اعمال دستورالعمل‌های صندوق مبنی بر خصوصی‌سازی و کاهش هزینه دولت، سعی در ایجاد مدل توسعه اقتصادی لیبرال در کشور نمود؛ اما پس از گذشت چند سال و با بروز بحرانهای ناشی از فشارهای اقتصادی بر اقشار کم‌درآمد، به ناچار از برنامه‌های مصوب عدول کرد. البته عدم توجه سیاست‌گذاران صندوق از یک سو و

نادیده‌انگاشتن افشار آسیب‌پذیر از سوی دیگر توسط دولت جمهوری اسلامی ایران، موجب شد سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول در مخالفت با عدالت انسانی در کشور ظاهر گردد و برخی بحران‌های اجتماعی ناشی از فشارهای اقتصادی نیز به وقوع بپیوندد.

سیاست‌های تعدیل رشد محور در جمهوری اسلامی ایران به دنبال دستیابی به دو هدف عمده یعنی کاهش میزان مصرف به منظور افزایش پس‌انداز داخلی و صادرات، افزایش سهم سود از درآمد ملی به منظور انباشت بیشتر سرمایه و در نهایت افزایش تولید ناخالص ملی بوده است. ابزارهای این اهداف عبارتند از حذف یارانه‌های پرداختی، قیمت‌گذاری بر اساس هزینه‌های نهایی از سوی بنگاه‌ها، حذف کنترل ارزی و واگذاری بنگاه‌های دولت به بخش خصوصی با هدف قیمت‌گذاری صحیح‌تر و طبیعی که این سیاست‌ها موجبات افزایش قیمت‌ها را در برداشته و آن دسته از مردم که دارای درآمدهای کمتر بودند را مورد آسیب جدی قرار داده است. تمرکز صرف بر رشد اقتصادی و محدود نمودن خویش به آمار و ارقام اقتصادی، نمی‌تواند مبین مدل توسعه پایدار و جامع و بادوام باشد و از این‌رو سیاست‌های تعدیل با دور بودن از رویکرد انسان‌محور، موجبات بی‌عدالتی در کشور را فراهم آورده است. جوزف استگلیتز، مدیر سابق صندوق بین‌المللی پول، اذعان دارد که:

«در هر کشور در حال توسعه که شاهد رشد اقتصادی بودیم، عمدتاً یک چیز واضح بود و آن اینکه کشورهایی که به رشد اقتصادی دست می‌یافتند، معمولاً شیوه‌های نادرست صندوق بین‌المللی پول را که قبلاً به آنها دیکته شده بود، کنار گذاشته بودند. از جمله این کشورها می‌توان به آرژانتین اشاره کرد. این کشور هیچ‌گاه نتوانست به رشد پایدار مورد نظر صندوق بین‌المللی دست یابد و اگر در مقطعی از وضعیت اقتصادی خوبی برخوردار بود، به دلیل فاصله گرفتن از طرح‌های نادرست صندوق بین‌المللی پول بود. اکنون نیز آرژانتین با رکود گسترده‌ای روبروست.» (۵)

صندوق بین‌المللی پول از اواخر دهه ۱۹۹۰ با تغییر در سیاست خود از شیوه‌های جدید صحبت نموده و از سپتامبر ۱۹۹۹ در استراتژی خود در قبال کشورهای فقیر تأکید بیشتری بر مبارزه علیه فقر می‌کند و آن را محور مرکزی تلاش‌های خود قرار داده است. هورست کهلر مدیر کل جدید صندوق بر لزوم مشارکت کشورهای فقیر در فرایند توسعه تأکید بیشتری دارد و معتقد است رشد و ثبات اقتصادی کلان برای بالابودن سطح زندگی کافی نیست و مقامات

این کشورها باید فضایی به وجود آورند که در آن محروم‌ترین افراد بتوانند معاش خود را بهبود بخشند. صندوق باید به انتقادهای گوش دهد و در صورت کسب نتایج منفی آمادگی تغییر استراتژی را داشته باشد. (۶) در عین حال به نظر می‌رسد صندوق بین‌المللی پول همچنان توجه عمده خود را به رشد و توسعه اقتصادی دولت‌های در حال توسعه معطوف کرده و از پیامدهای منفی انسانی و نابرابری جامعه غافل است. برای مثال، صندوق بین‌المللی پول در گزارش خود عملکرد اقتصادی جمهوری اسلامی ایران را طی سال ۱۳۸۰ موفق خوانده و در عین حال هشدار داده که بسط برخی سیاستهای مالی موجب تشدید فشار تورم خواهد شد؛ اما همانطور که اشاره شد، نمی‌توان از توسعه صحبت نمود و به ابعاد انسانی آن بی‌توجه بود و یکی از مشکلات اساسی برنامه توسعه، توجه کمتر به ابعاد انسانی و عدالت‌محور برنامه‌هاست. صندوق بین‌المللی پول در این خصوص می‌نویسد:

«هنوز در جمهوری اسلامی ایران اصلاحات ساختاری به منظور بهره‌مندی از رشد پایدار اقتصادی بالا و ایجاد فرصت‌های شغلی (مطابق با رشد سریع نیروی کار) که بتواند نرخ تورم را در سطوح پائین ثابت نگه دارد و ثبات مالی را نیز همراه داشته باشد، انجام نگرفته است.» (۷)

در هر صورت، سیاست‌های تعدیل، جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را مهمترین پیامد مثبت و وعده متعالی در اجرای موفقیت‌آمیز این سیاست‌ها معرفی می‌کنند. البته، مخالفان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی معتقدند که حضور و فعالیت سرمایه‌ها و شرکتهای خارجی در کشورهای جهان سوم در بسیاری از موارد نه فقط باعث فعال‌تر شدن و ترقی بنگاههای داخلی نمی‌شود؛ بلکه موجبات تضعیف و ورشکستگی آنها را نیز فراهم می‌کند. در نهایت علاوه بر وابستگی اقتصادی کشورهای میزبان به سرمایه‌داری جهانی، بروز ناهنجاریهای فرهنگی را نیز سبب می‌شوند. (۸) به رغم تأکید مخالفان بر تداوم سلطه مدرن و نرم‌افزاری و غارت داراییهای کشورهای در حال توسعه توسط شرکتهای چندملیتی به عنوان عوامل اصلی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، این سرمایه‌گذاری می‌تواند علاوه بر تأمین منابع ارزی مورد نیاز رشد اقتصادی، انتقال تکنولوژی، افزایش اشتغال، افزایش تولید و ارتقای صادرات، ادغام اقتصاد ملی در اقتصاد جهانی، تقویت شرایط رقابتی، دسترسی آسانتر به بازارهای صادراتی، ارتقای بازدهی

اقتصادی، افزایش مازاد در ترازپرداختها، کاهش نرخ ارز، تنظیم بازار و بهبود رفاه را نیز در پی داشته باشد؛ البته در شرایطی که تمامی مولفه‌های اقتصاد ملی در راستای رقابت کامل و مبتنی بر نظام اقتصاد آزاد فعال باشند. (۹)

سرمایه‌گذاران خارجی برای حضور در کشور میزبان و فعالیت در عرصه‌های اقتصادی نیازمند شرایط مساعد می‌باشند. برای آنکه کشوری بتواند سرمایه‌گذار خارجی را به فعالیت در کشور خویش ترغیب نماید، ابتدا باید از ثبات لازم سیاسی در داخل برخوردار شود. چگونگی رفتار حکومت، ثبات اجتماعی - سیاسی، ساختار سیاسی جامعه، نحوه تصمیم‌گیری سیاسی، نهادینه‌شدن مشارکت سیاسی - اجتماعی مردم در فرایند قدرت و تصمیم‌گیری و اطمینان به حفظ سرمایه از جمله شرایط مهم و لازم از دید سرمایه‌گذاران خارجی است که چنانچه در حد مطلوب باشد، حجم عمده‌ای از ورود سرمایه را در پی خواهد داشت. بدون تردید یکی از عوامل مهم جلب سرمایه خارجی، اطمینان‌بخشیدن به سرمایه‌گذاران در خصوص حفظ جان و مال می‌باشد که در ثبات سیاسی دولت میزبان و برخورداری از مشروعیت نسبی تبلور می‌یابد. به عنوان مثال، مطالعات نشان می‌دهند که موانع و مشکلاتی از قبیل بی‌ثباتی سیاسی، عمیق‌بودن مشکلات اقتصادی و ویژگیهای ساختار اقتصادی از جمله عوامل اصلی ناموفق‌بودن و عدم حضور جدی سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی در کشورهای اروپای شرقی در دوران پس از جنگ سرد بوده‌اند. (۱۰)

همچنین، فراهم‌نمودن زیرساخت‌های اقتصادی و تنظیم‌نمودن سیاست‌های پولی، مالی، ارزی و بازرگانی مناسب، می‌تواند سرمایه‌گذاران خارجی را به حضور در کشور تشویق نماید. در این راستا، اقتصاد رقابتی و باز مهمترین عامل در جلب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی قلمداد می‌شود. مطالعه دو متغیر مستقل یعنی درجه بازبودن اقتصاد و ثبات سیاسی کشورها از یک‌سو و حجم سرمایه‌های خارجی جذب‌شده از سوی دیگر، به خوبی نشان می‌دهد که رابطه مثبت و معناداری بین این دو متغیر مستقل وجود دارد. در خصوص سیاست‌های پولی نیز باید به پائین‌بودن نرخ تورم در کشور به منظور افزایش شانس ورود سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی اشاره کرد. مقصود از سیاست‌های مالی، کسری بودجه دولت و درآمدهای مالیاتی است که منجر به تورم شده و شانس ورود این سرمایه‌گذاری‌ها را کاهش می‌دهد. سیاست‌های ارزی

مبین وضعیت سیستم ارزی کشور است به طوری که باثبات بودن نرخ ارز با حجم ورودی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی ارتباط مستقیم و مثبت دارد. در مورد سیاست بازرگانی نیز ذکر این نکته ضروری است که افزایش معافیت‌های گمرکی رغبت بیشتری برای سرمایه‌گذار خارجی فراهم می‌آورد. (۱۱) زیرساخت‌های اقتصادی مناسب به تأسیسات زیربنایی، آموزش نیروی کار و توسعه منابع انسانی، وجود شبکه اطلاع‌رسانی گسترده، بازار گسترده داخلی، و ثبات تراز تجاری نیز بستگی دارد که هر کدام از این مؤلفه‌ها نقش کلیدی و مهمی در تشکیل و ایجاد ساختار اقتصادی مناسب و مطلوب سرمایه‌گذار مستقیم خارجی دارند. رشد چهارصد درصدی سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی در کشورهای در حال توسعه در دهه ۱۹۹۰ را می‌توان نتیجه دو عامل عمده یعنی آزادسازی اقتصادی کشورهای در حال توسعه به ویژه حذف محدودیت‌های ناظر بر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و تغییر نگرش شرکت‌های چندملیتی و روی آوردن آنها به استراتژی‌های یکپارچه‌تر تولید و سرمایه‌گذاری جهانی دانست. (۱۲) علاوه بر این حصول اطمینان از تداوم مواد اولیه، بهره‌گیری از نیروی کار ارزان و احتمالاً مواد معدنی و سایر مواد اولیه ارزان، سبب شده تا کشورهای دارای نیروی کار ارزان به صورت پایگاهی برای صادرات شرکت‌های چندملیتی درآیند. گسترش روابط بازرگانی با کشورهای مختلف و عضویت فعال در سازمان‌های اقتصادی و تجاری جهانی و مناسبات منطقه‌ای نیز در همین راستا از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند.

در خصوص امتیازات دیگری که زمینه جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را فراهم می‌کنند، می‌توان به مواردی چون معافیت مالیاتی در مورد تولیدات شرکت‌های سرمایه‌گذار خارجی؛ اعطای پوشش‌های بیمه‌ای به سرمایه‌گذاران؛ معافیت‌های گمرکی در مورد واردات نهاده‌های مورد نیاز شرکت‌های سرمایه‌گذار خارجی؛ یارانه‌های آموزش نیروی کار محلی؛ ایجاد مناطق آزاد برای سرمایه‌گذاری؛ تسهیلات زیربنایی و خدمات عمومی ارزان‌تر نظیر آب و برق؛ تضمین برگشت سود و اصل سرمایه و جلوگیری از مصادره و ملی کردن آنها اشاره کرد. (۱۳)

به رغم وجود مؤلفه‌های مشابه در جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کشورهای مختلف، این مؤلفه‌ها وزن یکسانی ندارند و سرمایه‌گذار با توجه به کشور پذیرنده، نسبت به

برخی مؤلفه‌ها توجه بیشتری نشان می‌دهد. از این‌رو شرکت‌های چندملیتی در انتخاب محل سرمایه‌گذاری به مقایسه پرداخته و سرمایه خود را روانه کشورهایی می‌کنند که منافع آنها را بیشتر تأمین کرده و ثبات و تضمین سود بیشتری برای آنها در پی داشته باشد. شرکت‌های چندملیتی سرمایه خود را در کشورهایی وارد می‌کنند و به کار می‌اندازند که نرخ ریسک پایین‌تر، قوانین داخلی شفاف و کمتر محدودکننده و بخش خصوصی قابل ملاحظه‌ای داشته باشند. میزان دخالت بخش خصوصی در اقتصاد هر کشور نشان‌دهنده میزان آزادبودن اقتصاد آن و نزدیکی‌اش به اقتصاد بازار است. علاوه بر این، پویابودن بخش بانکداری و بیمه، وجود پروژه‌های مورد نظر میزبان برای سرمایه‌گذاری و توانایی اقتصادی و داشتن پشتوانه‌های لازم برای تضمین سرمایه‌گذاری، اهمیت خاصی دارند. پروژه‌های کشورها در بخش‌های انرژی، صنعت، ارتباطات، ساختمان، راه، کشاورزی، آب و برق، معدن و مانند آن هر کدام بازدهی و سود متفاوتی دارند و شرکت‌های چندملیتی نسبت به هریک از آنها، با سیاست و شرایط گوناگون حاضر به سرمایه‌گذاری هستند. و بالاخره، اعتبار و پرستیژ جهانی واحد سیاسی میزبان، اصل مهمی در سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به حساب می‌آید. به‌عنوان مثال، سرمایه‌گذاری در بخش صنعت نفت و گاز در خاورمیانه، یکی از علائق پایدار شرکت‌های سرمایه‌گذار است.

به رغم امتیازات جدی در جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، می‌بایست برخی عوامل را نیز به عنوان هزینه‌های این سرمایه‌گذاری برای کشورهای در حال توسعه مورد اشاره قرار داد. هزینه‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در برخی موارد بیش از سود آن است. شرکت‌های چندملیتی متهم به کسب سودهای عظیم در کشورهای جهان سومی‌اند که ماحصل وضعیت انحصاری آنها در اقتصادهای محلی است. بیشترین درصد سودهای حاصله نیز به جای آنکه در محل، سرمایه‌گذاری مجدد شود، به کشورهای مادر و سهام‌داران این مؤسسات برمی‌گردد. شرکت‌های چندملیتی حتی در مواردی سرمایه خود را از منابع محدود سرمایه‌های محلی تهیه می‌کنند. در بعد قدرت و امکانات نیز، این شرکت‌ها در مقایسه با شرکت‌های محلی عموماً از امتیازات و ترجیحات ارائه‌شده بیشتری از سوی بانک‌های محلی برخوردارند. همچنین، شرکت‌های چندملیتی مانع مشارکت ملی بوده و با

استفاده از امکانات برتر، رقبای بومی خود را از میدان خارج می‌کنند. در عین حال این سطح از سرمایه‌گذاری، مخاطرات سیاسی را نیز به دنبال دارد. شرکت‌های چندملیتی هنگام اختلاف با کشور میزبان، از حمایت و فشار دولت خود علیه طرف مقابل برخوردارند. در عین حال به میزانی که سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی توسط دولت یا شرکت‌های چندملیتی اروپایی یا آمریکایی در کشوری انجام شود، قدرت و استقلال تصمیم‌گیری آن واحد سیاسی در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی کاهش می‌یابد. وابستگی به سرمایه و تکنولوژی قدرت‌های بزرگ، به طور اجتناب‌ناپذیری صورت مشخصی از رفتار سیاسی را در مسایل مهم به آن کشور تحمیل می‌نماید. دخالت سیاسی این شرکت‌ها در کشورهای میزبان، همواره استقلال این کشورها و رفتار نخبگان آزادی‌خواه و دارای تمایل به تجدیدنظرطلبی نسبت به نظم موجود را تهدید می‌کند. به‌رغم چنین موانع و محدودیت‌هایی افزایش جمعیت، ضعف زیرساخت‌های اقتصادی، کمبود سرمایه، ضعف تکنولوژی و لزوم پاسخگویی به نیازهای جامعه و انطباق و سازگاری نسبی با محیط بین‌المللی، سبب شده تا کشورهای جنوب با لحاظ کردن برخی تمهیدات به استفاده از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی مبادرت ورزند. (۱۴)

در هر صورت با بودجه ۱۸ میلیارد دلاری سالانه کشور نمی‌توان نیازهای فزاینده در عرصه اشتغال، تولید، بازسازی صنایع، استفاده از مناطق مشترک نفت و گاز با همسایگان، آب و برق و مانند آن را سامان داد. این ضرورت استراتژیک ایجاب می‌کند نخبگان و تصمیم‌گیرندگان کشور به اتخاذ شیوه‌هایی برای استفاده از امکانات خارجی در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی فکر کنند تا کشور از بحران کنونی بیکاری، تورم و دیگر معضلات اقتصادی خارج شود. در این میان، اولویت اول، اتکا به سرمایه‌های داخلی، حفظ و ارتقاء امنیت بخش خصوصی و رهنمون‌ساختن آن به عرصه تولید به جای تجارت است. بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران نیز باید منافع اقتصاد ملی و سرازیر نمودن منابع مالی با نرخ بهره پائین برای بخش تولیدی کشور را به منافع سپرده‌گذاران که البته به دنبال سود بیشتر هستند، ترجیح دهد. ظرف ۱۰ سال گذشته ۴۰/۰۰۰ شرکت با سرمایه ایرانی در دوبی ثبت شده؛ بنابراین در وهله اول باید تدبیری برای این مسأله اندیشید تا از خروج سرمایه ملی به بیرون مرزها ممانعت شود. پس از آن می‌توان استفاده از سرمایه‌گذاری خارجی را مورد اهتمام قرار داد. در حالی که سرمایه داخلی

از کشور می‌گریزد، سرمایه خارجی را با هزینه بالاتر از نرخ معمول نیز نمی‌توان به کشور آورد.

ب. رابطه ضروری اصلاحات اقتصادی و سیاسی در توسعه اقتصادی

آیا انجام اصلاحات ساختاری اقتصادی در کشورهای در حال توسعه و از جمله جمهوری اسلامی ایران، بدون اصلاح ساختار سیاسی و کارکردی دولت ممکن است و می‌تواند به توسعه اقتصادی بیانجامد؟ بنا بر فرضیه نوشتار حاضر که در مقدمه به آن اشاره شد، رابطه ضروری اصلاحات ساختار اقتصادی و سیاسی (نقش، جایگاه و کارکرد دولت در اقتصاد) در روند توسعه پایدار اقتصادی در کشورهای در حال توسعه و جمهوری اسلامی ایران به گونه‌ای است که بدون دستیابی به آن حرکت به سوی توسعه اقتصادی، عقیم و ناموفق خواهد بود. برای استدلال در راستای تثبیت و تأیید فرضیه مذکور ابتدا به رابطه ساختارهای اقتصادی و سیاسی اشاره می‌شود و آنگاه محورهای یادشده در اصلاح ساختار اقتصادی را در چارچوب ساختارهای سیاسی موجود مطرح و بررسی خواهیم کرد. بنابراین انجام اصلاحات اقتصادی مزبور در چارچوب ساختار سیاسی موجود، چیزی بیش از جلوه صوری و ظاهری آزادسازی اقتصادی و آزادی تجارت را نشان نخواهد داد. در ادامه به رابطه ساختار اقتصادی و سیاسی و در نتیجه ارتباط ضروری اصلاح ساختار اقتصادی با اصلاح ساختار سیاسی می‌پردازیم.

ابتدا این نکته باید مورد توجه قرار گیرد که توسعه اقتصادی مستلزم سیاست‌های مالی و پولی خاصی است که بتواند زمینه‌های رقابت، تولید و سرانجام انباشت سرمایه را فراهم آورد. سیاستگذاری دولت در زمینه مسایل مالی و پولی تأثیر مستقیم در ایجاد رقابت دارد که خود ماهیت اساسی بازار را مشخص می‌کند. دولت‌ها از طریق اتخاذ سیاست‌های مالی و پولی می‌توانند توان رقابتی تولیدکنندگان را افزایش دهند. در بخش اعظم قرن بیستم، دولت‌ها نقش خویش را در زمینه تأثیرگذاری بر سطح کلی رفاه ملی افزایش داده‌اند. دو حوزه بسیار مهم و جاافتاده در این ارتباط، سیاست‌های مالی و پولی‌اند. سیاست مالی به تصمیمات درباره هزینه‌ها، مالیات‌ها و استقراض توسط دولت مرکزی اشاره دارد؛ در حالی که سیاست پولی شامل تلاش‌هایی می‌شود که بانک مرکزی برای اعمال مدیریت در زمینه عرضه پول و نرخ‌های بهره

انجام می‌دهد. سیاست مالی بیشتر رنگ و بوی سیاسی دارد؛ زیرا گروه‌های ذی‌نفع به سادگی می‌توانند سودها و هزینه‌های آن را شناسایی کنند و بر تصمیم‌ها اعمال نفوذ نمایند. (۱۵)

کشورهای در حال توسعه، عمدتاً پیشینه استعماری دارند و این امر نگرشی را از نظر اقتصادی به وجود آورده که بازار را به عنوان ابزار سلطه استعمار قلمداد می‌کند. (۱۶) هرچند برخی از طرفداران اقتصاد آزاد بر جدایی کامل دولت و بخش خصوصی پای می‌فشارند، اما نقش رو به رشد دولت در امور اقتصادی، به ویژه در جوامع کشورهای در حال توسعه، یکی از مسایل اساسی اقتصاد سیاسی است. «حتی در آمریکا به رغم سابقه دیرپای اندیشه جدایی کامل دولت و بخش خصوصی که اکنون دیگر افسانه‌ای بیش نیست، رهبران سیاسی عمیقاً در تصمیم‌گیری‌های تجاری دخالت می‌کنند. تنظیم وضعیت بانک‌ها، ترسیم مرزهای سیستم بانکی، ارائه کمک‌های مالی به پژوهش‌های بنیادی، اعطای تخفیف‌های مالیاتی به سرمایه‌گذاران، هزینه‌کردن اعتبارات در امر دفاع، حفظ درآمدهای تھیدستان، تدوین ضوابط علیه آلوده‌کنندگان محیط زیست و مدیریت اقتصاد از طریق سیاست‌های مالی و پولی، موارد معدودی از زمینه گسترده مدیریت اقتصاد توسط دولت به شمار می‌روند». (۱۷)

از جانب دیگر اگر نظام جهانی و ماهیت نظام بین‌الملل را به عنوان فاکتور مؤثر بر روند توسعه در کشورهای در حال توسعه بدانیم، فرهنگ سیاسی حاکم بر آن ضرورت اصلاح ساختار سیاسی در این کشورها را مورد توجه قرار می‌دهد. بسیاری از نهادهای مالی و اقتصادی بین‌المللی مانند بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و بعضی از کمیته‌های تخصصی سازمان ملل، کثرت‌گرایی و پارلمانتاریسم را در صدر توصیه‌های خود به کشورهای در حال توسعه قرار داده‌اند. این نهادها و ارگان‌ها معتقدند که اگر در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ توسعه و رشد اقتصادی زمینه‌ای برای توسعه اجتماعی - فرهنگی بود، امروزه به این دلیل که ساختارهای پویا، مقدمه توسعه همه‌جانبه قلمداد شده‌اند، توسعه فرهنگی، اجتماعی و سیاسی منشأ رشد و توسعه اقتصادی قرار گرفته است. بنابراین توسعه به معنای کنونی در نظام موجود بین‌المللی، فضای باز سیاسی و ایجاد تلاقی منافع حزبی و تصمیم‌گیری دسته‌جمعی است. (۱۸)

به هر ترتیب رابطه اصلاح ساختار اقتصادی و سیاسی بیانگر این نکته است که ناکامی فرایند توسعه در کشورهای در حال توسعه به تمام و کمال معلول ضعف ساختار اقتصادی و

بی‌توجهی به اصلاح نقایص این ساختار نیست، بلکه در کنار آن ساختار سیاسی، عملکرد دولت و تصمیم‌گیری‌های کلان اقتصادی که عمدتاً در حوزه ساختار سیاسی تعریف می‌شود، عوامل مهمی در بروز این مسأله به حساب می‌آیند. در اینجا می‌توان اذعان نمود که برخی از نارساییهای اقتصادی در جهان سوم ناشی از ناتوانی و یا کمبود منابع اقتصادی نیست؛ بلکه عمدتاً از سیاست‌های اتخاذشده و عملکرد دولت که خود نیازمند اصلاح می‌باشد، نشأت می‌گیرد. (۱۹)

درست است که تجربه ناکام اقتصاد ناظر به داخل و الگوهای موفق کارآمد اقتصاد آزاد، حرکت به سوی اقتصاد آزاد و تجارت جهانی را ضروری می‌کند، اما به احتمال بسیار حرکت مذکور در چارچوب برخی ساختارهای سیاسی مبتنی بر ناتوانی و ناکارآمدی دولت، ناموفق و عقیم خواهد بود. نگرش و تلقی دولت و نخبگان سیاسی نسبت به توسعه، تجارت و اقتصاد آزاد عامل مهمی در این زمینه است. بنابراین اگر نظام سیاسی حاکم و نخبگان جامعه به هر دلیل نسبت به تجارت آزاد و مبادلات بین‌المللی نگرش و ذهنیت مساعدی نداشته باشند و یا ساختار سیاسی به گونه‌ای باشد که کلیه فعالیت‌های اجتماعی شهروندان در حوزه‌های سیاست، فرهنگ و اقتصاد را تحت کنترل و نظارت خود درآورد، حرکت به سوی تجارت آزاد و مبادلات بین‌المللی با دشواری‌های جدی روبه‌رو خواهد بود.

هرچند تجربه تاریخی غرب برخلاف گفته‌های فوق است؛ اما کشورهای در حال توسعه، وضعیت متفاوتی دارند. این کشورها در شرایطی به تدوین برنامه‌های اقتصادی و ترسیم خط سیر توسعه اقتصادی مبادرت می‌کنند که در وضعیت کاملاً دشوار و نابرابر با جوامع صنعتی قرار گرفته‌اند. کشورهای در حال توسعه برای دستیابی به بازار جهانی و تأمین ارزش افزوده به عنوان پیش‌شرط توسعه اقتصادی، ناگزیرند ساختار سیاسی خویش را با اقتصاد آزاد همساز کنند. هرچند برخی از پژوهشگران معتقدند که حتی تجربه غرب پس از انقلاب صنعتی، شامل توجه متوازن و برابر به سه ضلع اقتصاد، سیاست و فرهنگ بوده است. (۲۰)

علاوه بر این، گرچه همواره جدال و مناظرات دامنه‌داری در خصوص تقدم و تأخر توسعه اقتصادی و سیاسی وجود داشته است، اما آنچه از مجموع مباحث و رویکرد اقتصاد سیاسی بین‌الملل قابل استنتاج می‌باشد، رابطه دوسویه و تعامل میان دو حوزه سیاست و اقتصاد است.

بر این اساس می‌توان گفت نظام اقتصاد بازار در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی نیز همانند اقتصاد، هرچند در درازمدت، متمایل به محدودیت کنترل و دخالت دولت است. از جانب دیگر ساختار سیاسی بسته و ناظر به داخل که عمدتاً نگاه بدبینانه به تجارت بین‌المللی و نظام اقتصاد جهانی دارد، در عرصه اقتصاد داخلی بازتاب می‌یابد. کمترین اثر آن رواج استراتژی اقتصادی ناظر به داخل و با هدف جلوگیری از خروج سرمایه است. در مجموع مطالعاتی که ورا آنستی^۱، آ.اچ. تاونی^۲ و جویس کری^۳ در مورد توسعه انجام داده‌اند، نشان می‌دهد که مسأله بحرانی جوامع فقیر بدون تحولات عمیق سیاسی و اقتصادی برای همیشه قابل درمان نیست. (۲۱)

فقدان درک روشن و اجماع نظر نسبی در مورد مقوله‌ها و مفاهیم اساسی نظیر منافع ملی، رفاه و توسعه اقتصادی، از دیگر مشکلات فکری و سیاسی توسعه در کشورهای در حال توسعه و از جمله جمهوری اسلامی ایران است. اجماع نظر میان دولتمردان و صاحبان سرمایه در مورد تعاریف مفاهیمی چون منافع ملی، امنیت و ثبات اقتصادی و غیره تا اندازه زیاد در روند آزادسازی اقتصادی و حرکت به سوی توسعه تأثیرگذار می‌باشد. صرف‌نظر از اینکه دولت‌ها اهداف مختلفی دارند که احتمالاً با اهداف سوداگران آزاد متفاوتند، اما اجماع نظر نسبی بر سر کلیات و نگاه مشترک به اهمیت فعالیت اقتصادی، تجارت و رقابت بازار در بحث حاضر حائز اهمیت است. بنابراین نگاه اقتصادی نخبگان سیاسی و پایگاه طبقاتی دولتمردان و ایدئولوژی سیاسی آنان بر فعالیت‌ها و سیاستگذاری کلان اقتصادی و دیگر حلقه‌های نظام اقتصادی جامعه تأثیر می‌گذارد. (۲۲)

علاوه بر این، تدوین استراتژی مناسب برای توسعه در کشورهای در حال توسعه از جمله اصولی است که بیشتر صاحب‌نظران مورد توجه قرار داده‌اند. بنابراین سیاست اصلاح ساختار اقتصادی در این کشورها نمی‌تواند نسبت به بازنگری استراتژی‌های توسعه بی‌توجه باشد. از دیرباز دو استراتژی درون‌گرا و برون‌گرا در ادبیات توسعه مطرح بوده است. اغلب این کشورها بنا به دلایل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به اتخاذ توسعه درون‌گرا با عنوان جایگزینی واردات

1 . Vera Anstey

2 . R.H. Tawney

3 . Joyce Cary

تمایل نشان داده‌اند. استراتژی مزبور عمدتاً با هدف جلوگیری از خروج سرمایه که یکی از معضلات جدی این کشورها بود، به مرحله اجرا گذاشته شد. این هدف شامل کسب درآمد مازاد و منابع‌یابی برای درآمد اقتصادی در بازارهای جهانی نبود. با توجه به تجربیات ناموفق این دسته کشورها پس از دهه ۸۰، استراتژی مذکور به تدریج جای خود را به استراتژی برون‌گرای توسعه صادرات داد. سؤال اساسی این است که آیا ساختار و شرایط اقتصاد جهانی امروز امکان از سرگیری اینگونه سیاست‌ها را فراهم می‌کند؟ و آیا اصلاح در زمینه استراتژی توسعه اقتصادی بدون توجه به عوامل سیاسی یادشده موفق خواهد بود؟

در حالی که طی سالهای گذشته، بیست‌ویک بار تقاضای عضویت جمهوری اسلامی ایران در سازمان تجارت جهانی به دلایل عمدتاً سیاسی و ناشی از فشار آمریکا رد شده بود، بالاخره در اوایل سال جاری عضویت ایران به عنوان ناظر مورد قبول واقع شد که این امر بیانگر تصمیم استراتژیک و کلان کشور در پیوستن به اقتصاد جهانی است. با بررسی ابتدایی و سطحی سیاستهای اقتصادی و صنعتی جاری دولت جمهوری اسلامی ایران، می‌توان دریافت که دیدگاههای ضد و نقیض نسبت به عضویت در سازمان تجارت جهانی خود بازتاب نوعی «تناقض اولویتها» در سطح گسترده‌تر است که بر سمت‌گیریهای سیاسی - اقتصادی داخلی و خارجی دولت اثر می‌گذارد. در این زمینه خط‌مشی دولت بین آزادسازی و سیاست «درهای باز» از یک سو و نوعی اقتصاد کنترل‌شده و خودبستگی اقتصادی از سوی دیگر، در نوسان بوده است. این گرایش‌های متناقض به شکلی نسبتاً آرام در کنار یکدیگر ادامه یافته و موجب ابهام اقتصادی و صنعتی چشمگیری شده است. (۲۳) برای نمونه، دولت همزمان با تأکید بر صادرات غیرنفتی، کنترل‌های سختی در مورد معاملات ارزی برقرار ساخته و صادرکنندگان را ملزم نموده تا درآمدهای ارزی خود را به بانک مرکزی انتقال دهند. این کنترل‌ها خطر کاهش شدید صادرات غیرنفتی را به همراه دارد؛ چراکه فروش دلارهای به دست آمده با قیمت بالاتر در بازار آزاد، یکی از انگیزه‌های اصلی بازرگانان برای صدور کالا است. دولت جمهوری اسلامی ایران به دلیل تجدید نظر در اصلاحات اقتصادی گسترده اولیه، نتوانسته یارانه‌های عظیمی را که بیش از یک‌چهارم درآمد نفتی سالانه ایران را می‌بلعند، از میان بردارد یا به میزان چشمگیری کاهش دهد. برای مثال گزارش سال ۲۰۰۵ مؤسسه «آی، تی کرنی» از رتبه‌بندی

کشورها در شاخص جهانی سازی، حاکی است که ایران همانند سالهای گذشته در آخرین رتبه قرار گرفته و بدترین وضعیت را به خود اختصاص داده است. (۲۴) این مؤسسه از پنج سال پیش تا کنون اقدام به رتبه‌بندی برترین کشورهای جهان در شاخص جهانی شدن می‌کند و این رتبه‌بندی بر اساس چهار معیار اقتصادی، سیاسی، تکنولوژی و ارتباطات انجام می‌شود. هر یک از معیارهای اقتصادی، سیاسی، تکنولوژی و ارتباطات، خود به شاخصهای ریزتری تقسیم می‌شوند. معیار اقتصادی شامل دو زیرشاخص تجارت و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی می‌شود و معیار سیاسی نیز به چهار زیرشاخص تقسیم می‌شود که عبارتند از ارتباط با سازمانهای بین‌المللی، صلح بین‌الملل، رفتارهای سیاسی و نقل و انتقالات دولتی. دسترسی به تکنولوژی نیز با سه زیرشاخص تلفن؛ جهانگردی و مهاجرت؛ و نقل و انتقالات خصوصی مشخص می‌شود.

ج. راهکارهای عملی در تعامل مثبت با اقتصاد جهانی

تصویب قوانین مشوق سرمایه‌گذاری و تجارت خارجی و تناسب آنها با تحولات جهانی و اصلاح قانون مالیات‌ها، از مهم‌ترین عوامل قانونی مشوق سرمایه‌گذاری خارجی می‌باشند. به اعتقاد مشارکت‌کنندگان در یک نظرسنجی، سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی برای انجام سرمایه‌گذاری نیاز به تضمین امنیت سرمایه دارند و در غیر این صورت، هرگز سرمایه خود را به خطر نخواهند انداخت. ثبات سیاست‌های پولی و مالی، عدم دخالت دولت در فعالیتهای اقتصادی، اصلاح قانون کار، تقویت بازارهای مالی و آزادسازی سرمایه، ادامه سیاست‌های تنش‌زدایی، ایجاد زیرساخت‌های اقتصادی و اصلاح قانون اساسی، از جمله موارد اقتصادی، سیاسی و حقوقی است که از دیدگاه صاحب‌نظران، برطرف‌کننده موانع سرمایه‌گذاری خارجی در ایران خواهد بود. (۲۵)

برخی نارسایی‌های ساختاری در نظام بوروکراسی کشور نیز در جلب سرمایه‌گذاری خارجی مانع ایجاد می‌کنند و از انگیزه‌های تشویق سرمایه‌گذاری در ایران می‌کاهند. همچنین پایین بودن سطح تأسیسات زیربنایی، اعم از فقدان یا نازل بودن زیرساخت‌های اقتصادی گسترده نظیر راه‌ها، بنادر، سیستم‌های ارتباطی و مانند آنها، موانع دیگری بر سر راه سرمایه‌گذاری

مستقیم خارجی در کشور ایجاد می‌کنند. عدم دسترسی به نیروی کار ماهر و فقدان شبکه اطلاع‌رسانی گسترده را نیز می‌توان بدین موانع اضافه نمود. همچنانکه تغییرات مداوم در آئین‌نامه‌ها و مقررات اداری نیز در همین چارچوب می‌گنجند. کارشناسان بر این عقیده‌اند که استحکام و اقتدار قانون تا حدود زیادی بستگی به دوام و استمرار آن دارد. این در حالی است که در کشورمان هر روز با اخباری نظیر تغییرات جدید در قانون کار، مقررات گمرکی، روش وصول مالیات، نحوه جدید پرداخت اعتبارات بانکی و لغو یا برقراری مجدد پیمان‌نامه ارزی مواجهیم. در همین راستا می‌توان به نوسانات سیاستهای پولی، مالی، ارزی و بازرگانی نیز اشاره کرد.

بنابراین جذب سرمایه داخلی و خارجی مولد از مهمترین نیازهای استراتژیک کشور است که آینده، تداوم و نیز پایداری نظام جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی ایران به آن گره خورده است. بر این اساس، این دیدگاه پذیرفتنی نیست که «آمدن خارجی‌ها و دادن زمین به آنها، استقلال مملکت را خدشه‌دار ساخته و بیگانه را بر مملکت مسلط می‌کند.» برخورد مبهم و غیرصریح مسئولین کشور درخصوص سرمایه‌گذاری خارجی موجب شده تا وضعیت کمرنگ آن همچنان ادامه یابد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی و ملی‌شدن بسیاری از سرمایه‌ها، این دیدگاه که خارجی‌ها مسبب عقب‌ماندگی و وابستگی این کشور شده‌اند، کم‌کم به عنوان مانع فرهنگی در جهت ورود سرمایه‌های آنان مطرح گردید. اعتقاد به آنکه سرمایه‌گذاران خارجی با ورود خود به غیر از وابسته‌نمودن اقتصاد ملی، فرهنگ بومی خود را نیز در کشور ترویج می‌کنند، یکی از عوامل ممانعت از این سرمایه‌ها به حساب می‌آید. این دیدگاه حتی باعث شده که ورود سرمایه‌های دولتی خارجی از مسیر قانون جلب و حمایت امکان‌پذیر نباشد و فقط سرمایه‌های بخش خصوصی خارجی می‌توانند تحت پوشش این قانون قرار گیرند. موانع فرهنگی و اجتماعی جذب سرمایه‌گذاری خارجی در کشور ما آنچنان جدی است که حتی مسئولین نظام کمتر خود را در این مسأله درگیر می‌کنند و به طور جدی خواهان ورود سرمایه‌گذاران خارجی نیستند. عدم تمایل به همکاری با سرمایه‌گذاران غربی در سطوح غیرنفتی کاملاً واضح و آشکار است. رئیس اتاق بازرگانی ایران بر این اعتقاد است که:

«ما هنوز نتوانسته‌ایم آن طور که شاید و باید سرمایه‌های داخلی را جذب کنیم. قاعدتاً هر خارجی که بخواهد در کشوری سرمایه‌گذاری کند، سیاستهای مربوط به نسبت سرمایه‌گذاری را بررسی و ابتدا به سرمایه‌گذاری داخلی توجه می‌کند. اگر ببیند سرمایه‌های داخلی با مشکل روبرو هستند، چندان رغبت نمی‌کند در آن کشور سرمایه‌گذاری کند. متأسفانه نخستین نقطه ضعف ما همین است.» (۲۶)

علاوه بر موانع داخلی موجود بر سر راه سرمایه‌گذاری خارجی، برخی مشکلات و موانع خارجی نیز فقدان یا قلت آن را در ایران توضیح می‌دهند. تحریم اقتصادی آمریکا علیه کشورمان که با دستور اجرایی کارتر آغاز گردید، تا کنون ابعاد مختلفی را در این راستا دربرگرفته است. این تحریم‌ها تا آن زمان ادامه خواهد یافت که بازدارندگی لازم علیه جمهوری اسلامی ایران ایجاد شود. یکی از ابعاد تحریم اقتصادی، تحریم تکنولوژی است. تکنولوژی یکی از منابع قدرت است و در ضمن از لوازم و اسباب اولیه جذب سرمایه‌گذاری خارجی محسوب می‌گردد؛ بنابراین می‌تواند عامل مهمی در به وجود آوردن خسارت در درازمدت باشد. مشکلات ایجادشده بر سر همکاری‌های تکنولوژیک و یا هسته‌ای بین‌المللی کشورمان در همین راستا قابل توجه‌اند. قانون داماتو نیز یکی دیگر از موانع اصلی جلب سرمایه‌گذاری خارجی آنهم در سطح کلان بوده و شرکتهای نفت و گاز برای همکاری با ایران با محدودیت‌های جدی از سوی ایالات متحده روبرو هستند. بنابراین به دلیل آنکه حجم عمده سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در ایران، در حوزه نفت است؛ می‌توان از تحریم‌های اقتصادی به عنوان یکی از عوامل مهم عدم گسترش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی یاد کرد. همچنین، قرارداد جمهوری اسلامی ایران در زمره کشورهای حامی تروریسم و نیز در لیست «محور شرارت» از سوی آمریکا به‌ویژه پس از وقایع یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، مانعی مهم در جلب سرمایه‌گذاری خارجی و دورشدن آن از کشور به شمار می‌رود.

باید باور کنیم که سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی می‌تواند موتور محرکه رشد و توسعه اقتصادی در کشور ما باشد، همچنانکه در کشورهای در حال توسعه این گونه است. کمبود سرمایه در کشورهای در حال توسعه موجب شده که این کشورها امروزه مترصد جلب سرمایه‌گذاری خارجی در کشور خود باشند. اکثر نظریه‌پردازان بر این باورند که سرمایه‌گذاری

مستقیم خارجی نه فقط موجبات رشد و توسعه اقتصادی کشور میزبان را فراهم می‌آورد، بلکه در شرایط فعلی اقتصاد جهانی، یک ضرورت است. پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی ایران در حوزه عدالت اجتماعی و رفاه شهروندان و نیز دستیابی به اهداف چشم‌انداز بیست‌ساله کشور و کسب جایگاه رفیع و قدرتمند در نظام جهانی بدون بهره‌مندی از مواهب توسعه اقتصادی و البته از طریق به کارگیری سرمایه‌های مولد داخلی و خارجی ناممکن است. بنابراین با توجه به نقش ویژه و بنیادین سرمایه در راستای حرکت به سمت توسعه اقتصاد ملی ایران و افزایش سطح تعاملات مثبت با نظام اقتصاد جهانی، ضروری است تلاش‌های گسترده‌ای در جهت بهره‌مندی هرچه بیشتر از سرمایه داخلی و خارجی فراهم شود. سیال‌بودن سرمایه و وابستگی آن به تکنولوژی‌های اطلاعاتی - ارتباطاتی، به همراه مقررات‌زدایی از روابط تجاری و بالاخره انطباق با استانداردهای جهانی تولید کالا و خدمات و یکسان‌شدن نرخ بهره در هماهنگی با نرخ آن در بازارهای مالی جهانی، همه و همه سبب می‌شوند تا سود برگشتی حاصل از سرمایه‌گذاری به میزان زیادی بالا رفته و بازار جهانی سرمایه در ایران تشکیل شود. این امر فرصت بزرگی را در اختیار کشور برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی و گسترش خدمات مالی قرار می‌دهد. بنابراین هرچند امروزه پیوستن جمهوری اسلامی ایران به فرایند جهانی‌شدن به عنوان تنها راه حل از سوی بسیاری از صاحب‌نظران اقتصاد ملی مطرح می‌شود و اگرچه این امر ضرورتاً متضمن بهره‌مندی برابر، گسترده و مثبت از دستاوردهای فرایند مذکور نیست؛ اما در خصوص نحوه پیوستن به بازارهای جهانی اختلاف نظرهای بسیاری وجود دارد. در واقع، نحوه پیوستن به بازارهای جهانی و ادغام در نظام اقتصاد جهانی منوط به پاسخ به انواع چالش‌هایی است که در سطوح ملی و بین‌المللی و فراسوی سیاست‌ها و راهکارهای اقتصادی و سیاسی کشور وجود دارند.

رفع موانع تجاری و حصارهای صادرات و واردات کالا نیز نقش بسیار مهمی در پیمودن راه توسعه اقتصادی کشورمان دارد. این امر به همراه تلاش در جهت توسعه صادرات، در برقراری ارتباط بین اقتصادهای ملی مهمترین نقش را ایفا می‌کند و می‌تواند زمینه‌های حضور اقتصاد ملی ایران را در بازارهای جهان فراهم کند. در واقع، به همراه توسعه تکنولوژی اطلاعاتی و ارتباطاتی که امری اجتناب‌ناپذیر در جهت سوق‌دادن اقتصاد ملی ایران به سمت

بازارهای جهانی است، (۲۷) مقررات زدایی در روابط خارجی، دادوستد کالا و خدمات و جایگزین کردن موانع تعرفه‌ای به جای موانع غیرتعرفه‌ای و در یک کلام آزادسازی تجاری سبب می‌شود تا مفهوم اقتصاد ملی محصور در مرزهای بسته کشور از میان رفته و مفهوم جهانی شدن اقتصاد در درون ساختارهای اقتصاد ملی جمهوری اسلامی ایران تحقق یابد. به بیان دیگر خارج کردن اقتصاد از حیطه اقتدار دولت که از مهمترین پیش‌شرطهای ادغام در بازارهای اقتصاد جهانی می‌باشد، عمدتاً از طریق رفع موانع، مقررات زدایی و آزادسازی تجاری از یک سو، و تلاش در جهت فراهم کردن زمینه پذیرش سرمایه‌گذاری‌های ملی و بین‌المللی و به‌کارگیری کارآمد آنها در سطوح تولیدی و خدماتی و نهایتاً تلاش در جهت افزایش قدرت رقابت اقتصادی کشور از سوی دیگر، می‌بایست از مهمترین مواردی باشند که در دستور کار اصلاح ساختار اقتصاد ملی ایران قرار می‌گیرند. در غیر این صورت، هرگونه تماس و افزایش سطح روابط با نظام اقتصاد جهانی، بر نتایج منفی جهانی شدن اقتصاد در سطح ملی می‌افزاید و در واقع تأثیرپذیری‌های منفی کشور را از این فرایند افزایش می‌دهد، بدون اینکه ضرورتاً بهره‌ای از فرصت‌ها، امتیازات و تولید ثروت جهانی به دست آید.

از سوی دیگر، مباحث مربوط به پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی، تقریباً به نوعی اجماع در مورد ورود به این سازمان منتهی شده است. بنابراین یادآوری این نکته ضروری است که عضویت در سازمان جهانی تجارت، بر خلاف تصور عمومی، صرفاً به مباحث تجاری به مفهوم محدود آن خلاصه نمی‌شود. اگرچه وظیفه اصلی سازمان جهانی تجارت، مدیریت مناسبات تجاری کشورهای عضو طبق مقررات و قواعد موافقتنامه‌های چندجانبه این سازمان است، اما گستردگی قلمرو این موافقتنامه‌ها که جنبه‌های مختلف مرتبط با تجارت کالا، خدمات و جنبه‌های تجاری حقوق مالکیت فکری را دربر می‌گیرند، خواه ناخواه بر جنبه‌های مختلف اقتصادی، تجاری، اجتماعی، فرهنگی و حتی سیاسی کشورهای عضو تأثیر می‌گذارد. گستردگی و فراگیری آثار الحاق به سازمان جهانی تجارت بر این نکته تأکید دارد که کشوری که می‌خواهد فرایند الحاق را طی کند، باید با نگاه فراگیر، همه‌جانبه و آینده‌نگر، آن را مد نظر قرار دهد. تحقق عملی این نگرش نیز نیازمند همکاری و هماهنگی همه سازمانها و نهادهای ملی مربوط در این فرایند با محوریت یک مرکز هماهنگ‌کننده است.

از جمله موارد قابل توجه در فرایند عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی و تشکیل کارگروه‌های مربوطه در این راستا، این نکته است که ایران باید امتیازاتی به کشورهای عضو گروه کاری اعطا کند. اگرچه در مناسبات بین‌المللی نفس امتیاز دادن عمل ناپسندی تلقی نمی‌شود؛ اما باید مذاکره‌کنندگان ایران سعی کنند در مقابل امتیاز اعطایی، امتیاز متقابلی به دست آورند و این امر مستلزم آگاهی از منافع کشور در این مسیر و پافشاری بر آن است. اگرچه طبق مقررات سازمان جهانی تجارت، طرف این سازمان دولتها هستند، اما عضویت در این سازمان در بخشهای مختلف اقتصادی کشور تأثیرگذار است. بنابراین از هم‌اکنون دست‌اندرکاران دولتی و بخش خصوصی در بخشهای مختلف اقتصاد ایران باید با جدیت هرچه تمامتر خود را برای تطبیق با شرایطی که پس از عضویت ایران در آن سازمان حاصل خواهد شد، آماده سازند. (۲۸)

عضویت در سازمان تجارت جهانی، در بهترین حالت، دسترسی ما را به بازارهای جهانی تسهیل خواهد کرد و این فقط یکی از شروط لازم برای بهره‌مندی از فرصت‌های روزافزون جهانی‌شدن اقتصاد و بازشدن هر چه بیشتر درهای اقتصاد جهانی است. شرط کافی برای کسب موفقیت در این راستا داشتن مازاد تولید در زمینه کالاها و خدمات با کیفیت بالا خواهد بود. باید توجه داشت که در حال حاضر حجم عمده تولیدات ما حتی از نظر کمی، تأمین‌کننده نیازهای داخلی نیست. باید با در نظر گرفتن محدودیت منابع مورد نیاز اعم از تأسیسات، سرمایه ارزی و ریالی، مواد اولیه و نیروی ماهر، استراتژی بلندمدت کشور را تنظیم و براساس آن طبقه‌بندی صنایع و بخشهای اقتصادی را انجام دهیم و همچنین صنایع پیش‌تاز در هر بخش را تعریف کنیم. این موضوع موجب خواهد شد که با آگاهی و برپایه مطالعات کافی به تهیه و تنظیم پروتکل الحاقی برای عضویت در سازمان تجارت جهانی به گونه‌ای که متضمن منافع ما باشد، پردازیم.

به دلیل آنکه اتحادیه‌ها و مناطق آزاد تجارتي از اجرای اصول سازمان تجارت جهانی معافند، لازم است ایران به تقویت اتحادیه‌های منطقه‌ای اکو، دریای خزر و شانگهای که اخیراً حضور ناظر جمهوری اسلامی ایران را پذیرفته است، پردازد. همچنانکه کشورهای صنعتی نیز حتی با بنیه قوی اقتصادی و صادراتی به چنین اقداماتی دست زده‌اند. (۲۹) در این خصوص

می‌توان به آ. سه. آن، نفتا، جامعه اقتصادی اروپا و مانند آنها اشاره کرد. بنابراین، مهمترین استراتژی میان‌مدت و حتی درازمدت جمهوری اسلامی ایران در توسعه روابط اقتصادی و تجاری با دنیای متأثر از جهانی‌شدن اقتصاد، می‌تواند در چارچوب گسترش روابط منطقه‌ای و منطقه‌گرایی اقتصادی و تجاری تعریف شود. حضور در هر پیمان منطقه‌ای موفق می‌تواند مزایایی از این قبیل به بار آورد:

یک. با مشارکت در بازار منطقه‌ای با سطح اقتصادی نزدیک به خود می‌توانیم برای حضور موفق در بازارهای بزرگ جهانی آماده شویم.

دو. در صورت عضویت کامل در سازمان تجارت جهانی با توجه به مستثنی‌بودن مناطق اقتصادی و تجاری یاد شده، می‌توانیم بخشی از آثار منفی جهانی‌شدن اقتصاد بر اقتصاد ملی را کاهش دهیم، چراکه اعطای تسهیلات به اعضای اکو، شانگهای و یا کشورهای حوزه دریای خزر از سوی دولت جمهوری اسلامی ایران، دلیلی ضروری بر تسری دادن آن به دیگر اعضای سازمان تجارت جهانی نخواهد بود.

سه. در صورت تأخیر طولانی در عضویت در سازمان تجارت جهانی می‌توان با تکیه بر روابط نزدیک اقتصادی در منطقه و با توجه به هزینه‌های کمتر حمل‌ونقل نسبت به کشورهای اروپایی و آمریکا، برای مثال به فکر بازار بزرگ ۳۰۰ میلیونی اکو بود و اقتصاد ملی را در جهت مرتفع‌ساختن نیازهای آن تجهیز کرد؛ که این امر قطعاً افزایش سطح شغل‌های موجود و کاهش بیکاری در کشور را به دنبال خواهد داشت. (۳۰)

نتیجه‌گیری

اصلاح ساختارهای اقتصاد ملی به ویژه تعدیل ساختاری و حوزه‌های مربوط به کارآمدی دولت در تعامل با اقتصاد جهانی، از اصول قطعی و پذیرفته‌شده در تمامی اقتصادهای در حال توسعه و از جمله در جمهوری اسلامی ایران است. نکته بسیار مهمی که ظاهراً از چشم مقام‌های برنامه‌ریز اقتصادی کشور در اجرای سیاست‌های تعدیل به منظور اصلاح ساختار اقتصاد ملی و بهبود وضعیت امکان جذب سرمایه‌گذاری خارجی و در یک کلمه تقویت زمینه‌های تعامل مثبت با اقتصاد جهانی به عنوان یکی از ضرورت‌های چشم‌انداز بیست‌ساله

کشور پنهان مانده، این است که تعدیل ساختاری اقتصادی که سخت مورد نیاز است، مستلزم ریاضت اقتصادی یعنی کاهش شدید هزینه‌های دولت برای جبران کسری بودجه می‌باشد. همچنین، این گونه تعدیل نیازمند از میان برداشته شدن کنترل قیمتها و آزاد گذاشتن دست نیروهای بازار برای بالابردن سطح کارایی اقتصادی است. البته اینگونه تعدیل‌ها که در مواردی بسیار طاقت‌فرسا خواهد بود، تبعات بسیار سخت و گسترده‌ای برای اقشار کم‌درآمد خواهد داشت که می‌تواند در مواردی به بحرانهای جدی اجتماعی و مشروعیت در کشور منجر شود. برای مثال نتایج انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۴، به خوبی بازتاب اینگونه نارضایتی‌ها را ترسیم کرده است. بنابراین، روی آوردن به سیاستهای تعدیل که اولین و مهمترین دستورالعمل اصلاح ساختار اقتصادی از سوی سازمان تجارت جهانی برای جمهوری اسلامی ایران است، تناقضات و چالشهای بنیادین و آشکاری در حوزه عدالت اجتماعی برای دولت در پی خواهد داشت. پیشبرد سیاست‌های تعدیل در روند اصلاح سیاست‌های توسعه اقتصادی کشور، بدون تعریف و به‌کارگیری ابزارها و مکانیسم‌های حمایتی عدالت‌محور و البته موقتی، فشارهای اجتماعی ناشی از اجرای سیاست‌های تعدیل را که ضرورت‌ناپذیر است، طاقت‌فرسا و بحران‌خیز خواهد کرد. بنابراین اجرای سیاست‌های تعدیل در راستای اصلاح سیاست‌های توسعه اقتصادی همزمان نیازمند اصلاح نقش، جایگاه و کارکرد دولت می‌باشد.

یادداشت‌ها

۱. بهکیش، محمدمهدی، *اقتصاد ایران در بستر جهانی شدن*، تهران، نشر نی، ۱۳۸۰، صص ۳۰-۲۸.
2. See: Agosn, Manuel R. and Diana Tussie (eds), *Trade and Growth*, New York, St. Martin Press, 1993.
۳. نورتون، راجر، *مسائل کشاورزی در برنامه‌های تعدیل ساختاری*، محمد لطفی، وزارت کشاورزی، مهر ۱۳۷۳، صص ۱۷-۱۶.
۸. ساعی، احمد، *مسائل سیاسی - اقتصادی جهان سوم*، تهران، سمت، ۱۳۷۷، صص ۱۴۱-۱۴۰.
7. IMF, "Consultation with Islamic Republic of Iran", *Concludes 2001, Article IV*, 2001.
۹. *اقتصاد ایران در بستر جهانی شدن*، پیشین، ص ۳۳.
10. Chan (ed), Steve, *Foreign Direct Investment in a Changing Global Political Economy*, New York, St. Martin Press, 1995, Ch. 8.
۱۱. رحمانی، فریده، «سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۱۵۲-۱۵۱، ۱۳۷۹، ص ۱۶۶.
۱۲. همان.
۱۳. *اقتصاد ایران در بستر جهانی شدن*، پیشین، صص ۳۰۰-۲۹۸.
۱۴. *اقتصاد ایران، ماهنامه اقتصادی و مالی بین‌المللی*، سال دوم، شماره ۱۱، ۱۳۷۸، ص ۱۵.
۱۵. لارسون، توماس و دیوید اسکیدمور، *اقتصادی سیاسی بین‌الملل*، احمد ساعی و مهدی تقوی، تهران، نشر قومس، ۱۳۷۷، ص ۲۹.
۱۶. کروگیر، آن، *اصلاح سیاست‌های اقتصادی در کشورهای در حال توسعه*، عابدینی و همکاران، تهران، وزارت امور اقتصادی و دارایی، ۱۳۷۵، ص ۱۶۵.
۱۷. *اقتصاد سیاسی بین‌الملل*، پیشین، ص ۱۱.
۱۸. سریع‌القلم، محمود، *توسعه، جهان سوم و نظام بین‌الملل*، تهران، نشر سفیر، چاپ سوم، ۱۳۷۵، ص ۹۵.
۱۹. کیت، گرiffin، *راهبردهای توسعه اقتصادی*، حسین راغفر و محمدحسین‌هاشمی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۵، ص ۱۱۶.
۲۰. *توسعه، جهان سوم و نظام بین‌الملل*، پیشین، صص ۹۰-۹۵.
۲۱. مایر، جرال، *از اقتصاد کلاسیک تا اقتصاد توسعه*، غلامرضا آزاد، تهران، نشر میترا، ۱۳۷۵، فصل دهم، ص ۱۷۵.

۲۲. در این مورد نک: سریع‌القلم، محمود، *عقل و توسعه یافتگی*، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۵.
۲۳. افراسیابی، کاوه، «ایران و سازمان تجارت جهانی»، *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، شماره ۹۹-۱۰۰، ص ۱۵۲.
۲۴. *خبرگزاری فارس*، ۲۵ تیر ۱۳۸۴.
۲۵. *اقتصاد ایران، ماهنامه اقتصادی و مالی بین‌المللی*، سال دوم، شماره ۱۱، ۱۳۷۸، صص ۸-۷.
۲۶. همان.
۲۷. پوراحمدی، حسین، «انقلاب اطلاعاتی - ارتباطاتی: تبیینی نو از منابع قدرت ملی در عصر جهانی‌شدن»، *راهبردهای سیاسی و بین‌المللی*، دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۲، ۱۳۸۱.
۲۸. *روزنامه همشهری*، ۹ خرداد ۱۳۸۴، ص ۱۲.
۲۹. احمدی، کورش، «تجارت آزاد آمریکای شمالی و اقتصاد جهانی و جهان سوم»، *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، شماره ۸۱-۸۲، صص ۱۱۶ تا ۱۲۴.
۳۰. همان.

امنیت انسانی: مبانی مفهومی و الزامات راهبردی

محمدعلی قاسمی

عضو هیأت علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی

تاریخ ارائه: ۱۳۸۴/۶/۱۵

تاریخ تأیید: ۱۳۸۴/۷/۲۱

چکیده

امنیت انسانی، از مفاهیمی است که در تلاش برای فرارفتن از مفهوم سنتی امنیت و امنیت ملی مطرح شده است. در تعریف امنیت انسانی، اجماع نسبی بر سر تعریفی نسبتاً جامع از آن وجود دارد که شامل حراست از هسته حیاتی همه افراد بشر در مقابل تهدیدات شایع، سازگار با کمال و شکوفایی بلندمدت انسانها می‌باشد. در نوشتار حاضر تفاوت امنیت انسانی با مفاهیم قریب چون امنیت فردی، توسعه انسانی، حقوق بشر و توسعه پایدار بررسی می‌شود و در ادامه استراتژی‌های تحقق امنیت انسانی یعنی دو استراتژی حراستی و توانمندسازی مورد مطالعه و شرح قرار می‌گیرد. طرح و توضیح ایده امنیت انسانی، هم در بعد تئوریک و هم به لحاظ سیاست‌گذاری حائز اهمیت است. از منظر تئوریک راهگشایی و افق‌گشایی آن در نگرش جامع‌تر و کامل‌تر به مقوله امنیت، قابل توجه است. به لحاظ سیاست‌گذاری نیز می‌تواند در تدوین استراتژی، تعیین (مجدد) اولویت‌ها و جابه‌جایی بعضی از آنها، اهمیت‌یافتن ابعاد نرم‌افزاری در کنار ابعاد سخت‌افزاری، تقویت جامعه و نهادهای مدنی و توجه به توزیع عادلانه‌تر منابع دخیل باشد.

کلیدواژه‌ها: امنیت انسانی، امنیت ملی، استراتژی امنیت ملی، تهدید، مکاتب امنیت انسانی

مقدمه

امنیت انسانی، از جمله مباحثی است که با پایان جنگ سرد و آغاز بازاندیشی در مفهوم سنتی و دولت‌محور امنیت، مطرح شده است. به زعم برخی محققان مفهوم امنیت انسانی به لحاظ فلسفی حاصل توسیع و تعمیق آن چیزی است که زمانی «امنیت» قلمداد می‌شد. یعنی در مقابل سؤالات اصلی که همواره در مباحث امنیت مطرح‌اند، پاسخ‌های جدیدی طرح شد؛ سؤالاتی چون امنیت برای چه کسی و کدام ارزشها؟ و امنیت در مقابل کدام تهدیدات و با کدام ابزارها؟. در پاسخ به این پرسش‌ها، شاید برای اولین بار محبوب الحق در گزارشی که برای برنامه توسعه سازمان ملل^۱ تهیه کرده بود (سال ۱۹۹۴)، از امنیت انسانی^۲ سخن گفت که در شاخص‌بندی آن نقش مهمی ایفا نمود. پس از آن تاریخ، ادبیات قابل توجهی در زمینه امنیت انسانی به وجود آمده و رویکردهای گوناگونی نیز مطرح شده است. در این مقاله پس از تشریح مفهومی امنیت انسانی و اجزاء آن، به نقاط اشتراک و افتراق مقوله مذکور با مفاهیم مشابه پرداخته می‌شود و در انتها از الزامات راهبردی مفهوم امنیت انسانی بحث خواهد شد.

الف. تعریف امنیت انسانی

با آنکه تعاریف متعدد و متنوعی از امنیت انسانی ارائه شده، اما نقاط اشتراک این تعاریف قابل توجه است. در تعریف مضیق بیشتر بر تهدیدات سنتی امنیت همچون مین‌های زمینی، سلاح‌های کوچک، خشونت و منازعات و نظایر آنها تمرکز می‌شود. لیکن در تعاریف موسع، لیست بلندبالایی از تهدیدات سنتی و حتی تهدیدات توسعه‌محور همچون فقر و محیط‌زیست مورد تأکید قرار می‌گیرد.^(۱) در این مقاله تعریفی نسبتاً جامع از امنیت انسانی ارائه و تلاش می‌کنیم تا اجزای آن را مورد تقریر و تشریح قرار دهیم. بر این اساس: «هدف امنیت انسانی محافظت از هسته حیاتی^۳ همه افراد بشر در مقابل تهدیدات شایع^۴ است؛ به نحوی که با

1. UNDP

2. HIS

3. Vital Core

4. Pervasive

شکوفایی و کمال بلندمدت آدمی سازگاری داشته باشد.» (۲) در این تعریف چندین نکته مهم وجود دارد؛ از جمله:

یک. محافظت (یا حراست، تضمین، حمایت، حفظ و مفاهیم نظیر آن) که به حفظ، نگهداری و حمایت از چیزی اشاره دارد. یعنی این تعریف می‌پذیرد که انسانها با مخاطرات و تهدیدات مهمی مواجهند و باید در مقابل آنها محفوظ بمانند. مخاطرات می‌توانند اموری طبیعی چون سیل، زلزله و طوفان، یا خارج از کنترل سیاسی و اقتصادی چون فقر، تنگدستی مزمن، حملات تروریستی، جنگ و منازعات باشند و یا معضلات قابل کنترل اما خارج از اراده‌های فردی همچون کمبود آب آشامیدنی، فقدان وسایل بهداشتی و آب سالم، ایدز و بیماری‌های مسری را شامل شوند. طبعاً برخی از اینها زیان‌بارتر و مخربتر از بعضی دیگرند و البته هر کدام راه‌حل‌های متفاوتی دارند (مقاوم‌سازی مسکن، رفع آثار بحرانهای مالی و مانند آن)؛ لیکن آمادگی برای مقابله با خطرات مذکور، قبل از وقوع ضروری است. بنابراین امنیت انسانی شامل اقدامات پیشگیرانه و منعطف به گونه‌ای سازمان‌یافته و نهادینه است؛ نه اقدامی انفعالی و پس از وقوع حوادث و به صورت دفعی و موقت. همچنین امنیت انسانی، افراد و نوع انسان را محور خود قرار می‌دهد نه تهدیدات را. امنیت انسانی محصول بسترهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و زیست‌محیطی است و برای تأمین آن می‌بایست قبل از وقوع هر تهدیدی، تمهیداتی اندیشید.

دو. هسته حیاتی که اشاره به محدودیت حوزه امنیت انسانی دارد و همه وجوه ضروری و عمیق حیات آدمی را شامل نمی‌شود. البته اجماع در این خصوص به سختی به دست می‌آید. پرسش این است که آیا این هسته حیاتی صرفاً شامل آزادی منفی است و یا آزادی مثبت را نیز دربرمی‌گیرد؟ در این خصوص اختلاف نظرهایی وجود دارد. به زعم برخی از اهل نظر، در عرصه امنیت انسانی دو دسته نیازها یا دو بعد باید مد نظر قرار گیرند:

یکی بعد کمی که شامل ارضای حوایج مادی یعنی تأمین حداقلی از نیازهای اولیه مادی همچون غذا، مسکن، آموزش، بهداشت و مانند آن می‌شود و دیگری بعد کیفی که با شخصیت انسانی مرتبط بوده و استقلال فردی، حق تعیین سرنوشت و مشارکت آزاد در زندگی اجتماعی

را در بر می‌گیرد. از این نظر، رهایی از ساختارهای سرکوبگرانه قدرت در سطوح، مختلف لازمه امنیت انسانی است و مفهوم مزبور، ربط وثیقی با دموکراسی در همه ابعاد آن دارد. (۴)

برخی از محققان نیز حقوق و آزادی‌های مندرج در امنیت انسانی را مرتبط با بقا، حیات و حرمت و کرامت مفهومی و حداقلی^۱ می‌دانند. به نظر می‌رسد که مشخص کردن ارزشها و هسته حیاتی، وابسته به بافت و متن فرهنگی هر جامعه می‌باشد و اولویت‌بندی و تعیین ارزشهایی برای همه جوامع قابل قبول نیست. این مفهوم (هسته حیاتی) از جمله موانع ارائه تعریف جامع امنیت انسانی به شمار آمده و انتقادات پژوهشگران از این مفهوم نیز، بیشتر متوجه این بخش از تعریف است. زیرا ابهام در اولویت‌بندی و مشخص کردن ارزشها و هسته حیاتی به ابهام و غموض در تعریف می‌افزاید.

سه. همه افراد بشر: امنیت انسانی کانون توجه خود را از دولت به اشخاص و افراد فارغ از جنسیت، نژاد، دین، قومیت، شهروندی و سایر خصوصیات منتقل می‌کند. در واقع کانون و مرکز توجه امنیت انسانی متمایز از هدفی است که دولتها در قرون نوزدهم و بیستم دنبال می‌کردند که عبارت بود از حراست از قلمروشان. بنابراین طبیعی است که در عرصه بین‌المللی نیز توجه آن عمدتاً معطوف به توسعه انسانی و حقوق بشر باشد. بنابراین توسعه انسانی مورد نظر امنیت انسانی، «بشر» را غایت و نه وسیله بهره‌وری اقتصادی می‌داند. البته این نکات به معنای نفی امنیت دولت و یا خروج آن از دستورکار امنیت انسانی نیست؛ همچنانکه امنیت انسانی به دنبال تقویت احساس انسان‌دوستی و نوع‌دوستی بشر نیز نمی‌باشد. همه سیاستهای متخذه برای وصول به امنیت مذکور، در چارچوب سیاستها و منافع دولتهاست؛ لیکن در آن تأکیدات و نگرشها متحول و جابه‌جا شده‌اند.

چهار. تهدیدات شایع و مهم: منظور از اهمیت تهدیدات، ربط آنها به هسته اصلی بقا و فعالیت‌های انسانهاست و شایع بودن نیز به معنای آن است که اولاً خطر و تهدید در مقیاس کلان بوده (البته معنای کلان در سطوح مختلف متفاوت می‌شود) و ثانیاً تهدید می‌تواند به کرات تکرار شود و اتفاقی تصادفی و غیرعادی نیست.

مخاطرات ممکن است به صورت ناگهانی و سریع پیش آیند، لیکن این شرط اهمیت تهدیدات مزبور نیست، بلکه عمق و عظمت حادثه شاخصه اصلی آن است.

تهدیدات معمولاً به دو دسته مستقیم و غیرمستقیم تقسیم می‌شوند (از منظر مکانیسم عمل آنها). تهدیداتی نظیر جنگ و قتل‌عام، مستقیم‌اند و تهدیداتی چون سرمایه‌گذاری بیش از حد در امور نظامی (یا امور خاص دیگر) و عقب‌ماندگی و فقدان سرمایه‌گذاری لازم در بخش‌های دیگر (چون تحصیل و بهداشت)، غیرمستقیم می‌باشند. اصلی‌ترین تهدیدات مستقیم و غیرمستقیم را می‌توان به شرح زیر تلخیص نمود. (۵)

تهدیدات مستقیم شامل مواردی چون:

قتل خشونت‌بار/ معلول کردن: جرایم خشونت‌آمیز، قتل زنان و کودکان، تجاوز جنسی، تروریسم، آشوبهای میان گروه‌ها/ قتل‌عام/ نسل‌کشی، کشتن و شکنجه ناراضیان، قتل عوامل و مقامات حکومتی، معلولین جنگ.

رفتار غیرانسانی: برده‌داری و قاچاق زنان و کودکان، استفاده از کودکان به جای سرباز، بدرفتاری جسمی با زنان و کودکان (در خانواده)، کودک‌ربایی، بازداشت غیرقانونی مخالفان سیاسی و محاکم غیرمنصفانه آنها.

مواد مخدر: اعتیاد به مواد مزبور.

تبعیض و سلطه‌گری: قوانین و رویه‌های تبعیض‌آمیز علیه اقلیت‌ها و زنان، نفی و منع انتخابات و تقلب در آن، واژگون کردن نهادهای سیاسی و بستن رسانه‌ها.

منازعات بین‌المللی: تنش‌ها و بحرانهای بین‌المللی، اعم از دوجانبه و یا چندجانبه و همچنین اختلافات و درگیری‌ها و بحران‌های ابرقدرتها.

سلاح‌های کشنده و مخرب: گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، سلاح‌های پیشرفته متعارف، سلاح‌های کوچک و مین‌ها.

تهدیدات غیرمستقیم نیز موارد ذیل را دربرمی‌گیرند:

محرومیت: تأمین‌نشدن سطوح ابتدایی حوایج و حقوق اولیه (غذا، آب آشامیدنی سالم، مراقبت‌های بهداشتی اولیه، آموزش و پرورش مقدماتی).

بیماری: شیوع امراض کشنده (عفونی، قلبی - عروقی، سرطان).

فجایع طبیعی و بلایای ناشی از اقدامات بشری.

عقب‌ماندگی: میزان پایین تولید سرانه و تولید ناخالص داخلی، رشد اندک تولید ناخالص داخلی، تورم، بیکاری، نابرابری، رشد و یا افول جمعیت، فقر در سطح ملی، بی‌ثباتی اقتصادی در سطح منطقه و جهان و همین‌طور تحولات دموگرافیک.

انتقال و جابه‌جایی جمعیت (در سطح ملی، منطقه‌ای و جهانی): آوارگان و مهاجرت.

تخریب محیط زیست (در سطوح محلی، ملی، منطقه‌ای و جهانی).

پنج. شکوفایی و کمال انسانی در بلندمدت: امنیت انسانی فقط ناظر بر وضع موجود نیست و صرفاً حفظ و حراست از امنیت فعلی را در دستورکار ندارد؛ بلکه به سازگاری، حمایت و حراست از حقوق یا خیر بلندمدت انسانها نیز نظر می‌افکند. در این راه فرایندهایی چون حکمرانی، مشارکت، شفافیت، ظرفیت‌سازی و نهادسازی مهم است. البته توجه به آتیه به معنای فراموشی اکنون نیست، زیرا اولویت امنیت انسانی حراست و حمایت از انسان در عالم عمل است و نه در نیت و فکر. در تحلیل نهایی، امنیت انسانی، کودکی است که نمی‌میرد، بیماری‌ای است که شیوع نمی‌یابد، شغلی است که از دست نمی‌رود، تنش قومی‌ای است که به خشونت کشیده نمی‌شود و دگراندیشی‌ای است که سرکوب نمی‌گردد.

با گسترش مباحث امنیت انسانی، نظریات و تحلیل‌های جدیدی در این عرصه مطرح و موجب شد که به زعم صاحب‌نظران، دو مکتب UNDP و کانادا در عرصه امنیت انسانی شکل بگیرند.

اشاره شد که دیدگاه‌های UNDP در عرصه امنیت انسانی را پرفسور محبوب الحق تدوین و تنظیم کرده است. عقاید و آرای اصلی مکتب کانادا نیز عمدتاً توسط لوید آکسورتی^۱ وزیر خارجه کانادا مطرح شده و همراه با عقاید نروژی‌ها در کنفرانس قدرتهای متوسط^۲ به تصویب رسیده است. این دو دیدگاه به رغم شباهت‌های اساسی، اختلافاتی نیز با یکدیگر دارند. برای مثال تعبیر آنها از تهدیدات واحد نیست. مهمترین نظرات آنها در پاسخ به سؤالات بنیادین مطالعات امنیتی، به قرار زیر است:

1. Loyd Axworthy

2. Middle Powers

یک. امنیت در درجه اول برای افراد (UNDP)، اما امنیت ملی (کانادا) نیز مهم است. (امنیت برای چه کسی؟).

دو. امنیت معطوف به ایمنی و رفاه شخصی و همچنین آزادی فردی (کانادا و UNDP)، است (امنیت کدام ارزشها؟).

سه. تأکید عمده بر خشونت غیرمستقیم به ویژه فاکتورهای اقتصادی و زیست محیطی (UNDP)، است و بر خشونت مستقیم نیز در دو سطح ملی / اجتماعی و بین المللی / جهانی تأکید می شود (کانادا) (امنیت در قبال کدام تهدیدات؟).

چهار. برای تقویت و پیشبرد توسعه انسانی تأمین احتیاجات اساسی به علاوه برابری، پایداری، دموکراتیزاسیون و مشارکت بیشتر در همه سطوح جامعه جهانی (UNDP) مد نظر است و برای تقویت و پیشبرد توسعه سیاسی نیز ابزارهایی چون هنجارها و نهادهای (حکمرانی) جهانی به علاوه استفاده جمعی از زور و در صورت لزوم تحریم ها مورد استفاده قرار می گیرد (کانادا) (امنیت با کدام ابزارها؟). (۹)

مکتب کانادا	مکتب UNDP	
در درجه اول فرد، لیکن امنیت دولت نیز مهم است.	در درجه اول فرد	امنیت برای چه کسی؟
ایمنی / رفاه شخصی و آزادی فردی خشونت مستقیم و غیرمستقیم؛ تأکید بیشتر بر خشونت مستقیم در دو سطح ملی / اجتماعی و بین المللی / جهانی	ایمنی / رفاه شخصی و آزادی فردی خشونت مستقیم و غیرمستقیم؛ تأکید بیشتر بر تهدیدات غیرمستقیم؛ علی الخصوص عوامل اقتصادی و زیست محیطی	امنیت کدام ارزشها؟ امنیت در قبال کدام تهدیدات؟
پیشبرد توسعه سیاسی؛ موازن و نهادهای جهانی (حکومتداری) به اضافه استفاده جمعی از زور و تحریم ها در صورت لزوم و زمان احتیاج	پیشبرد توسعه انسانی؛ نیازهای اولیه به اضافه عدالت، پایداری (توسعه) و دموکراتیزاسیون بیشتر و مشارکت در همه سطوح جامعه جهانی	امنیت با کدام ابزارها؟

بر این اساس، میان این دو مکتب در خصوص شاخص های امنیت اختلافاتی وجود دارد. البته در این مقاله جای بحث از تفاوت های آنها نیست، لیکن شباهت ها و نقاط اشتراک این دو مکتب نیز بسیار است.

ب. تفکیک امنیت انسانی از مفاهیم مشابه و قریب

امنیت انسانی نقاط اشتراک و افتراق متعددی با مفاهیمی چون توسعه انسانی، حقوق بشر، امنیت فردی و توسعه پایدار دارد. بنابراین در این بخش نقاط تمایز میان این مفاهیم و امنیت انسانی را برجسته می‌کنیم.

یک. امنیت فردی؛ مفهومی است برخاسته از سنت لیبرال - دموکراسی و در آن امنیت افراد در قبال تهدیدات و خشونت احتمالی افراد، گروه‌ها و سازمان‌ها تأمین می‌شود. (۱۰) لیکن در امنیت انسانی غیر از تأمین امنیت فردی، رفع نیازهای مادی و تحقق شخصیت و هویت انسانی او نیز مد نظر است.

دو. توسعه انسانی؛ هدفی موسع‌تر، شامل‌تر و بلندمدت‌تر بوده و در پی کسب آمال هر جامعه، اعم از فقیر و غنی است. هدف توسعه انسانی شکوفایی و به کمال رساندن افراد در جوامع و خانه‌هایشان و توسیع تعداد گزینه‌های آنها می‌باشد. امنیت انسانی تا حدود زیادی متوجه پیشگیری است و می‌کوشد معضلات آینده را پیش‌بینی و برای مقابله با آنها آماده شود. همچنین در بیشتر اوقات اهداف امنیت انسانی کوتاه‌مدت‌تر است. توسعه پایدار بر رشد توأم با برابری تأکید دارد؛ اما نقطه تمرکز امنیت انسانی «اُفت امنیت» است. (۱۱)

سه. حقوق بشر و ارتباطات متقابل آن با امنیت انسانی قابل توجه است. هر دو دل‌مشغول تهیه فهرستی مقدماتی از عوامل و علل گسترش فقر و خشونت‌اند. به زعم برخی محققان، حقوق بنیادین بشری می‌توانند مبنای مناسبی برای تعریف «هسته حیاتی و اصلی» زندگی انسانی باشند. (۱۲) با این حال با توجه به دیدگاه‌ها و رویه‌های مختلف، معمولاً ارزشها و حقوق نسبتاً متفاوتی در شمار اولویت‌های نهادهای مجری و حامی امنیت انسانی قرار می‌گیرند.

چهار. توسعه پایدار: معروفترین و شایع‌ترین تعریف توسعه پایدار متعلق به گزارش «آینده مشترک ما» (تهیه شده توسط کمیسیون جهانی محیط‌زیست و توسعه) است: «فرآیندی که طی آن نسل حاضر بدون به خطر انداختن توانایی نسلهای آینده نیازهایشان را تأمین می‌کنند». (۱۳) روشن است که بین این دو مفهوم نقاط اشتراکی وجود دارد و هر دو به مخاطراتی که ناشی از

توسعه ناقص و بی‌توجه به محیط زیست می‌باشد، توجه می‌کنند. در عین حال توسعه پایدار نقطه تمرکز بیشتر بر مسایل زیست‌محیطی و توسعه اقتصادی است؛ لیکن امنیت انسانی بر ابعاد انسانی (سیاسی و اجتماعی) نیز تأکید می‌کند.

ج. استراتژی‌های تحقق امنیت انسانی

معمولاً استراتژی‌های تضمین امنیت انسانی را به دو دسته تقسیم می‌کنند. اول استراتژی‌های حمایتی^۱ و حراستی که هدف طراحان و مؤسسان آنها مقابله با تهدیدات و مخاطرات است. بر این اساس امنیت انسانی شکلی حمایتی و محافظتی دارد؛ زیرا بنیان آن بر این تصور استوار است که افراد و جوامع در معرض تهدیداتی نظیر تروریسم و عدم سرمایه‌گذاری در امور بهداشتی و یا آلودگی محیط زیست و انفجارهای اتمی قرار دارند که خارج از کنترل آنها می‌باشد. برای محافظت و حراست از امنیت انسانی نخست باید حقوق و آزادی‌های افراد بشر تصدیق و تأیید شوند (۱۴) و برای رسیدن به این نقطه نیز لازم است تلاشی هماهنگ برای ایجاد هنجارها و قواعد، رویه‌ها و فرایندها و همچنین نهادهای ملی و بین‌المللی صورت گیرد تا این نهادها و قواعد به صورت سیستماتیک، جامع و پیشگیرانه به ناامنی‌ها و رفع و دفع آنها اهتمام ورزند. از طریق گفتمان امنیت انسانی از زیربناهایی که برای حراست و تقویت و بهبود آن لازم است، آگاه می‌شویم و افراد خود می‌توانند در تدوین و اجرای استراتژی‌های مذکور دخیل شوند. وجود زیربناهای حمایتی هرچند به صورت ناقص می‌تواند به دفع تهدیدات و کاستن از مخاطرات و حمایت و حفاظت از افراد در معرض تهدید کمک کند. دوم استراتژی‌های توانمندسازی^۲ یا توانایی انسان‌ها برای کمک به خود یا دیگران که یکی از اصلی‌ترین کلیدهای امنیت انسانی به شمار می‌رود. ایجاد همین قابلیت، فارق امنیت انسانی از امنیت دولت‌مدار است. انسانهای قدرت‌یافته و توانمند می‌توانند در مواقعی که حقوق و آزادی‌هایشان نقض و یا کرامت و حرمت‌شان مخدوش می‌شود، عکس‌العمل نشان داده و حقوق و حرمت خود را مطالبه کنند. این انسان‌ها می‌توانند با استفاده از امکانات محلی

1. Protection

2. Empowerment

و بی‌مداخله دولت و قوای دیگر، به حل معضلات خود پردازند، برای انسانهای دیگر نیز فرصت ایجاد کنند و در مواردی چون سیل و بلایای طبیعی و یا نقض حقوق انسانها، با امکانات خود به یاری دیگر افراد بشتابند. بخش مهمی از فرایند توانمندسازی به امر آموزش و پرورش برمی‌گردد. انسان‌های مطلع و باسواد، افق دید وسیع‌تر و بازتری دارند و قادرند ترتیبات سیاسی و اجتماعی موجود را به چالش گرفته و راه‌حل‌های اصلاحی برای آن پیشنهاد کنند. چنین انسان‌هایی می‌توانند به سازماندهی و اقدام دسته‌جمعی مبادرت ورزند. ایجاد فضای عمومی متساهل نسبت به آرا و عقاید مخالف نیز در رشد مباحثات مفید محلی^۱ و عمومی و تقویت گروه‌های محلی متکی به خود مؤثر است. آزادی مطبوعات، آزادی جریان اطلاعات، آزادی تشکل و اجتماعات و آزادی وجدان در رشد فضای مزبور اهمیت حیاتی دارد. (۱۵)

بنابراین سؤال اصلی حوزه مطالعات امنیت انسانی، چنین است: چگونه اقدامات ما می‌تواند تقویت اقدامات و قابلیت‌های افراد مورد نظرمان را فراهم آورد؟ بنابراین می‌بایست ضمن توجه به اقدامات فوری و ضروری، به فرایند توسعه و تقویت نیز توجه شود. البته استراتژی‌های حمایت و توانمندسازی منفی هم نیستند، بلکه یکدیگر را متقابلاً تقویت می‌کنند. افرادی که از حمایت برخوردارند، دارای گزینه‌های متنوع‌تر می‌شوند و افراد توانمند از مخاطرات و تهدیدات گریخته و می‌توانند صدا و خواسته‌های خود را به متولیان امور برسانند و یا با قدرت‌گیری و استفاده از امکانات محلی به حمایت متقابل از هم مبادرت کنند. بنابراین امنیت انسانی متضمن تربیت انسانی آگاه، مطلع و توانمند است.

د. الزامات راهبردی امنیت انسانی

اشاره شد که امنیت انسانی نتیجه توسعه و تعمیق مفهوم امنیت در دهه ۱۹۹۰ و پس از آن است. بنابراین به نظر می‌رسد که طرح ایده مزبور، حداقل از دو جنبه برای مطالعات استراتژیک و سیاست‌گذاری راهبردی حایز اهمیت باشد:

یک. از منظر تئوریک، ایده امنیت انسانی، موجب گشودن افق‌های تازه در مطالعات امنیتی و توجه به ابعاد مغفول مفهوم مذکور می‌شود. واضح است که امروزه مفهوم «امنیت» در فضای جنگ، نمی‌تواند راهگشا باشد. زیرا نوع تهدیدات متفاوت شده‌اند و روشهای مقابله با آنها و همین‌طور ادراک این تهدیدات نیز تغییر یافته است. به دلیل آنکه غایت همه فعالیت‌ها حفظ ارزشها و امنیت انسانهاست، گنجاندن امنیت انسانی و ابعاد مختلف آن در برنامه‌های تحقیقاتی، می‌تواند دیدی روشن‌تر، عمیق‌تر و مفیدتر از مسأله امنیت، امنیت ملی، توسعه پایدار، توسعه انسانی و مانند آن به دست دهد.

دو. از منظر سیاست‌گذاری و تدوین استراتژی، دست‌کم سه دیدگاه در مورد فایده بحث امنیت انسانی و اهداف آن وجود دارد. (۱۶)

نخستین دیدگاه امنیت انسانی را به مثابه وسیله‌ای برای تعیین اولویت‌های استراتژی ملی و روشی برای کاستن از هزینه‌های انسانی منازعات خشونت‌بار می‌داند.

در دیدگاه دوم از امنیت انسانی به مثابه استراتژی سخن گفته می‌شود. این تلقی به حکومت‌ها امکان می‌دهد تا حواجی ابتدایی انسان‌ها را مرتفع و نابرابری‌های حاصل از فرایند جهانی‌شدن را جبران کنند.

از منظر دیدگاه سوم نیز امنیت انسانی در مقام چارچوبی برای ارائه تأمین اجتماعی و امنیت اجتماعی افراد محروم یا کسانی که به دلیل بحران‌های اقتصادی شدید و ناگهانی و فقر مزمن دچار محرومیت شده‌اند، قرار دارد.

در ادامه به برخی نکات که در تدوین استراتژی ملی و تأثیر گفتمان امنیت انسانی بر آن حائز اهمیت‌اند، می‌پردازیم:

یک. هر دولت برای تأمین امنیت ملی نیازمند امنیت انسانی است. کشوری که متشکل از انسانهای ضعیف و فاقد توانمندی و یا در معرض مخاطرات مختلف باشد، کشوری قوی نیست. بنابراین اولین اقدام در این زمینه تهیه نوعی شاخص‌بندی امنیت انسانی (۱۷)، سنجش و اندازه‌گیری امنیت انسانی در نقاط مختلف کشور و استخراج نقاط قوت و ضعف برای تدوین استراتژی مشخص به منظور رفع معضلات و تقویت نقاط قوت است.

دو. امنیت انسانی مکمل امنیت دولت است و نه نقطه مقابل آن، زیرا نقاط مختلفی که از دیدگاه طراحان و جریان امنیت دولت محور مخفی می ماند، به واسطه فردمحوری امنیت انسانی، آشکار می شود. (۱۸) از این طریق حقوق بشر و آزادی های عمومی نیز تقویت می گردد. البته امنیت انسانی، اندیشه ای بی طرف نیست؛ گرچه تعیین اولویت ها و ارزش ها در آن بسته به محیط اجتماعی و فرهنگی متفاوت است. بنابراین مفروضه اساسی امنیت انسانی قبول وجود عرصه عمومی برای بحث و طرح نظرات متفاوت و معارض می باشد و این البته با هر سیستمی سازگار نیست. بنابراین طرح امنیت انسانی لزوماً به تغییراتی در شیوه حکومتداری برخی رژیم ها منجر می شود.

سه. آموزش و پرورش و جریان اطلاع رسانی، به دلیل ارائه و آموزش مهارت ها، احترام به تنوعات و عقاید متنوع، اهمیت زیادی می یابد. این ایده در آخرین گزارش های برنامه توسعه ملل متحد (UNDP) مورد تأکید قرار گرفته و در آنها از دولت ها خواسته شده که امر تعلیم و تربیت را در اولویت کارهای خود قرار دهند. البته آموزش مزبور باید تقویت کننده احترام به تنوع و کثرت هویت ها بوده و از برنامه درسی و روش تدریس متوازنی برخوردار باشد. تقویت رسانه، اعم از مکتوب یا صوتی و تصویری، به واسطه اطلاع رسانی آنها حائز اهمیت است و باید رسانه هایی که نظرات متنوع و آرای انسانهای خاموش^۱ را منعکس می کنند، تقویت گردند. در رسانه ها و مطبوعات و همین طور آموزش و پرورش، اطلاع رسانی در خصوص حقوق و تکالیف انسانها، باید مد نظر قرار گیرد. (۱۹) این قبیل اطلاع رسانی می تواند ضمن آگاه سازی افراد و بالا بردن مهارت های آنها، آنان را به شناخت مسایل مشترک و همکاری ترغیب کند. طبعاً برای ممانعت از تداوم تبعیض های مختلف در عرصه آموزش و پرورش نیاز به آموزش مجدد معلمان و تغییر محتوای دروس وجود دارد.

چهار. برنامه ریزی برای امنیت انسانی مستلزم توجه به توزیع عادلانه تر منابع است؛ زیرا چنین سیستم توزیعی می تواند ظرفیت و خلاقیت انسانها را افزایش دهد و آنان را در تأمین معاش، متکی به خود سازد. این امر لزوم توجه به تأمین آموزش و پرورش حداقلی، حداقل

1. Voiceless

بهداشت، تأمین حداقل امنیت فیزیکی (مسکن و مانند آن) و به طور کلی محرومیت‌زدایی و رفع فقر را نشان می‌دهد.

دولتها باید با استفاده از حمایت و کمک‌های بین‌المللی، سیستم هشدار اولیه را برقرار ساخته و اقدامات پیشگیرانه را برای کاستن از آسیب‌های بلایای طبیعی و بحرانهای اقتصادی و مالی در دستور کار قرار دهند.^(۲۰) همچنین تهیه و تدارک لازم برای مواقع ضروری و پس از وقوع بحران نیز، برای امداد، نجات و اسکان موقت اهمیت زیادی دارد.

پنجم. تحقق امنیت انسانی مستلزم تقویت نهادهای شبکه‌های مدنی و ایمنی است. وجود نهادهای حامی افراد و مطرح‌کننده مطالبات و خواسته‌های اقشار محروم از پیش‌شرط‌های دموکراسی و تقویت‌کننده جامعه مدنی است. از این طریق بخشی از اختیارات و وظایفی که معمولاً تحت تکفل دولت‌هاست، به گروه‌های آشناتر و آگاه‌تر واگذار می‌شود. سازمانهای غیردولتی^۱ از جمله مهمترین گروه‌هایی هستند که در این زمینه فعالیت می‌کنند و احتمالاً عرصه فعالیت آنها در آینده گسترش بیشتری خواهد یافت.

نتیجه‌گیری

ایده امنیت انسانی با ایجاد تحول در نگرش‌های رئالیستی امنیت مطرح شده و به نوبه خود در طرح نظریات و اندیشه‌های جدید در عرصه مطالعات امنیتی مؤثر بوده است. لیکن منتقدین گفتمان امنیت انسانی نیز انتقادات متعددی نسبت به آن مطرح می‌کنند. به نظر آنها تنوع و فهرست نسبتاً دلخواهی از تهدیدات، باعث ابهام در مباحث و سیاست‌گذاری می‌شود؛ زیرا در کنار هم گذاشتن تهدیدها و مخاطرات مختلف، فایده و اعتبار تئوریک آنها را مخدوش می‌سازد. ذکر همه اقسام محتمل خشونت و خطرات و مظاهر متفاوت آنها بحث علمی و تئوریک را دشوار می‌کند؛ زیرا این خطرات و تهدیدات، نقاط اشتراک اندکی دارند. در زمینه اجرایی نیز توجه به همه اشکال تهدیدات، امکان انسجام‌بخشی و تدوین چارچوبی منسجم را برای آن دشوار می‌کند. تنوع و تعدد تهدیدات، پیچیدگی پاسخگویی را می‌طلبد. این قبیل انتقادات مهمترین نقدها بر امنیت انسانی از منظر رئالیستی و نئورئالیستی‌اند؛^(۲۲) لیکن در

1. NGOs

جواب رئالیست‌ها می‌توان گفت که ساده‌سازی جهان و مسایل آن در پارادایم رئالیستی به معنای فهم دقیق و صحیح آن و لذا سیاست‌گذاری صحیح و مفید برای آن نیست. رئالیسم تلاش دارد تا وقایع و حوادث پیچیده جهان و اصولاً غموض و پیچیدگی انسانی را به امور ساده و فرمول‌های سهل‌الوصولی مبدل سازد. طبعاً از منظر پست‌مدرنیستی نیز، تلاش برای تحمیل یک منظر (رئالیسم)، به دلیل سادگی آن و رد نگرش دیگر به دلیل پیچیدگی‌اش، قابل قبول نیست. در عین حال باید اذعان کرد که گفتمان امنیت انسانی هنوز به غنای تئوریک کافی و سیاست‌گذاری مشخص اجرایی دست نیافته است. بی‌شک آرمان‌ها و ارزش‌های طراحان امنیت انسانی شایسته ستایش است؛ اما این امر به معنای قبول همه استدلال‌ها و فهرست‌هایی که برای امنیت انسانی تجویز می‌کنند، نیست. البته آنان خود به نسبی بودن و زمینه‌پرورده بودن نوع تهدیدات اذعان دارند؛ اما تلاش برای غنی‌ساختن گفتمان مزبور لازم است.

گفتمان امنیت انسانی برای خود تجویزاتی دارد و به دلیل آنکه ارزشهای مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر و شهروند، کم‌وبیش ارزشهای حیاتی به حساب می‌آیند، امنیت انسانی در هر سیستم حکومتی قابل تأمین نیست. (۲۳) در عین حال این امر به معنای شکل حکومتی مشخص نیست؛ بلکه طیفی از حکومتها می‌توانند با آن سازگار باشند.

یادداشت‌ها

1. Owen, Taylor "Challenges and opportunities for defining and meosuring human security" available at: <http://www.unidir.Org/pdf/articles/pdf-art2138.pdf>>.pp.18-19.
2. Aldire, Sabina "Conceptnal framework for human security". Available at: <http://www.humansecurity-chs.org/activities/outreach/ frame.pdf>>, p.1.
3. Alkire, Saloina, **A Conceptval Framework For Human Security**, available at: <http://www.Crise.ox.ac.uk/pubs/Workingpaper2.pdf>, 2002, p. 23.
۴. توماس، کارولین، **حکومت جهانی، توسعه و امنیت انسانی**، مرتضی بحرانی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲، صص ۲۶-۲۷
۵. جدول مشخصات مذکور، از منبع زیر اخذ شده است:
6. Bajpai, Kanti, **Human Security: Concept and Measurement**, University of Notre Dame, Kroc Institute Occasional, paper no. 19, 2000, available at: <http://www.nd.ed/~krocinst/ocpapers/op-19-1.pdf>, p.40.
7. **Conceptual Frameworkfor Human Security**, op.cit, pp. 3-4.
8. Ibid. p.4, and especially, **Human Security: Concept and Measnremnt**, op.cit,pp. 17-19.
9. Ibid, p.36.
۱۰. **حکومت جهانی، توسعه و امنیت انسانی**، پیشین، ص. ۲۶.
11. Commission on Human Security, **Human Security Now**, Washington, 2003, available at <http://osp.stanford.edu/files/security Report.pdf>, p.10.
12. **A Conceptual Framework For Human Security**, op. cit, p.6
۱۳. **حکومت جهانی، توسعه و امنیت انسانی**، پیشین، ص. ۷۶.
14. **Human Security Now**, op.cit, p.11
15. Ibid. pp.11-12.
16. Taylor, Vivienne, "Human Security = Women's Security?", Feminist Institute of the Heimrich Boell Foundation, available at: <http://www.glow-boell.de/media/txt-rabrik-3/taylor-autorisiert.pdf>, p.1.
17. **Human Security: Concept and Measurement**, op.cit, pp.53-4.
18. "Human Security = Women's Security?", op.cit, p.3.
19. Ibid, p.7.
20. Ibid. p.6.
21. **Human Security Now**, op.cit, 55.
22. Ibid. pp. 49-50.
۲۳. ویلکن، پیتر، **اقتصاد سیاسی، ارتباطات جهانی و امنیت انسانی**، مرتضی بحرانی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱، صص ۴۵-۴۴؛ ص ۱۷۲.

انتفاضه و اعراب ۴۸: نگاهی به چالش اجتماعی – سیاسی موجود در برابر دولت اسرائیل

مهدی حبیب‌اللهی

تاریخ ارائه: ۱۳۸۴/۹/۸

کارشناس ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی

تاریخ ارائه: ۱۳۸۴/۱۰/۱۰

چکیده

فلسطینیانی که با تشکیل رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۴۸ در موطن خود باقی ماندند و به رغم رنجی که از ناملایمات و تبعیض‌ها می‌بردند، حاضر نشدند آن را ترک کنند، «اعراب ۴۸» نامیده می‌شوند. عنوان «عرب» برای آنها از آن‌روست که در وضعیتی ثانوی (شهروند درجه دوم) قرار دارند؛ موقعیتی که از سوی ساف نیز به رسمیت شناخته شده و این سازمان فقط مهاجرین و ساکنان اراضی اشغالی ۶۷ را فلسطینی می‌داند. این در حالی است که رویدادهایی چون انتفاضه اول و انتفاضه الاقصی موجب شد تا اعراب ۴۸، بیش از آنکه خود را شهروند جامعه اسرائیل معرفی کنند، در پی سرنوشت و هویت مشترک با مهاجرین و فلسطینیان سرزمین‌های اشغالی باشند. بر این اساس مقاله حاضر بر آن است تا تأثیر انتفاضه نخست و انتفاضه الاقصی را بر هویت و جایگاه اجتماعی اعراب ۴۸ برجسته نماید. این بررسی نشان می‌دهد که اعراب ۴۸ پس از رویدادهای مذکور، در وضعیتی تعلیقی و دوگانه به سر می‌برند. از یک سو دیگر خود را عرب اسرائیلی نمی‌دانند و از سوی دیگر از جانب دیگر فلسطینیان به عنوان «فلسطینی»، شناخته نمی‌شوند.

کلید واژه‌ها: اعراب ۴۸، هویت فلسطینی، موقعیت شهروندی، جنبش اجتماعی

مقدمه

اعراب ۴۸ عنوان فلسطینیانی است که در سال ۱۹۴۸ و همزمان با تشکیل اسرائیل، به رغم فشارهای صهیونیست‌ها محل زندگی خود را ترک نکردند و در سرزمین آباء و اجدادی خود باقی ماندند و در حالی که اکثریت بودند به اقلیت بدل شدند. این اقلیت عرب به دلیل آنکه شهروند درجه دوم به حساب می‌آیند و همچنین به خاطر فشارهای مختلف، به آتش زیر خاکستری می‌مانند که هر آن امکان شعله‌ور شدن آن وجود دارد. بر این اساس مقاله حاضر انتفاضه را نقطه عطفی می‌داند که نیروی خفته این اقلیت را بیدار کرد.

در مقام تعریف انتفاضه می‌توان گفت که این واژه هم به رهایی از اشغالگری اسرائیل و هم تحرک بخشی به جامعه فلسطینی زیر سیطره حکومت صهیونیست‌ها اشاره دارد و به تدریج معنای دوم بر تعبیر نخست غلبه یافته است. اعراب داخل خط سبز، در محدوده جامعه خود به شدت بسیج‌پذیر بودند و قبل از انتفاضه خیزش‌های زیادی را تجربه کرده بودند؛ اما هرگز چنین درجه‌ای از همبستگی را نداشتند. در جریان انتفاضه، ساختارهای سنتی شکسته شد، روابط جدید رشد یافت و تلاش مردم در راستای اهداف ملی هدایت گشت. (۱) اعراب ۴۸ با این قیام به اسرائیل هشدار دادند که با هم‌کیشان خود متحدند و به رغم آنکه در ساختاری جداگانه زندگی می‌کنند، از موضع اسرائیل در قبال آنها ناراضی‌اند. آحاد اعراب ساکن اسرائیل از طریق گسست از وابستگی‌های سنتی که مانعی بر سر مشارکت آنها بود، در جریان خیزش قرار گرفتند.

در واقع انتفاضه نه فقط کرانه غربی و نوار غزه، بلکه بقیه سرزمینهای اشغالی از جمله اراضی ۱۹۴۸ (اسرائیل) را در بر گرفت. این همه بیش از آنکه ناشی از سرخوردگی نسبت به ناتوانی قدرتهای خارجی در حل مسأله فلسطین باشد، نمایانگر مقاومت و اعتراض نسبت به سرکوب، سلطه و اشغال است. انتفاضه اوج انقلابی اجتماعی است، در عین حال که نشانگر آسیب‌پذیری اسرائیل نیز می‌باشد. به این معنا انتفاضه نشان داد که اسرائیل از درون با چالش امنیتی‌ای به مراتب خطرناک‌تر از تهدیدات خارجی روبروست و آن اقلیت فلسطینی عرب است. حمایت از انتفاضه به منزله آن بود که برخی اصلاحات اجتماعی داخلی، جوابگوی نیازهای فلسطینیان نیست. نسل جوان عرب از توان تأثیرگذاری خود بر آینده‌اش آگاهی یافته

و از مکانیسم‌های ترکیبی شامل تحصیلات بالاتر و آگاهی از حقوق و وضعیت خود بهره می‌برد.

الف. انتفاضه اول و مواضع اعراب ۴۸

انتفاضه (قیام) را می‌توان شیوه خشونت‌آمیز بیان اعتراضی دانست که برای اعراب ساکن اسرائیل مضامین و مفاهیم مهمی در برداشت. این رویداد که در ابتدا قیامی بر علیه اشغال کرانه غربی رود اردن و نوار غزه بود، اهمیت اشکال غیرکلاسیک فعالیت‌های سیاسی جمعی را نشان داد و به این معنا اقدامی بس فراتر از شرکت در انتخابات و تأسیس احزاب سیاسی بود. در خلال این حوادث، نوعی اجماع کلی بر سر برخی مسایل اساسی به وجود آمد. از جمله اینکه اولاً می‌بایست کشور مستقل فلسطینی تحت رهبری ساف در اراضی اشغالی ۶۷ ایجاد شود و این تنها شرط کلیدی حل منازعه اعراب و اسرائیل است. ثانیاً مبارزه برای کسب تساوی و برابری اعراب ۴۸ با دیگران شهروندان بسیار جدی است و ثالثاً به دلیل آنکه اعراب ۴۸ در درون ساختار اسرائیل زندگی می‌کنند، این مبارزه می‌بایست غیرخشونت‌آمیز و در چارچوب قانون اسرائیل باشد. (۲)

اعراب داخل خط سبز به سرعت نسبت به انتفاضه واکنش نشان دادند. اخبار حوادث و وقایع انقلاب به طور گسترده منتشر شد و مقالات زیادی درباره ماجرای فلسطین به رشته تحریر درآمد که شامل اعلام همدردی، مباحثات، همبستگی و حمایت از فلسطینیان اراضی اشغالی بود. همبستگی و همدردی با فلسطینیان، انتقادهای بین‌المللی از اسرائیل و علائمی از ناآرامی و نگرانی در بخش‌های مختلف جامعه اسرائیل نمایان شد. مقالاتی راجع به پیروزی محتمل فلسطینیان نوشته شد که نیروهای اسرائیلی را با نیروهای فرانسوی در الجزایر مقایسه می‌کرد و اقدامات اسرائیل را محکوم می‌نمود. پس از اعلام استقلال فلسطین در سال ۱۹۸۸ از عناوینی چون «کشور فلسطینی»، «رئیس دولت فلسطینی» و «پرچم دولت فلسطین»، به طور مداوم استفاده می‌شد. (۳)

هویت‌یابی پرشور فلسطینی، گفتمان سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه فلسطینی در داخل اسرائیل را تقویت نمود. برخلاف جریان کلی جامعه یهود که با شیوه‌های مختلف درصدد

نادیده گرفتن انتفاضه برآمد، بسیاری در جامعه عرب تلاش کردند تا آن را زنده نگه دارند. آنها سعی نمودند تا اخبار آن را تعقیب، قضایای آن را دهان به دهان نقل، شعارهایش را زمزمه و فولکلور آن را عمومی کنند. گرچه این قبیل اقدامات توسط مردم عرب صورت می گرفت، اما بعدها سازمانهایی از جمله کنفرانسی که راجع به فولکلور انتفاضه در تابستان ۱۹۸۹ در نزارت برگزار شد، آن را پوشش دادند. در واقع اعراب داخل اسرائیل و رهبران آنها اولین گروههایی بودند که نسبت به انقلاب و در حمایت از آن واکنش نشان دادند. آنها همراه با ادامه مبارزه برای پیشرفت وضعیت خود و کسب برابری و تساوی، به صورت مختلف اعم از مادی و معنوی حمایت خود را از انتفاضه شروع کردند.

۱. حمایت‌های مادی و معنوی

در بعد مادی، به علت بالابودن آمار کشته و زخمی‌ها در مناطق اشغالی ۶۷، اعراب به سازماندهی و ارسال غذا، پتو و مواد مورد نیاز پزشکی پرداختند. در بسیاری از روستاهای عربی، کمیته‌های پشتیبانی از انتفاضه تشکیل شد. وظائف این کمیته‌ها، جمع‌آوری پول - که مبالغ قابل توجهی را دربرمی گرفت - و کالا و سپس ارسال سریع آنها از طریق کامیون بود. (۴) این اجناس گاهی با آژانس‌های سازمان ملل فرستاده می‌شد. در بعد معنوی نیز، اعراب داخل اسرائیل علاقه و تمایل بی‌شائبه‌ای به انتفاضه نشان دادند و از گسترش و اشاعه آن به خود بالیدند. آنها با مجروحان و کشته‌شدگان آن احساس همدردی کردند و پرچم ساف را بر سردر خانه‌های خود برافراشتند. احساس همدردی و همبستگی با ساکنان کرانه غربی و نوار غزه که در اثر انتفاضه افزایش یافت، یکی از پرشورترین احساساتی بود که اتحاد بیشتر و سرنوشتی مشترک را نشان می‌داد. اعراب داخل خط سبز خود را با فلسطینیان مناطق اشغالی در افتخارات، موفقیت انتفاضه، همدردی با خانواده‌های شهدا و مجروحان و خشم و نفرت نسبت به سیاست مشت آهنین^۱ اسرائیلی‌ها شریک دانستند. (۵)

در واقع انقلاب، اقلیت عرب را پس از جنگ ۶ روزه بیش از هر زمان دیگری آشفته ساخت. این آشفته‌گی هم به دلیل آن بود که در انجام کاری مؤثر ناتوان بودند و هم از آن‌رو که

1. Iron Fist

نمی‌توانستند نسبت به برادران خود در آن سوی خط سبز بی تفاوت باشند. احساسات آنها بین خشم و تأسف به دلیل افزایش تلفات از یک سو و افتخار نسبت به چالش با دولت اسرائیل از سوی دیگر در نوسان بود. در عین حال که می‌ترسیدند خشونت، باعث کشتار فلسطینیان اسرائیل و یا اخراج و تزلزل در شهروندی نیم‌بند آنها شود. این حمایت‌ها چنانکه ذکر شد، ابعاد وسیعی داشت. از جمله در ۱۱ سپتامبر ۱۹۸۸، حدود ۲۰۰۰ مورد عزاداری در روستاهای مثلث کوچک، منطقه عرب‌نشین در مرکز اسرائیل و در مراسم چهلمین روز شهادت اولین شهید انتفاضه از اهالی مناطق داخلی خط سبز به نام «محموداحمدسیف» برگزار شد. چنین حجمی از بزرگداشت، بیانگر حمایت از اهداف انتفاضه بود. (۶)

همچنین اعزام هیئت‌های نمایندگی از سوی شوراهای محلی عرب در جهت حمایت اخلاقی از انتفاضه صورت می‌گرفت. اعضای عرب کنست (پارلمان اسرائیل) نیز به ملاقات زندانیان سیاسی رفته و در سفرهای خارجی خود از قیام فلسطینیان تمجید و حتی در راهپیمایی‌های ترتیب داده‌شده از سوی سازمان آزادی‌بخش فلسطین شرکت کردند. به علت پاره‌ای مشکلات، اعراب ۴۸ اقدام به چاپ اعلامیه‌های فعالان سیاسی انتفاضه در نزارت (ناصره) و روستاهای مثلث کردند و در زمان قطع خطوط ارتباط تلفنی، از طریق در اختیار قراردادن خطوط تلفن خود به کمک آنها شتافته و حسابهای بانکی خود را در اختیار ساف نهادند. نتیجه این تلاشها نه فقط افزایش همدردی بین‌المللی با انتفاضه را در پی داشت؛ بلکه موجب شد تا انتفاضه به داخل اسرائیل کشیده شود. (۷)

۲. فعالیتهای سیاسی در قالب تظاهرات و اعتصابات

اعراب داخل اسرائیل از ماههای اولیه آغاز انتفاضه از طریق سازماندهی و شرکت در راهپیمایی‌ها و اعتصابات گسترده بر حمایت خود افزودند که به درگیری‌ها و اقدامات خشونت‌آمیز انجامید.

این اعتراضات و راهپیمایی‌ها در مناطق عرب‌نشین و حتی شهرهای مختلط یهودی - عربی، به حمله اعراب فلسطینی به منافع دولت و اماکن دولتی از طریق پرتاب سنگ، کوکتل مولوتف، شکستن شیشه‌ها، بستن بزرگ‌راهها و صدمه به ابزارآلات کشاورزی انجامید. در

خلال این اعتراضات، اعراب ۴۸ شعارهایی به حمایت از انتفاضه سردادند و اقدام به خواندن سرودهای ساف و به دست گرفتن پرچم آن نمودند. آنها به سبک فلسطینیان انتفاضه، پرچم سیاه به دست گرفته و با زدن ماسک‌هایی به طرف نیروهای پلیس، سنگ پرتاب کردند. استفاده از سمبل‌های ملی فلسطینی همچون چفیه، اقدامی سیاسی در واکنش به انتفاضه بود و انتفاضه، محور اصلی تمامی جنبش‌های فعال آنها شد. (۸)

بازداشت ۶۶۲ نفر از اتباع عرب تا نیمه ۱۹۸۸، نشان‌دهنده عمق درگیری آنها در رویکردهای ملی‌گراست. (۹) البته رهبران عرب اصرار داشتند تا چنین اقداماتی را محدود کنند، ولی در عمل نتوانستند از تداوم آن جلوگیری نمایند. براساس گزارشی که «ایهود المرت» مشاور نخست وزیر در امور اعراب به کنست ارائه کرد، ۶۹ مورد حمله توسط اعراب در سال ۱۹۸۷ رخ داد که این میزان به ۱۸۷ مورد در سال ۱۹۸۹ رسید. همچنین ۱۰۱ مورد اقدام ضد حکومتی در ۱۹۸۷ مشاهده شد که در ۱۹۸۹ به ۳۵۳ مورد رسید.

کمتر از ۲ هفته پس از آغاز انتفاضه، در ۲۱ دسامبر ۱۹۸۷، رهبران عرب خواستار اعتصاب عمومی شدند. «ابراهیم نمیرحسین» رئیس کمیته ملی سران شوراهای محلی عربی، در این خصوص اعلام نمود که هیچ‌کس نمی‌تواند اعراب شهروند را در بیان احساس هویت مشترکشان با برادران خود در اراضی اشغالی متوقف سازد. (۱۰)

در واقع اعتصاب ۲۱ دسامبر و اعتصابات و اعتراضات دیگر توسط رهبران و یا احزاب عمده این زمان یعنی حداث و (DFPE) و لیست مترقی برای صلح (PLP) و همچنین حزب دمکراتیک عرب (ADP) سازماندهی می‌شد. برای مثال اعتصاب ۲۱ دسامبر که در وزارت ترتیب داده شد، یکی از بزرگترین راهپیمایی‌ها و اعتصابات اعراب در طول تاریخ اسرائیل بود. (۱۱) این اعتصاب در راستای حمایت از تلاش‌های فلسطینیان علیه اشغال و اعتراض نسبت به اقدامات و تدابیری که علیه آنها صورت می‌گرفت، انجام شد. پیام سیاسی اعتصاب‌کنندگان صریح و خالی از ابهام بود و شامل حمایت از دولت مستقل فلسطینی در اراضی اشغالی می‌شد که می‌توانست به بهبود وضعیت آنها نیز کمک کند. این اعتصاب با شگفتی محافل و جامعه اسرائیلی روبرو شد و در واقع، خشم آنها را برانگیخت. اعتصاب و تظاهرات ملی دیگری نیز در ژانویه ۱۹۸۸ برپا شد که پیامد آن اعتصاب سراسری روز زمین در

۳۰ مارس بود. این حمایت‌ها احساسات جامعه فلسطینی اسرائیل را برانگیخت. در ۱۸ ماه پس از آن، بر اساس گزارش روزنامه «الاتحاد» - تنها روزنامه عربی در اسرائیل -، ۳۵ راهپیمایی و اعتصاب در سطوح محلی، منطقه‌ای و ملی برگزار شد که حمایت از انتفاضه هدف اصلی آنها بود. (۱۲) سامی سموحه پژوهشگر و استاد دانشگاه حیفا، اعراب ۴۸ را بر اساس رفتارشان به ۴ گروه اصلی تقسیم می‌کند که عبارتند از:

یک. سازش‌گراها^۱ که دیدگاه‌های خود را با تشکیلات صهیونیستی منطبق می‌کنند و اعتقاد دارند که از طریق همکاری با سیستم سیاسی بهتر می‌توان از اسرائیل امتیاز گرفت.

دو. اختیارگراها^۲ که بین تشکیلات صهیونیستی و کمونیستی قرار می‌گیرند و معتقدند با ایجاد سازمانهای مستقل می‌توانند از طریق چانه‌زنی و مذاکره به اهداف خود برسند.

سه. مخالفت‌گراها^۳ که تحت خط مشی حزب راکاح/حداش بوده و دولت را قبول دارند، ولی با ویژگی صهیونیستی آن مخالفند. به نظر آنها تنها طریق رسیدن به اهداف، مبارزه با صهیونیسم در خارج از اسرائیل است.

چهار. انکارگراها^۴ که موجودیت اسرائیل را قبول ندارند و خواهان جایگزینی دولت آن با دولت دمکراتیک و سکولار فلسطینی می‌باشند. (۱۳)

تقسیم‌بندی سموحه به پیش از شروع انتفاضه بازمی‌گردد و تقریباً تمامی این گروه‌ها با انتفاضه همراهی کردند و یا از آن تأثیر پذیرفتند.

اعتماد به نفس و جرأت جدیدی که اعراب ساکن اسرائیل به واسطه انتفاضه به دست آوردند، از سوی بسیاری از رهبران اسرائیل به مثابه زنگ خطر تعبیر شد. برای مثال مشاور نخست وزیر در امور اعراب، واکنش اعراب نسبت به انتفاضه را عامل شتاب‌دهنده به روند جاری «فلسطینی‌سازی» و تأکید بر استقلال و جدایی از اسرائیل تفسیر کرد. به نظر وی روزی که ایده دولت فلسطینی مقبولیت یابد، اعراب داخل به مبارزه برای کسب استقلال دست می‌زنند و خواهان ادغام در دولت فلسطین می‌شوند. بسیاری ضمن نگرانی از تقاضای

1. Accommodationists
2. Reservationists
3. Oppositionists
4. Rejectionists

زودهنگام جدایی از اسرائیل از سوی اعراب، اعتصابات چوْن اعتصاب «روز زمین» را علامت همگامی با ساف به عنوان سازمانی ضد اسرائیلی دانستند. «مرون بن ونیستی» در مقاله‌ای تأکید کرد که «امروزه اتحاد و پیوستگی بین اعراب فلسطین دو طرف مرز حقیقتی انکارناپذیر است.» (۱۴)

به اعتقاد عده‌ای از پژوهشگران، نقش اعراب اسرائیلی در انتفاضه ناشی از رنجش و آزرده‌گی علیه وضعیتشان در جامعه اسرائیل به عنوان شهروندان درجه دوم بوده است. طغیان علیه چنین وضعیتی با انتفاضه فلسطینیان تحریک و تقویت شد. لذا انتفاضه از اراضی اشغالی ۶۷ عبور کرد و به شهروندان عرب اسرائیل سرایت نمود. پیامد این وضعیت تقویت متقابل این انقلاب بود. از این‌رو، اعراب فلسطینی اراضی اشغالی ۶۷ برای پایان‌دادن به اشغال؛ و اعراب ساکن اسرائیل برای کسب حقوق برابر شهروندی به مبارزه پرداختند. (۱۵)

تبعیض اجتماعی و اقتصادی علیه اعراب ۴۸ در گزارشی در سال ۱۹۸۸ تحت عنوان «شرایط اعراب در اسرائیل» و توسط مؤسسه فورد که زیر نظر مرکز بین‌المللی صلح در خاورمیانه قرار دارد، طرح شد. این تحقیق به وسیله گروهی عربی - یهودی به ریاست «هنری روزنفلد» استاد دانشگاه حیفا به انجام رسید و در آن تأکید شد که اعراب اگرچه در تئوری دارای حقوق برابرند؛ ولی در عمل شهروندانی درجه دو به حساب می‌آیند. بنا بر این گزارش:

«اعراب از دهه ۸۰ به بعد عملاً زیر خط فقر زندگی می‌کرده‌اند، مشکلات مسلمانان آنها نسبت به یهودیان حادث‌تر بوده و بیش از بیست درصد آنها در خانواده‌های شلوغ زندگی می‌کنند. این میزان در نزد یهودیان ۱/۱ درصد است. برنامه‌های خانه‌سازی به اجرا درنیامده‌اند، نظام آموزشی آنها بسیار عقب‌افتاده است، کلاس‌ها محدود و شلوغ و کمبود تجهیزات و کادر مجرب از نارسانی‌های آن می‌باشد. بسیاری از فرزندان عرب از سوءتغذیه و وضعیت بهداشتی رنج می‌برند و هیچ چشم‌انداز مناسبی برای استخدام اعراب جوان وجود ندارد. شکاف‌ها و اختلافات در امکانات و خدمات بین دو بخش عرب و یهود بسیار زیاد است.» (۱۶)

تلاش‌هایی که از سوی مقامات اسرائیل برای شناخت و حل این معضلات انجام شده بر غفلت دولت نسبت به بخش عربی مهر تأیید گذاشت و برخی از طرح‌هایی که پس از انتفاضه اجرا شد نیز چیزی از تبعیض در حق اعراب نکاست. تمامی این موارد که به منزله چالش دولت در سطوح ملی بود، از انتفاضه نشأت می‌گرفت. (۱۷)

جامعه عرب اسرائیل همچون اعراب اراضی اشغالی ۶۷، برای ابراز نارضایتی از وضعیتشان دلایل زیادی داشتند و فقط جرقه‌ای نیاز بود تا این نارضایتی به قیام مردمی تبدیل شود. اعتصابات و تظاهرات بعضاً خشونت‌آمیز ضمن حمایت از انتفاضه فلسطینیان، نشان می‌داد که اگر مطالبات اعراب داخل برآورده نشود، به آشوب در این مناطق می‌انجامد. بنابراین هم هویت فلسطینی و احساس همدردی و ملی‌گرایی اعراب در موضع‌گیری آنها نسبت به انتفاضه مهم بود و هم موقعیت شهروندی آنها و نارضایتی و سرخوردگی از این وضع در واکنش آنها تأثیر داشت. در همین راستا «محمد میاری» عضو عرب کنست هشدار داد که «اگر وضع اعراب بهبود نیابد، آنها به انتفاضه می‌پیوندند.» این نگرش تأییدکننده این اصل بود که شیوع دیدگاه‌های ناسیونالیستی از دو منبع مختلف ولی با ریشه‌های مشترک سرچشمه می‌گیرد. عواملی که بر احساس ملی‌گرایانه آنها اثر می‌گذارد و احساس تبعیضی که علیه آنها در اسرائیل اعمال می‌شود. بنابراین دیدگاه سیاسی عرب از یک سو به دنبال حقوق شهروندی و از سوی دیگر در پی کسب هویت ملی فلسطینی بوده است.

در عین حال این برای نخستین بار بود که جهت‌گیری و موضع اعراب ساکن اسرائیل به مسایل درونی محدود نمی‌شد. تقریباً تمامی واکنش‌های پیشین مثل اعتصابات «روز زمین» و «روز برابری»، برای مطالبه حقوق مدنی و کسب تساوی بود؛ ولی این بار آرمان سیاسی و ملی فلسطینیان، آنها را به واکنش واداشت و به خیابانها آورد. همچنین تفاوت دیگر را باید در رهبری خیزش اعراب ۴۸ جستجو کرد. در بعد داخلی و عرصه‌های مدنی، رهبران این خیزش تجارب سودمندی از مبارزات اندوختند؛ گرچه لزوماً به موفقیت نرسیدند. رهبران مذکور این بار از تجربه کمتری برخوردار بودند؛ اما با گذر زمان نقش فوق‌العاده‌ای در انتفاضه ایفا کردند که در ادامه به آن می‌پردازیم.

ب. رهبران اعراب ۴۸ و انتفاضه اول

نگرش اعراب نسبت به انتفاضه و فعالیت سیاسی عمدتاً تحت تأثیر نسل نخبه، جوان و تحصیل کرده و همچنین رهبری جدید اعراب بوده است. این طبقه روشنفکر و دانشگاهی که وضعیت زندگی بهتری دارند، از آگاهی سیاسی و اعتماد به نفس بالاتری برخوردار می‌باشند. آنها ضمن مخالفت با تعبیر «اعراب اسرائیلی» و تغییر آن به «فلسطینیان ساکن اسرائیل»، با انتفاضه همدردی کردند. این نسل واقعیت تلخ خود را درک نموده و درصدد دستیابی به آرمانهای ملی فلسطینیان برآمدند. بنابراین، آنها نقش بارزی در هویت‌بخشی به اعراب داخل اسرائیل در جریان انتفاضه برادران و خویشان خود در آن سوی مرز ایفا کردند. به ویژه نمایندگان عرب پارلمان، از این مناطق بازدید و با استفاده از مصونیت خود، کمک و مساعدتهای زیادی به جنبش نمودند. برخی نیز در چارچوب‌های قانونی و به منظور تغییر سیاستهای دولت، تهدید به اعتصاب و تظاهرات کردند. از جمله عمده شوراها محلی و شهرداران مناطق عرب، دست به تظاهرات زدند.

رهبران عرب به ویژه از زمان انتفاضه، در تمامی سطوح وارد مبارزه برای کسب حقوق مدنی و تساوی اعراب شدند. در عین حال این اعتصابات تحت نامهایی که صبغه داخلی داشت انجام می‌شد تا یهودیان را تحریک نکند. به نظر این رهبران، نباید نسبت به انتفاضه بی‌تفاوت بود، ولی همزمان نیز نباید جامعه و رژیم صهیونیستی را تحریک کرد. آنها معتقدند که توانسته‌اند تأثیر زیادی بر تصمیم‌گیری‌های ملی گذارده و با انجام فعالیت‌هایی در مقابله با هنجارهای جامعه اسرائیلی، دست‌آوردهای آنها را به خطر اندازند. (۱۸)

بر این اساس می‌توان گفت که رهبران نسبت به توده عرب عملگراترند. نقش آنها عمدتاً سیاسی است و در بسیج و سازماندهی کمک‌های مادی و معنوی و حمایت‌های اخلاقی بسیار مؤثرند. بنابراین فعالیت سیاسی رهبران اعراب تبعه اسرائیل، در خصوص انتفاضه اول در کرانه غربی و نوار غزه به سه دسته اصلی تقسیم می‌شود:

۱. بسیج حمایت‌ها در داخل و خارج اسرائیل به نفع انتفاضه

انتفاضه سبب تغییر در تفکر نخبگان عرب شد و تصور آنها را که مبتنی بر ادغام در سیستم سیاسی اسرائیل بود فراتر برد؛ به گونه‌ای که بر آن شدند تا به برآورد چگونگی کمک به انتفاضه و نتایج و عواقب راه حل محتمل سیاسی برای اعراب داخل اسرائیل بپردازند. این مهم به خوبی از سوی «عبدالوهاب درواشی» نماینده عرب در کنست برای جلب حمایت ملل عرب از انتفاضه تعقیب شد. به عقیده وی حمایت سیاسی بهتر از حمایت فیزیکی بود و بر مبنای این تلقی، حمایت‌های گسترده‌ای از فعالیت‌های سیاسی از سوی نخبگان عرب و در بعد ملی صورت گرفت. تعهد آنها دیگر صرفاً به کسب حقوق برابر و بودجه‌های بیشتر برای جنبش‌های عربی مربوط نمی‌شد و این امر به حضور بیشتر در نواحی اشغالی ۶۷ انجامید؛ به طوری که تلاش‌هایی به منظور یافتن راه حلی برای از بین بردن اختلافات و تعارضات بین حماس و ساف صورت گرفت. (۱۹)

۲. تشکیل کمیته‌هایی برای کمک و مساعدت‌های بشردوستانه

با آغاز انتفاضه، کمیته‌های مردمی در بسیاری از مناطق عربی شکل گرفت. این کمیته‌ها که از سوی کمیته ملی سران شوراهای عربی شکل گرفتند، در مواقع بحرانی فعالیت می‌شدند و به تدارک و ارسال غذا، لباس و دارو مبادرت می‌نمودند. از نمونه‌های این کمک‌ها می‌توان به جمع‌آوری کمک‌های اعراب بدوی در شهر رحات در قسمت نقب اشاره کرد که تحت نظر آژانس‌های سازمان ملل فرستاده می‌شد. این ابتکار با هدف نخبگان عرب برای بین‌المللی کردن مسایل ملی خود مطابقت داشت. (۲۰)

۳. ایفای نقش نمایندگی فلسطینیان در رژیم صهیونیستی

نمایندگان پارلمان و نخبگان عرب، دیگر صرفاً به نمایندگی اعراب داخل اسرائیل اکتفا نکردند؛ بلکه از ابتدای انتفاضه تغییر عمده‌ای در سمت و سوی فعالیت‌های آنها به عنوان نمایندگان تمامی فلسطینیان (داخل و خارج) به وجود آمد.

نمایندگان عرب کنست مرتباً مسایل اراضی اشغالی را در پارلمان به بحث می‌گذاشتند (۲۱) و میزان کمتری از فعالیتهای پارلمانی به مسایل اعراب داخل اختصاص می‌یافت. این فعالیت‌ها متأثر از همدردی و احساس هویت مشترک آنان با اعراب اراضی اشغالی بود. برابری با یهودیان، مسأله مهمی به شمار می‌رفت ولی هویت فلسطینی آنها به همان میزان که برای فلسطینیان مناطق اشغالی ۶۷ مهم بود، برای آنها نیز اهمیت داشت. تماس و ارتباط مکرر اعضای حزب کارگر با اعضای عرب کنست پس از انتفاضه، بیانگر نقش و جایگاه اعراب ۴۸ در انتفاضه است.

ج. تغییر رفتار انتخاباتی و گرایش احزاب و جنبش‌های داخل اسرائیل

وقوع انتفاضه بر رفتار سیاسی و انتخاباتی اعراب نیز تأثیر گذاشت. این در حالی بود که در دهه‌های گذشته، بخش عمده‌ای از رأی‌دهندگان، به احزاب صهیونیستی (عمدتاً چپ‌گرا) صاحب قدرت رأی می‌دادند. در وضعیت جدید، رأی‌دهندگان عرب دیگر چشم و گوش بسته از فرامین رؤسای قبایل و هامولا پیروی نکردند. در انتخابات ۱۹۸۱، بیش از شصت درصد اعراب از احزاب صهیونیستی و لیست‌های عرب وابسته به آنها حمایت کرده بودند، اما در وضعیت جدید، این روند به تدریج جای خود را به حمایت از احزاب ملی‌گرای عربی داد. از آغاز انتفاضه، اقلیت عرب این فرض قدیمی که می‌توان با استفاده از سیاست تأثیر از درون تشکیلات یهودی به موفقیت دست یافت را کنار گذارد. شاید برجسته‌ترین نمونه آن استعفای عبدالوهاب درواشی از حزب کارگر و محمد واتد از حزب میام بود. محمد واتد به حزب راکاح پیوست. (۲۲)

انتفاضه همچنین تأثیری عمیق بر گرایش احزاب و جنبش‌های عربی داخل اسرائیل گذارد. در این خصوص می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

یک. ابناءالبلد: جنبش فراملی‌گرای عربی است که به شدت از بیداری ملی فلسطینیان اراضی اشغالی ۶۷ الهام گرفت و بر خواسته‌هایی چون ایجاد دولت فلسطینی برای همه فلسطینیان اصرار کرد. با شروع انتفاضه تعلق هویتی آن نسبت به اهالی ساحل غربی و غزه

عمیق‌تر شد به طوری که یکی از اعضای کمیته مرکزی آن اظهار نمود که هر تلاشی برای جداسازی جوامع فلسطینی محکوم به شکست است. (۲۳)

دو. لیست مترقی برای صلح: ایدئولوژی و رویه سیاسی PLP از زمان انتفاضه به بعد، بعدی انقلابی یافت. ارگان عربی آن «الوطن»، بیانیه‌های رهبران انتفاضه را در صفحه اول منتشر می‌کرد و اعضای کنست آن از سرزمینهای انتفاضه دیدار کردند. در کنفرانس حزب، یک دقیقه سکوت به یاد شهدای انتفاضه و ادای احترام به «فرزندان سنگ» اعلام شد و تعهد کردند با ارتش اشغالگر جنگیده و خون خود را در رودخانه آزادی بریزند. از شعارهایش آن بود که هر رأی به PLP به منزله حمایت از انتفاضه است و از اعراب می‌خواست تا همدلی خود را با مردان و زنان انتفاضه به اثبات برسانند. (۲۴)

سه. حزب دموکراتیک عرب: انتفاضه بر حزب کارگر اثر گذاشت و درواشی که عضو آن بود، با استعفاء از آن، حزب دموکراتیک عرب را تشکیل داد. این حزب دو هدف عمده خود را دستیابی به تساوی اعراب داخل و راه حلی برای مسأله فلسطین اعلام و در ۱۹۸۸ در کنفرانسی، از انتفاضه با عنوان «قیام ملت ما» یاد کرد. (۲۵)

چهار. جنبش اسلام‌گرایی: جنبش اسلامی از نیروهای اصلی در نقشه سیاسی اعراب داخل اسرائیل در زمان انتفاضه بود و از اواخر دهه ۷۰ در بین این گروه از اعراب قدرت یافت. انتفاضه نقطه تلاقی منافع اسلام‌گرایان سرزمینهای اشغالی و اعراب داخل اسرائیل شد و به ارتباط متقابل آنها انجامید. «السیرت» ارگان ماهانه جنبش، دائماً از انتفاضه با عنوان «انقلاب اسلامی» یاد می‌کرد. انتفاضه از دید اسلام‌گرایان، به منزله حرکتی تحت حمایت خداوند بود. انتفاضه فلسطینیان، اعراب داخل را نسبت به قدرت و اهمیت مساجد آگاه ساخت و باعث تقویت ارتباط بین حیفای (اسرائیل) و غزه شد. (۲۶)

د. انتفاضه الاقصی و اعراب داخل اسرائیل

انتفاضه قدس را باید پس از جنگ ۱۹۶۷ و انتفاضه اول که باعث ارتباط و همبستگی فلسطینیان دو طرف خط سبز شد، از نقاط عطف حیات سیاسی ملت فلسطین به حساب آورد.

انتفاضه الاقصی رویدادی بس مهم در منطقه بود که فرایند صلح، نظام بین‌الملل، منطق موازنه قوا و چانه‌زنی میان اعراب و اسرائیل را تحت تأثیر قرار داد. در جولای ۲۰۰۰ یاسر عرفات پس از بی‌نتیجه‌ماندن گفتگوهای صلح کمپ دیوید، از مکان مذاکرات بیرون رفت. در ۲۷ سپتامبر همان سال یک سرباز اسرائیلی بر اثر انفجار بمب کشته شد و در ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۰ آریل شارون رهبر حزب لیکود و وزیر دفاع وقت دولت باراک در اقدامی توهین‌آمیز و تحریک‌کننده به همراه یک‌هزار سرباز به مسجد الاقصی قدم گذاشت. وی با این حرکت، نشان داد که این منطقه را که از سال ۱۹۶۷ تحت کنترل رژیم صهیونیستی است، جزئی از اسرائیل می‌داند. در اعتراض به این اقدام، تظاهرات گسترده‌ای با حضور حدود ۱۵۰۰ جوان فلسطینی آغاز شد. این حرکت موجب جریحه‌دار شدن احساسات فلسطینیان به‌ویژه مسلمانان شد و به درگیری آنها با نیروی امنیتی انجامید. در نتیجه انتفاضه دوم بین فلسطینیان کرانه غربی و نوار غزه و نیز اعراب ساکن اسرائیل شعله‌ور شد.

دلایل زیادی برای شروع انتفاضه ذکر شده است. در این خصوص به ادامه اشغال کرانه غربی و نوار غزه به عنوان یکی از علل عمده آن اشاره می‌شود. در واقع، انتفاضه دوم در اثر سرخوردگی، ناامیدی از وعده‌های داده‌شده و انتظارات از صلح و نابرابری‌ها، همچون بمبی ساعتی بود که هر لحظه احتمال انفجار آن می‌رفت. این موارد از خیلی پیش‌تر وجود داشت و حرکت تحریک‌آمیز شارون، جرقه این انفجار را روشن کرد. به اعتقاد وزیر وقت ارتباطات تشکیلات خودگران «عماد فلوجی»، انقلاب به زمان بازگشتن یاسر عرفات از کمپ دیوید و نپذیرفتن شرایط آمریکایی‌ها بازمی‌گردد. (۲۷) کشتار فلسطینیان غیرمسلح توسط نیروهای اسرائیلی و حمله هلیکوپترها، آشکارا نشان‌دهنده آن بود که این نیروی نظامی اسرائیل است که سرنوشت روند صلح را رقم می‌زند. با تمامی معضلات و مشکلات، پس از اسلو، مقامات دولتی رژیم صهیونیستی درصدد برآمدند تا نشان دهند که روند مذاکرات روال طبیعی خود را طی می‌کند؛ اما پس از شروع انتفاضه افکار عمومی به خوبی آگاه شد که این تصویر، تصویر کدری است که تصویری از واقعیت را به جای واقعیت نشانده است. عرفات در خصوص انتفاضه می‌گوید:

«انتفاضه در فرمان ما نیست، واکنشی است که ملت فلسطین نسبت به مجموعه‌ای از ناامیدی‌ها که اسرائیل موجد آنست، از خود بروز داده است» (۲۸)

هیچکدام از توافقات موجب دستیابی به صلح در منطقه نشد و اعمال خشونت با هدف تلاش برای «ایجاد صلح از طریق تسلیم» صورت می‌گرفت. پیام روشن این امر برای فلسطینیان اراضی اشغالی و داخل اسرائیل آن بود که جایگزین صلح چیزی جز مشت آهنین نیست. اسرائیل همواره از اجرای قطعنامه‌های بین‌المللی طفره رفته و صرفاً بر توان نظامی خود تأکید کرده است. شرایطی که باراک در کمپ دیوید ارائه کرد، مشخص نمود که اسرائیل در عمل به دنبال صلح نیست. این شرایط عبارت بودند از:

یک. عقب‌نشینی نکردن از سرزمین‌های اشغالی ۱۹۶۷ (مخالف با قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ سازمان ملل).

دو. تأکید بر ابقای شهرک‌نشین‌های یهودی.

سه. نادیده گرفتن حق طبیعی و قانونی فلسطینیان در بیت‌المقدس شرقی و تأکید بر پایتخت بودن بیت‌المقدس.

چهار. عدم بازگشت فلسطینیان به زادگاههای اصلی‌شان (۲۹)

۱. واکنش اعراب داخل اسرائیل

در شرح برخی از تفاوتهای انتفاضه اول و دوم می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

تغییر نظام بین‌الملل از دوقطبی به یک‌قطبی؛ وجود فرایند صلح (انتفاضه دوم در سایه روند صلح شکل گرفت)؛ میزان خشونت‌ها و هزینه‌ها (تعداد کشته و زخمی‌ها در انتفاضه دوم بیشتر بود)؛ و پررنگ‌تر بودن حضور فلسطینیان عرب ۴۸ در انتفاضه ۲۰۰۰.

در واقع، برخلاف انتفاضه اول که از کرانه غربی و نوار غزه شروع شده بود، انتفاضه دوم در قدس و داخل اراضی ۱۹۴۸ آغاز شد و اهانت شارون به مقدسات مسلمانان، احساسات شهروندان عرب به ویژه مسلمانان را برانگیخت. این اعتراضات به تدریج به اراضی اشغالی ۱۹۶۷ سرایت نمود و انسجام و وحدت دنیای عرب به ویژه فلسطینیان را با گرایشات مذهبی و غیرمذهبی، ملی‌گرا و اسلام‌گرا و ساکن اراضی ۴۸ و ۶۷ به ارمغان آورد (۳۰).

بنابراین یکی از نقاط برجسته انتفاضه دوم، کشیده شدن آن به داخل اسرائیل است. به موازات گسترش بحران و کشتار مسلمانان، فلسطینیان ساکن اسرائیل نیز ساکت ننشسته و به انتفاضه پیوستند. در خلال دو هفته اول اکتبر ۲۰۰۰ و همزمان با شروع انتفاضه، حوادثی بعضاً خشونت‌آمیز و خونین در بخش عربی اسرائیل رخ داد که با تظاهرات انبوه در قسمت‌های مختلف، حتی روستاهای عقب‌افتاده عربی اسرائیل در حمایت و همبستگی با انتفاضه همراه بود. (۳۱) در جریان این تظاهرات و اعتصابات، ۱۳ شهروند عرب غیرنظامی کشته، هزاران نفر مجروح و مصدوم و هزار نفر دستگیر شدند. در پی ناکامی روند صلح و ورود آریل شارون به بیت‌المقدس شرقی، اعراب داخل اسرائیل به‌ویژه مسلمانان در اعتصاب عمومی دوم اکتبر ۲۰۰۰ شرکت کردند. ورود شارون به مسجدالاقصی تا اندازه زیادی به مناقشه دو طرف رنگ و بوی مذهبی داد. (۳۲) این اعتصاب با سرکوب شدید نیروهای پلیس همراه شد. به دنبال این سرکوب، راهپیمایی‌ها و اعتصابات گسترده در سراسر اسرائیل شروع شد. از جمله در شهرهای شمالی «نزارت» و «ام الفهم»، تظاهرات خیابانی به درگیری‌های خونین منجر شد و تعداد زیادی از اعراب ۴۸ کشته و زخمی شدند. نکته قابل توجه در این درگیری‌ها، نوع برخورد نیروهای امنیتی و پلیس بود که با واکنش پلیس نسبت به یهودیان صهیونیست تفاوت داشت. پلیس با شهروندان عرب همچون دشمن رفتار کرد و در این برخوردها اعراب از ناحیه سر و سینه مورد اصابت گلوله‌های جنگی قرار گرفتند. کاربرد گسترده زور علیه شهروندان عرب زمانی به اوج خود رسید که فرمانده پلیس بخش شمالی، اقلیت عرب را «تروریست‌های اسلام‌گرا» خواند. (۳۳) این گونه تبلیغات در رفتار خصومت‌آمیز بعدی شهروندان یهودی نسبت به اعراب تأثیر بسزایی داشت.

۲. واکنش شهروندان یهودی به قیام اعراب ۴۸

از اول تا هفتم اکتبر ۲۰۰۰ که تظاهرات اعراب برگزار شد، پلیس اسرائیل با تمام توان با اعراب مقابله کرد. آنها حتی از حمل مجروحان ممانعت و به آمبولانس‌ها حمله کردند. قابل توجه آنکه چنین اقدامات خشونت‌آمیزی فقط نسبت به اعراب ۴۸ صورت گرفت و برخورد نیروهای انتظامی با تظاهرکنندگان یهودی معترض به بسته شدن کارخانه‌های صنعتی، بسیار

ملايمتر بود و پليس امنيت اعتراض کنندگان يهود را تأمين کرد. از هفتم اکتبر به بعد اعراب ۴۸ شاهد رفتار خشونت‌آمیز و خصمانه از سوی شهروندان يهود بودند. آنها در واکنش به آدم‌ربائی سه سرباز اسرائیلی در اراضی اشغالی ۶۷، به شهروندان فلسطینی و اموال و اماکن مقدس آنها حمله‌ور شدند و مساجد، کلینیک‌های عربی و خانه‌های آنها، از این حملات در امان نماندند. تا پیش از این، خشونت علیه اعراب فقط از سوی نیروهای پليس انجام گرفته بود. از نمونه‌های برجسته حملات غیرنظامیان می‌توان به حمله‌ای اشاره کرد که در نزارت رخ داد. در غروب هشتم اکتبر یعنی روز «یوم کیپور» صدها يهودی به قسمت شمال نزارت حمله و به سوی فلسطینیان سنگ پرتاب کردند. آنها ضمن سردادن شعار «مرگ بر اعراب»، به اسلام نیز اهانت نمودند. در مقابل پليس نه فقط به یاری اعراب نیامد، بلکه خود نیز به آنها حمله کرد. به تدریج این قبیل اقدامات در تمامی اسرائیل گسترش یافت تا حدی که به خانه «عزمی بشاره» عضو عرب پارلمان اسرائیل حمله شد. در تل‌آویو نیز با سنگ و کوکتل مولوتف به مساجد اعراب حمله کردند. (۳۴) تمامی این حوادث و نوع رفتار پليس و يهودیان، پوچی و بی‌ارزش‌بودن دموکراسی اسرائیلی را روشن ساخت و البته تلاش صهیونیست‌ها برای اسرائیلی‌کردن اعراب را ناکام نمود. بدین ترتیب بسیاری از اعراب که تصور می‌کردند می‌توان کاملاً در جامعه اسرائیلی جذب شد، دریافتند که این امر سرابی بیش نیست.

۳. رویکرد اعراب ۴۸ در قبال انتفاضه و علل آن

در این دوره نیز علاوه بر حمایت‌های عملی و همبستگی و همدردی با انتفاضه اراضی اشغالی ۱۹۶۷ که از طریق راهپیمائی و اعتصاب و اعتراض ابراز شد، برخی حمایت‌های سیاسی، اخلاقی، مادی و حتی اهدای خون همچون انتفاضه اول صورت گرفت. مفسران در تبیین و تحلیل موضع‌گیری و رویکرد اعراب ۴۸ نسبت به انتفاضه الاقصی، ترکیبی از علل و عوامل مختلف را ذکر کرده‌اند. از جمله این علل می‌توان به مواردی چون همدردی و همبستگی با فلسطینیان اراضی اشغالی و تأکید بر جنبه ملی انتفاضه، اسلامی‌بودن انتفاضه، احساس فزاینده ناپدیدگی و حاشیه‌ای‌شدن در فرایند صلح، یأس و سرخوردگی

نسبت به سیاست دولتهای اسرائیل به ویژه باراک، وضعیت وخیم اجتماعی، اقتصادی و سیاسی اعراب و تبعیضات اعمال شده علیه آنها اشاره کرد.

۱. ملی گرایی و ابراز همدردی و همبستگی با انتفاضه فلسطین

هرچند همچون انتفاضه اول، نارضایتی از وضعیت شهروندی و اعتراض به تبعیضات، از علل واکنش اعراب به شمار می رفت؛ ولی دلیل عمده ای که اعراب داخل را در اکتبر ۲۰۰۰ به خیابانها کشاند و به واکنش واداشت، بیان همبستگی و اتحاد با هموطنان خود در کرانه غربی و نوار غزه بود. استفاده از شیوه ها و عبارات متحدالشکل فلسطینیان در غزه، بیت المقدس و اسرائیل برای بیان اعتراضات، نمادی از این همبستگی و اتحاد بود.

به رغم آنکه از ۱۹۴۸، اسرائیل تلاش کرد تا فلسطینیان داخل خط سبز را از بقیه ملت فلسطین جدا و با آنها به عنوان «اعراب اسرائیلی» رفتار کند، ولی آنها کاملاً در انتفاضه دوم ادغام شدند. حضور آنها در انتفاضه تأیید این واقعیت است که جزیی از مردم فلسطین می باشند؛ زیرا خود را بخشی از انتفاضه نامیدند و انتفاضه را به مثابه ابزاری برای مبارزه انتخاب کردند. در واقع درخواست «کمیته عالی پیگیری امور اعراب» از شهروندان عرب برای اعتصاب عمومی، به منزله اعتراضی کاملاً سیاسی و ملی قلمداد می شد؛ بدون آنکه مشخصاً مربوط به اوضاع خاص اقلیت عرب باشد. این اعتصاب به زودی موجی از اعتراضات را در سراسر اسرائیل ایجاد کرد. آنچه این مرحله انتفاضه و جهت گیری اعراب را از اعتراضات پیشین متمایز می ساخت، بعد ملی و نه محلی آن بود. آنها با فلسطینیان غزه و کرانه باختری در چند مورد هم رأی بودند. اول آنکه مذاکره به دلیل نبود توازن قدرت بایستی متوقف شود. دوم آنکه مسأله فلسطین، باید در صدر اهداف جامعه بین الملل در مذاکرات باشد. سوم آنکه بدون بیت المقدس، مذاکره سیاسی مفهومی ندارد. و چهارم آنکه بی توجهی به حقوق اساسی فلسطینیان محکوم به شکست است. (۳۵)

توجه به مسایل داخلی اعراب درون خط سبز، مانع اتحاد مجدد و تقویت همبستگی با رهبری فلسطینی در اراضی اشغالی نشد؛ در عین حال که مرکزیت عامل اسلامی نیز وجود داشت. شعار «الاقصى در خطر است»، احساس انسجام و پیوند مذهبی را تقویت کرد. (۳۶)

حمایت از اقدام فلسطینیان، تقاضاهایی چون تخلیه کامل اراضی اشغالی از سوی اسرائیل و تشکیل دولت مستقل فلسطین، تأکید بر بازگشت آوارگان همراه با خواست آنها مبنی بر لغو تبعیضات و الغای مصادره اراضی مطرح شد که حاکی از هم‌پوشانی تقاضاهای درونی اعراب با خواست فلسطینیان آن سوی خط سبز بود.

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که چرا اعراب داخل در مرحله مبارزه مسلحانه شرکت نمی‌کنند و اینکه آیا این امر نشانگر گفتمان دوگانه آنهاست؟ به نظر می‌رسد که انگیزه اعراب ساکن اسرائیل مشابه انگیزه فلسطینیان در انتفاضه الاقصی بود؛ اما اعراب داخل اسرائیل خوب می‌دانند که جایی که آنها زندگی می‌کنند و وضعیت و جایگاه آنها با وضعیت فلسطینیان اراضی اشغالی ۶۷ تفاوت بسیاری دارد. آنها هم از همکیشان خود حمایت و هم با اقدامات ایدایی، اسرائیل را به اوضاع درونی خود مشغول کرده و برای ادامه انتفاضه آماده شدند. (۳۷)

بنابراین تفاوت این دو رویکرد یعنی ورود به مبارزات سیاسی به جای اتخاذ تدابیر مسلحانه، از این واقعیت ریشه می‌گیرد که اعراب می‌بایست بقای خود را حفظ کنند و در غیر این صورت راهی جز بیرون‌رفتن از اراضی ۴۸ ندارند. در واقع مبارزات نظامی و شبه‌نظامی آنها، در مواقع مختلف ناکام مانده و بسیاری از رهبران آنها - نهضت اسرت الجهاد - زندانی شده‌اند. به همین دلیل عزمی بشاره نیز معتقد است که:

«اعراب ۴۸ گفتمان دوگانه‌ای ندارند و وضعیت آنها شبیه سرخ‌پوستان آمریکاست. آمریکا می‌تواند از سیاه‌پوستان بپرسد طرفدار کدام دولتند ولی از سرخ‌پوستان نمی‌تواند. اعراب در اسرائیل به قانون احترام می‌گذارند در عین حال که آن را قبول ندارند؛ چرا که خود ساکنان این سرزمینند». (۳۸)

در واقع رهبران رژیم صهیونیستی تصور می‌کردند که با گذشت حدود ۵۲ سال، اعراب شهروند، هویت و ارتباط خود را با فلسطینیان اراضی ۱۹۶۷ از دست داده‌اند؛ اما با شروع انتفاضه و واکنش اعراب و حتی نمایندگان آنها، مشخص شد که آنها بیش از آنکه خود را اسرائیلی بدانند، بر هویت عربی تأکید می‌کنند. در این بین موضعگیری نمایندگان عرب کنست نسبت به انتفاضه قابل توجه است. تأکید «محمد برکه» نماینده کنونی کنست بر حمایت از انتفاضه، محکومیت دیدار شارون از مسجد الاقصی از سوی نمایندگان و شکسته شدن دست

یکی از آنها در جریان درگیری با پلیس، از نمونه‌های حمایت این رهبران از قیام بود. دکتر عزمی بشاره نیز به عنوان شخصیت علمی و سیاسی اعراب ۴۸، در سفرها و همایش‌های خارجی، حمایت بسیاری از انتفاضه نمود. این حمایت‌های اخلاقی و معنوی به منزله دفاع از هویت عربی اقلیت عرب به حساب می‌آیند.

به اعتقاد بشاره، انتفاضه نه به معنای خشونت‌آلود که رسانه‌های غربی می‌گویند؛ بلکه مقاومتی علیه خشونت است. بنابراین باید از انتفاضه حمایت مادی و معنوی کرد. (۳۹) او معتقد است که انتفاضه باید ادامه یابد تا زمانی که گشایشی بزرگ در امور فلسطین پدید آید و اسرائیل مغلوب شود. (۴۰) بیان این دیدگاهها و انجام چنین اقداماتی در حمایت از انتفاضه، نشان از تأیید آن است؛ هرچند که سبب خطرات و تهدیدات جانی و لغو مصونیت پارلمانی آنها نیز شده است. (۴۱) گستردگی واکنش اعراب و رهبران آنها نسبت به انتفاضه، دولت اسرائیل را در موضعی انفعالی قرار داد تا حدی که باراک با تشکیل کمیسیون تحقیق موسوم به «کمیسیون اور» برای بررسی علل درگیری‌ها در بخش عرب‌نشین و نیز کشته‌شدن ۱۳ عرب اسرائیلی موافقت کرد و حتی در جریان مبارزات انتخاباتی از اعراب عذرخواهی نمود. دیدار «شلوم بن آمی» با نمایندگان عرب کنست برای پایان‌دادن به اعتصابات، نشان از این انفعال بود. (۴۲)

برای نخستین‌بار کمیسیونی به منظور بررسی خشونت پلیس ایجاد و با تشکیل آن سؤالات جدی در خصوص اعتبار و مشروعیت اقدامات پلیس طرح شد. همچنین تأکید «افرایم سنیه» از اعضای دولت و کنست مبنی بر لزوم تغییر نگرش نسبت به اعراب و دادن شهروندی کامل به آنها، بیانگر نگرانی رهبران اسرائیل و تلاش آنها برای جلوگیری از تکرار چنین حوادثی است. (۴۳)

۲. وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی اعراب ۴۸

یکی از عوامل عمده قیام اعراب ۴۸، سرخوردگی فزاینده به لحاظ وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بود. تراکم فشارها، نابرابری‌ها و تبعیضات در وصول به حقوق اولیه چنان افزایش یافت که آنها را به خیابانها کشاند و نشان داد که در کنار رویکرد سیاسی، رویکردهای

دیگری نیز وجود دارد. در ادبیات سیاسی اسرائیل مشهور است که اعراب، افرادی سر به راه و راضی و بی تفاوتند؛ اما قیام اعراب ۴۸، ردیه‌ای بر این انگاره کلیشه‌ای بود. حوادث اکتبر به منزله منازعه خشونت‌آمیزی بود که با عبور از خط قرمز، به صهیونیسم اخطار کرد که تحمل جوانان به سرآمده است.

در واقع تعمیق شکاف بین یهود و عرب به‌ویژه در دهه ۹۰ و در حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی ناشی از دو عامل بود. عامل اول رشد فزاینده جمعیت عرب بود که باعث نیاز بیشتر آنها می‌شد و عامل دوم به سیاست تبعیض‌آمیز دولت و نبود ساختارهای زیربنایی و صنعتی و همچنین رکود فزاینده در بخش عربی بازمی‌گشت. دولت در توسعه زیربنای اقتصادی در این بخش کوتاهی نمود که پیامد آن توسعه تبعیض‌آمیز در اسرائیل است. فعالیت دولت در ایجاد مناطق صنعتی نیز در بخش عربی بسیار ناچیز بود. در جولای ۲۰۰۰، بالاترین نرخ بیکاری متعلق به همین مناطق بود. این وضع در آغاز انتفاضه وخیم‌تر نیز شد. طی سالهای ۹۹-۱۹۹۸، ۳۷/۶٪ شهروندان عرب زیر خط فقر زندگی می‌کردند. (۴۴) از سوی دیگر تلاشی جدی در خصوص حل مشکلات فارغ‌التحصیلان دانشگاهی عرب نیز صورت نگرفت. افزایش ترک تحصیل، نبود تسهیلات آموزشی به‌ویژه آموزش فنی، نبود امکانات ورزشی و فرهنگی کافی و کمبود منابع مالی مورد نیاز شوراهای محلی، از دیگر مواردی است که بخش عربی از آنها رنج می‌برد. (۴۵)

فقط در خلال حکومت رابین - پرز (۹۶-۱۹۹۲)، بخشی از توجه دولتی به بخش عربی جلب شد؛ اما این دوره نیز کوتاه بود. دولتهای نتانیاهو و باراک اساساً هیچ توجهی به این بخش نکردند. در دوره باراک کمیته وزارتی امور شهروندان عرب تشکیل شد و طرحهای چندی در حوزه توسعه اقتصادی به تصویب رسید؛ ولی در مرحله اجرا به تأخیر افتاد. هدف این طرحها از جمله طرح پنج‌ساله توسعه، کاهش نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی موجود بین اعراب و یهودیان بود. (۴۶)

بی‌توجهی به نیازهای اقتصادی، نه فقط شرایط زندگی اعراب را وخیم‌تر کرد؛ بلکه احساس طردشدگی را در بین آنها برانگیخت. به اعتقاد یکی از صاحب‌نظران عرب، از زمان

شروع روند صلح اسلو، هیچ تغییری در دیدگاههای رهبران صهیونیست نسبت به اقلیت عرب ایجاد نشده است. (۴۷)

از نظر سیاسی نیز این امر موجب سرخوردگی و ناامیدی در بین اعضای عرب کنست و احزاب آنها شد. در عین حال در تابستان ۱۹۹۲، زمانی که رابین به نخست‌وزیری رسید، دولتی شبه ائتلافی با حضور دو حزب دمکراتیک عرب و حداث تشکیل شد. هرچند آنها نیز رسماً وارد ائتلاف نشدند. در دولت نتانیاو، حتی حضور اعراب در ائتلاف دولتی نیز مطرح نشد. پس از انتخاب باراک در سال ۱۹۹۲، انتظارات دوباره پا گرفت. باراک برای کسب آرا به احزاب عربی متمایل شد و در شعارهای انتخاباتی بر بهبود وضعیت اعراب تأکید و از تشکیل دولت ائتلافی با آنها صحبت می‌کرد؛ اما در عمل با جناح راست درآمیخت و به قولهای خود وفادار نماند. (۴۸)

۳. «روند صلح» و کنارگذاری اعراب ۴۸

روند صلح و مذاکرات مربوط به آن نیز در خیزش و قیام اعراب تبعه اسرائیل، تأثیر بسزایی داشت. انتفاضه اول با شروع فرایند صلح متوقف شد. در روند مذاکرات، اعراب ساکن اسرائیل به کلی از ترتیبات صلح و نتایج بعدی آن کنار گذاشته شدند. از کنفرانس مادرید و به‌ویژه موافقت‌نامه اسلو در ۱۹۹۳، شهروندان عرب، هم از طرف اسرائیلی‌ها و هم از طرف رهبران ساف نادیده گرفته شدند.

عرفات ساف را نماینده تمامی فلسطینیان در هر کجا که باشند قلمداد کرد؛ مگر آنان که در اسرائیل زندگی می‌کنند. دلیل این امر آن بود که هر دو طرف، اسرائیل را نماینده شهروندان عرب اسرائیل می‌دانستند. بنابراین اسرائیل نیز آنها را وارد ترتیبات صلح نکرد و به سیاست سستی نادیده‌گیری آنها نه فقط در حوزه نیازهای مدنی و مادی؛ بلکه حتی در محدوده نیازهای ملی ادامه داد. این امر وضعیت بغرنج و احساس سرخوردگی و ناامیدی از به حاشیه رانده شدن اقلیت عرب را دوچندان کرد. (۴۹)

تصور اعراب ۴۸ این بود که در زیر چرخ‌های قطار صلح له شده‌اند. این وضعیت به بهترین وجه توسط «مجیدالحاج» بیان شده است. او از تعبیر «به حاشیه رانده‌شدگان دوگانه»^۱ در مورد وضعیت اعراب استفاده می‌کند؛ به این معنی که شهروندان عرب از هر دو متن فلسطینی و اسرائیلی کنار گذاشته شدند. (۵۰) بنابراین از یک سو مشخص شد که معضل دوگانگی هویت اقلیت عرب در ساختار تشکیلات خودگردان حل نمی‌شود؛ چرا که این تشکیلات به اعراب داخل خط سبز به عنوان عناصر مؤثر در تأسیس و تشکیل دولت فلسطینی نمی‌نگریست و از سوی دیگر این آگاهی فزاینده به وجود آمد که ادغام در حیات سیاسی و اجتماعی اسرائیل، پیش‌نیاز اصلی تساوی و برابری با یهودیان نیست. در عین حال که فلسفه وجودی اسرائیل به عنوان دولت یهودی، مورد علاقه اعراب نبود. بنابراین چنین دولتی نمی‌توانست حقوق اعراب را تأمین کند. در نتیجه، تبعیض و محرومیتی که پیش از این تحت قوانینی چون قانون بازگشت اعمال می‌شد، در دهه ۹۰ با قوانین تبعیض‌آمیز دیگری ادامه یافت.

از سوی دیگر روند صلح باعث تنش در روابط عرب - یهود در اسرائیل شد. احتمال اینکه صلحی در منطقه برقرار و توافقی میان اسرائیل و فلسطینیان منعقد شود، نوعی تصور خوشبینانه را در بین اعراب دامن زد. صلح و تساوی دو خواسته اساسی اعراب ۴۸ بود. بنابراین این تصور به وجود آمد که بالاخره صلح، تساوی آنها را نیز به ارمغان آورده و وضعیت شهروند درجه دومی آنها پایان خواهد یافت. این خوشبینی از اواسط دهه ۹۰ یعنی زمانی که اعراب دریافتند که تساوی برای آنها دور از واقعیت است، به واقع‌بینی تبدیل شد.

تا اواسط دهه ۹۰ و تحت لوای دولت کارگری، گاه و بیگاه مسایل و مشکلات اعراب مورد توجه قرار می‌گرفت؛ اما با ترور رابین و روی کار آمدن حزب لیکود، اوضاع دگرگون شد. مواعی که بر سر روند مذاکرات به وجود آمد، اعراب را ناامید و سردرگم کرد. همراه با این تغییرات سیاسی، اوضاع اقلیت عرب که امید می‌رفت با روند صلح بهبود یابد، وخیم‌تر شد. در واقع موافقت‌نامه اسلو، صرفاً بازتعریف جدیدی از مسأله فلسطین بود و فقط به نوار غزه و ساحل غربی محدود می‌شد. این امر اعتراضات شدیدی را در محافل عرب به وجود آورد.

افزایش نارضایتی ساکنان اراضی اشغالی ۱۹۶۷ به دلیل عملی‌نشدن مفاد موافقت‌نامه‌های صلح بود و اعراب ساکن اسرائیل نیز به دلیل نادیده‌گرفته‌شدن نیازهایشان به خشم آمدند. این نارضایتی در تظاهراتی گسترده (۱۹۹۸) در «ام السهالی»، متعاقب تصویب دادگاه عالی مبنی بر تخریب خانه‌های فلسطینی و نیز تلاش ارتش برای مصادره اراضی فلسطینیان برای احداث پادگانی در «ام الفهم» بروز کرد. (۵۱)

ناامیدی‌ها و سرخوردگی‌ها باعث تقویت آگاهی ملی اعراب شد به طوری که هویت فلسطینی آنها را تقویت کرد و وجه اسرائیلی هویتشان نیز رنگ فلسطینی گرفت. (۵۲) ارزیابی مجدد از خود، به تولید فرمول جدیدی از همزیستی عرب - یهود انجامید و تعبیر همزیستی، معنای منفی و تحقیرآمیزی پیدا کرد. نتیجه و پیامد نادیده‌گیری و کنارزدن اعراب از روند صلح و بی‌توجهی به نیازها و خواسته‌های آنها، حوادث خونین اکتبر ۲۰۰۰ و انتفاضه را در پی داشت. حوادثی که نشان داد راه‌حل مناسب، راه‌حلی است که بر پایه آن غیر از فلسطینیان اراضی اشغالی ۶۷، اعراب داخل اسرائیل نیز در نظر گرفته شوند. صلح و برابری از نظرگاه پژوهشگرانی چون «مجید الحاج»، جدایی‌ناپذیرند. این فرض که شکافهای اجتماعی نباید مورد توجه قرار گیرند و مسأله اصلی، منازعه خارجی (اعراب و اسرائیل) می‌باشد؛ فرضی است که با شکست روبرو شده است. تجربه نشان داده که حل منازعات خارجی، به جای آنکه اختلافات و شکافهای داخلی را کاهش دهد، آن را حادتر می‌کند. (۵۳)

حضور اقلیت عرب در انتفاضه نشان می‌دهد که وضعیت فلسطینیان عمیقاً متأثر از نزاع اعراب و اسرائیل و جایگاه ملت فلسطینی است. اعراب ساکن اسرائیل به دلیل آنکه دو هویت ملی (عربی - فلسطینی) و شهروندی (اسرائیلی) داشتند، در پی مذاکرات صلح عرفات و اسرائیل، به حاشیه‌رانندگان دوگانه تبدیل شدند. در نتیجه مشخص شد که با رویکردهای موجود نسبت به صلح، به هیچ وجه خواسته‌های اعراب برآورده نمی‌شوند. به همین دلیل بود که جریانات مختلف اعراب ۴۸ در انتفاضه شرکت کردند.

نتیجه گیری

اگر از چگونگی واکنش اعراب ۴۸ در خصوص انتفاضه، با عنوان طبیعت دوگانه هویتی نام ببریم، به معنای آن است که در آینده، اسرائیل به غیر از مسایل خارجی با چالش‌های داخلی به مراتب دشوارتری روبرو خواهد بود. این در حالی است که اگر صلحی رخ دهد، ممکن است مسیر کشمکش اعراب و اسرائیل از خارج به داخل تغییر جهت داده و با تشکیل دولت فلسطینی، مطالبات ناسیونالیستی اعراب ۴۸ به طور اساسی بروز کند. بنابراین شکاف اجتماعی اعراب و یهودیان، عامل مهمی در شکل‌گیری حوادث آینده می‌باشد. در عین حال که انتفاضه و نقش اعراب ۴۸ در آن، شهروندان یهود و صهیونیستها را دچار تردید کرده است. آنها تصور نمی‌کردند اعرابی که چندین دهه با آنها زندگی کرده‌اند، احساس تعهد و وفاداری به دولت نداشته باشند. بنیادهای ملی‌گرایانه به گونه‌ای بود که با بروز انتفاضه، آنها تردیدی در توسل به گزینه نظامی به خود راه ندادند. البته حضور اعراب در انتفاضه از جمله فعالیت‌های سیاسی خارج از چرخه پارلمانی است که با جوابگونی‌بودن راههای سیاسی سنتی و متأثر از انتفاضه فلسطینیان آنسوی مرز شعله‌ور شده است.

یادداشت‌ها

۱. دجانی، سعاد، «خیزش زنان فلسطینی، جنبشی میان آزادی ملی و آزادی اجتماعی»، سیدرضا شاکری، *مطالعات منطقه‌ای، اسرائیل‌شناسی - آمریکاشناسی*، جلد سوم، ۱۳۷۹، ص ۱۶۹.
در خصوص تعداد و وضعیت اعراب ۴۸ نک:

[<http://www.pcbs.org/inside/>](http://www.pcbs.org/inside/)

[<http://www.cbs.gov.il>](http://www.cbs.gov.il)

2. Tessler, Mark and Audrak Grant, "Israeli Arabs: AAPSS, continuing struggles," *Annals*, 555, January 1998, p. 110.
3. Rouhana, Nadim N., *Palestinian Citizens in An Ethnic Jewish State*, New York, Yale University Press, 1997, p. 74.
4. Ibid.
5. Rekhess, Eli, "*The Arabs in Israel and Intifada, in the Intifada, its impact on Israel, the Arab world, and the superpowers*", Miami, Florida International University press, 1991, p. 344.

همچنین نک.

[<http://www.Alaghssa.net>](http://www.Alaghssa.net)

[<http://www.arab48.com>](http://www.arab48.com)

6. Benin, Joel "From land day to peace day and beyond ",in *Intifada, The Palestinian Uprising Against Israel*, Edited By Zachary Lockman and Jeol Beinin, Boston, M.A. South End Press, 1989, p. 215.
7. Schiff, Zeev and Ehud Yaarl, *Intifada*, Friedman, New York, 1991, p.p. 170-172.
8. Reich, Bernar and Gershon Kieval, *Israel, Land of Tradition and Conflict*, U. S. A, Westview Press, 2th Edition, 1993, p. 30.
9. Sayigh, Yazid, "The Intifada Continues", *Third World Quarterly*, Vol. 2, No. 3, July 1989, p.42.
10. *The Arabs in Israel and Intifada*, op.cit.
11. "Israeli Arabs: AAPSS, Contiving Struggles", op.cit, p.110.
12. *Palestinian Citizens in An Ethnic Jewish*, op.cit, 75.
13. *The Palestinian Uprising*, op.cit, p. 145.
14. Ibid.
15. Ibid., p. 149.
16. Ibid.
17. Bligh, Alexander, "The Intifada and the new political role of Israeli Arab leader ship", *Middle Eastern Studies*, Vol. 35, Jan 1999, p. 12.
18. Ibid, p. 4.
19. Ibid, p. 14.
20. Ibid.

21. Ibid.
 22. *Intifada*, op.cit p. 177.
 23. *The Arabs in Israel and The Intifada*, op. cit, p. 343.
 24. Ibid, pp. 351- 352.
 25. Ibid, p. 353.
 26. Ibid, pp. 354-356.
 27. <<http://www.palestinefacts.org/Pf-1991-to-now-alaqsa-startphp>>.
- همچنین برای اطلاع بیشتر نک.
- <<http://www.merip.org/pins/pin33.html>>.
۲۸. «خاورمیانه، زمین یا صلح»، *ترجمان سیاسی*، سال ششم، شماره اول، آذر ۱۳۷۹، ص ۱۱.
29. <<http://www.addameer.org/>>, September 2000.
۳۰. حاجی یوسفی، امیرمحمد، «انتفاضه الاقصی، دلایل و پیامدها»، *فصلنامه تخصصی مؤسسه آموزش عالی باقرالعلوم*، سال سوم، پائیز ۱۳۷۹، ص ۲۴۰.
۳۱. لنتلیژان، ژون آفریک، «احزاب اعراب اسرائیلی»، ک. فخر طاوی، *ترجمان سیاسی*، سال هفتم، شماره اول، دی ماه ۱۳۸۰، ص ۱۰.
۳۲. «خاورمیانه، زمین یا صلح»، پیشین، ص ۶.
۳۳. راجع به حوادث خشنونت آمیز شمال اسرائیل نک.
- <<http://www.merip.org/pins/pin31.html>>.
34. *Journal of Palestine Studies*, Documents and Source Material, Vol XXX, No 2, Winter 2001, p. 179.
35. <<http://www.addameer.org/>>, September 2000, intifada.
36. Rekness, Eli, "The Arabs of Israel after Oslo; localization of the national struggle" *Israel Studies*, Vol. 7, No 3, Fall 2002, p. 34.
۳۷. مؤسسه ندا، «انتفاضه و اعراب اسرائیلی»، *بولتن رویداد و گزارش*، شماره ۱۰۳، به نقل از روزنامه هآرتص.
۳۸. «گفتگوی الجزیره با عزمی بشاره»، *روزنامه همشهری*، دوشنبه ۲۲ مهر ۱۳۸۱، ص ۱۸.
- برای اطلاع بیشتر نک.
- <<http://www.balad.org>>
۳۹. «گفتگو با عزمی بشاره»، عبدالرضا همدانی (مترجم)، *فصلنامه خاورمیانه*، سال هفتم، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۰، صص ۲۱۹-۲۲۳.
۴۰. عزمی بشاره، «الانتفاضه و المجتمع الاسرائیلی»، مهدی ذاکریان (نقد و بررسی)، *مطالعات منطقه‌ای، اسرائیل شناسی - آمریکاشناسی*، جلد دوازدهم، ۱۳۸۱، ص ۷.
41. Bishara, Azmi, *Highlights Situation of Palestinians in Israels Democracy*, available at:<<http://www.muslimeadia.com>>.
۴۲. رستمی مراد، هادی «انتفاضه الاقصی و دیدگاههای رژیم صهیونیستی»، *فصلنامه مطالعات فلسطین*، سال دوم، شماره اول، ص.

۴۳. سنه، افرایم، *اسرائیل پس از ۲۰۰۰*، عبدالکریم جادری، تهران، دوره عالی جنگ، ۱۳۸۱، چاپ اول، ص ۱۷۷.

44. available at: <[http:// www. palestine fact. org](http://www.palestine fact. org)>.

۴۵. در خصوص اوضاع اقتصادی و اجتماعی و سیاسی اعراب نک.

<<http:// www. addalla. org>>.

همچنین نک:

<<http://www.mossava.org>>.

46. available at: <<http:// www. Tau. ac. il/ jcsc/ sa/ v4n2 p3 Hor. Html>>.

47. *The Arabs of Israel after Oslo*, op.cit, p. 33.

48. Ibid.

49. *Coming to Term*, <<http:// www. bitterlemons. org>>.

50. *The Arabs of Israel after Oslo*, op.cit, p. 7

51. <<http:// www. palestine facts. org>>.

52. <<http:// www. ahram. org>>, eg/ weekly/ 2000.

53. *The Palestinian Citizens of Israel and The Strategy of Conflict Resolution*, <<http:// www. bitterlemons. org>>.